مهدية الميرداماد - اصفهان ٢

شرعة التسمية

حول حرمة تسمية



تأليف

المعلم الثالث الفيلسوف العارف الفقيه الجامع

الامير السيد محمد باقر المشتهر بالداماد

متوفى ١٠٤١ ق

شرعة التسمية

حول حرمة تسمية صاحب الأمر عج

باسمه الأصلي

في زمان الغيبة



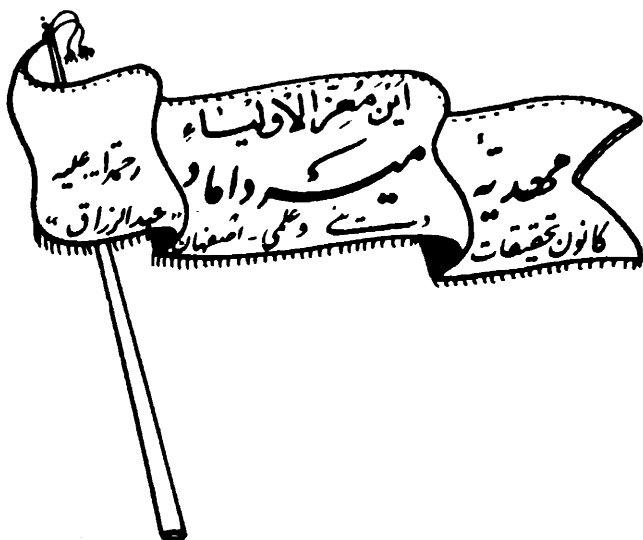


تأليف

المعلم الثالث الفيلسوف العارف الفقيه الجامع

الأمير السيد محمد باقر المشتهر بالداماد

متوفى ١٠٤١ ق



نام کتاب: شرعة التسمیة

مؤلف: میرداماد

موضوع: حکم بردن نام اصلی امام زمان در زمان غیبت

إعداد: رضا الأستادی

عدد صفحات: ۱۶۰

ناشر: مؤسسه مهدیه میرداماد ــ اصفهان

چاپ: اول

تیراژ: ۳۰۰۰

تاریخ نشر: ۱۴۰۹ هـ ق

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه ای که تقدیم می شود در ده بخش تنظیم شده است:

۱ ــ حتماً می دانید که از زمان امامت و غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا امروز صدها کتاب و رساله، مستقل و غیر مستقل به زبان های مختلف پیرامون آن حضرت نگاشته شده، که بیش از سیصد و پنجاه تای آنها در کتابی به نام کتابنامه امام مهدی علیه السلام چاپ ۱۳۹۸ معرفی شده است. این کتاب ها و رساله ها، برخی درباره شرح حال آن حضرت، و برخی در مسائلی از قبیل، طول عمر، فائده امام غائب، فلسفه غیبت، کسانی که خدمت آن حضرت رسیده اند، وظائف مردم نسبت به او در زمان غیبت و ... می باشد.

یکی از مسائل مربوط به آن حضرت که در ده ها روایت مطرح شده، مسأله حرمت یا کراهت یا جواز تصریح به اسم و کنیه اصلی آن بزرگوار در زمان غیبت است. کتابی که ملاحظه می فرمایید «شرعة التسمیة» یکی از رساله هایی است که در این موضوع نگاشته شده و مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. البته این رساله علاوه بر موضوع مذکور، پر است از فوائد رجالی و ادبی و غیره، و این فوائد متفرقه بر ارزش آن افزوده است.

۲ ــ در کتاب شریف الذریعة الی تصانیف الشیعة چند کتاب و رساله در این موضوع یاد شده است مانند:

رسالة حرمة التسمیة تألیف سید محمد تقی قزوینی (ذریعه ج ۱۱)

رسالة تحریم تسمیة صاحب الزمان ع تالیف شیخ سلیمان الماحوزی از دانشمندان سده ١١ و ١٢ (ذریعه ج ١١)

رسالة فی تحریم تسمیة صاحب الزمان، تألیف یکی از اساتید علامه مجلسی مرحوم میرزا رفیع طباطبائی نائینی (ذریعه ج ١١)

کشف التعمیة فی حکم التسمیة تألیف مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعة. این کتاب در پاسخ کتاب شرعة التسمیة نگاشته شده است. (ذریعه ج ١٨)

رسالة فی ردّ شرعة التسمیة تألیف پدر سلطان العلماء این رساله هم در پاسخ شرعة التسمیة نوشته شده است (ذریعه ج ١٠) و شاید این کتاب با کتاب سوم یکی باشد.

فلک المشحون تألیف سید باقر بن احمد موسوی قزوینی متوفای ١٢٤٤ [١] (نجم الثاقب نوری)

رساله ای در جواز تسمیه از کمال الدین حسین بن حیدر کرکی (یادداشت آقای میردامادی و الذریعه ج ١١ ص ٨٠)

مرحوم محدث قمی و استادش حاجی نوری رضوان الله علیهما فرموده اند:

این مسأله در عصر شیخ بهائی نظری شد و در میان فضلا محل تشاجر شد تا آنکه رسائل منفرده تألیف شد مانند شرعة التسمیة محقق داماد و رساله تحریم التسمیة شیخ سلیمان ماحوزی و کشف التعمیة شیخنا الحرالعاملی رضوان الله علیهم ...

٣ ــ کتاب شرعة التسمیة تالیف محقق داماد رحمة الله علیه از سال تالیف آن (١٠٢٠) تا امروز کم و بیش مورد استفاده قرار گرفته است.

قطب الدین اشکوری صاحب کتاب ارزنده محبوب القلوب که از تلامیذ میرداماد بوده برخی از عبارات شرعة التسمیة را در محبوب القلوب یاد کرده است.

سید باقر قزوینی نیز عبارتی از شرعة التسمیة در فلک المشحون خود نقل نموده

(١) و شاید این کتاب بتمامه درباره موضوع مذکور نباشد

است.

و نیز مرحوم میرلوحی صاحب کتاب کفایة المهتدی و تلمیذ محقق داماد و شیخ بهائی در کفایة المهتدی می نویسد: این ضعیف نزد آن دو نحریر عدم النظیر (یعنی شیخ بهائی و میرداماد) علیهما الرحمة بتعلم و تلمذ تردّد داشت در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت مناظره و مباحثه روی نمود و آن گفتگو مدتی در میان بود و لهذا سید مشارالیه کتاب مذکور (شرعة التسمیة) راتألیف نمود.

٤ ــ نسخه های متعددی از این رساله پر ارج در دست بوده و هست.

نسخه ای به خط یکی از شاگردان مؤلف، شیخ محمد گنابادی که آن را نزد مؤلف خوانده بود. این نسخه راعلامه طهرانی نزد شیخ محمد رضا فرج الله دیده است.

نسخه ای مورخ ۱۲۵۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۸۸۵۲ موجود است

نسخه ای که عکس چند صفحه آن نزد جناب آقای سید جمال الدین میردامادی موجود بود و در اختیار ما گذاشتند و نمی دانیم اصل آن کجا است.

نسخه ای که در کتابخانه مجلس شورا در تهران موجود است و عکس آن را حضرت آیة الله حاج شیخ لطف الله صافی در اختیار گذاردند که به این وسیله از ایشان تشکر می شود.

نسخه ای که در کتابخانهٔ حضرت آیة الله نجفی مرعشی در قم موجود است و با موافقت حضرت آقای حاجی سید محمود مرعشی ریاست محترم کتابخانه اصل نسخه مدتی در اختیار قرار گرفت و به این وسیله از ایشان هم سپاسگزاری می شود.

نسخه بسیار خوب و ارزنده ای که در کتابخانه استان قدس رضوی موجود است و عکس آن را حضرت آقای سید جمال الدین میردامادی در اختیار گذاردند از ایشان هم صمیمانه تشکر می نماییم.

نسخه دیگری که نیز در کتابخانه استان قدس موجود است. در اینجا از

همکاری ریاست آن کتابخانه حضرت آقای شاکری و سایر همکارانشان که زحمت ما را تحمّل می‌کردند قدردانی می‌کنیم.

از این هفت نسخه، نسخه‌های چهارم و پنجم و ششم و هفتم مورد مراجعه و اساس کار تصحیح بوده است.

۵ ــ مؤلف کتاب شرعة التسمیة عالم جامع، محقق کامل، عارف الهی، معلم ثالث آیة الحق، حضرت سید محمد باقر بن عالم بزرگوار میر شمس الدین محمد حسینی استرآبادی مشهور به میرداماد متولد حدود ۹۶۰ ــ ۹۷۰ و متوفای ۱۰٤۱ است. شرح حال این بزرگوار در بیشتر کتابهای تراجم و نیز در مقدمه برخی از تألیفات چاپ شده ایشان آمده و نیازی به تکرار آن در این مقدمه نیست. ولی لازم می دانیم چند مطلب را یاد آوری کنیم:

الف: پدر بزرگوار مرحوم میرداماد، داماد محقق کرکی صاحب جامع المقاصد بوده و به لقب داماد مشهور شده بود و پس از وفات ایشان این شهرت و لقب به فرزندش منتقل شد. بنابراین گفتار برخی اشخاص بی اطلاع یا مغرض، که می‌گویند او داماد شاه صفوی بوده و از این راه به عقیده خود بر آن جناب و علماء شیعه خرده می‌گیرند هیچ اساسی ندارد.

ب: شاید بهترین کتابی که در شرح حال میرداماد نوشته شده کتابی باشد که جناب آقای سید علی موسوی بهبهانی در این زمینه به عنوان رساله دکتری خود تألیف کرده و گزیده‌ای از آن به عنوان «میرداماد و فلسفه و شرح حال و نقد آثار او» در مجله دانشکده الهیات تهران چاپ شده است.

ج: مرحوم میرداماد شعر هم می‌گفته و مجموعه اشعار او دوبار یا بیشتر چاپ شده است. نمونه‌ای از شعر او که درباره امیرمؤمنان است می آوریم:

ای علم ملت و نفس رسول — حلقه کش علم تو گوش عقول
ای به تو مختوم کتاب وجود — وی به تو مرجوع حساب وجود
خازن سبحانی تنزیل وحی — عالم ربانی تأویل وحی
تا که شده کنیت تو بوتراب — نه فلک از جوی زمین خوره آب
راه حق و هادی هر گمرهی — ما ظلماتیم و تو نور اللهی

آنکه گذشت از تو و غیری گزید نور بداد ابله و ظلمت خرید

۶ ــ تالیفات مرحوم میرداماد بسیار فراوان است و هنوز فهرست جامعی برای آنها تهیه نشده است.

در مقدمه شرح صحیفه او که چندی است چاپ شده، نام هشتاد و یک تألیف یاد شده است.

آقای بهبهانی نود تألیف از ایشان یاد کرده‌اند. (مجله دانشکده الهیات تهران) و بین این دو فهرست عموم و خصوص من وجه است، یعنی برخی از کتابها که در فهرست مقدمه صحیفه است در فهرست آقای بهبهانی نیست و بالعکس.

و ما نیز به برخی از تالیفات ایشان آگاه شدیم که در هیچ کدام از آن دو فهرست نیست مانند «حق الیقین» که در شارع النجاة از آن یاد شده است.

بنابراین برای اطلاع بیشتر و جامع‌تر تتبع و بررسی جدید و گسترده‌تری لازم است. در اینجا بد نیست اشاره شود که این تألیفات فراوان در رشته های زیر است.

فلسفهٔ کلام، عرفان، تفسیر، حدیث، درایه، فقه، اصول فقه، ریاضیات، منطق و ادبیات.

۷ ــ از تالیفات آن مرحوم تا آنجا که ما اطلاع داریم کتاب ها و رساله های زیر چاپ شده است:

۱ ــ قبسات، دوبار چاپ شده است. (فلسفه)

۲ ــ جذوات، (فلسفه) چاپ سنگی و افست آن

۳ ــ الرواشح السماوية (حدیث و درایه) چاپ سنگی و افست آن

٤ ــ شارع النجاة (فقه) در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده. مقدمه آن نیز در مجله نور علم چاپ شده است

۵ ــ عیون المسائل (فقه) در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

٦ ــ الاعضالات العویصات فی فنون العلوم و الصناعات. با السبع الشداد چاپ شده

۷ ــ الایقاضات فی خلق الاعمال و افعال العباد. درحاشیه قبسات چاپ سنگی

شده

۸ ــ الایماضات و التشریفات فی مسألة الحدوث و القدم. درحاشیه قبسات چاپ شده

۹ ــ تعلیقة علی الاستبصار. در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

۱۰ ــ تعلیقة علی اصول الکافی. در یک جلد اخیراً در قم چاپ شده

۱۱ ــ تعلیقة علی رجال الکشی. با خود رجال اخیراً در قم چاپ شده

۱۲ ــ تعلیقة علی الصحیفة السجادیة. در یک جلد توسط مهدیه میرداماد منتشر شده

۱۳ ــ تعلیقة علی قواعد العلامه، در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

۱٤ ــ تعلیقة علی مختلف الاحکام للعلامة. در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

۱۵ ــ تعلیقة علی نفلیة الشهید. در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

۱٦ ــ تفسیر سورة الاخلاص. در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده. و ترجمه فارسی آن که توسط سید محمود میردامادی انجام شده در قم به چاپ رسیده است

۱۷ ــ خطب صلاة الجمعة. در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

۱۸ ــ خلسة الملکوت = صحیفة القدس. با قبسات چاپ جدید، چاپ شده

۱۹ ــ رسالة فی وجوب صلاة الجمعة. در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

۲۰ ــ السبع الشداد. چاپ سنگی (اصول فقه). ونیزدرالا ثنی عشر رساله افست شده است

۲۱ ــ ضوابط الرضاع (فقه) به ضمیمه چند رساله رضاعیه دیگر. چاپ سنگی

۲۲ ــ الکلمات القصار. در الا ثنی عشر رسالة چاپ شده

۲۳ ــ الجمع و التوفیق بین رأیی الحکیمین فی حدوث العالم. درحاشیه قبسات چاپ شده

۲٤ ــ الخلعیة = الرسالة الخلعیة در سال ۱۹۵٦ میلادی به کوشش هنری کربن چاپ شده

۲۵ ــ میزان المقادیر. در ۱۸۹٤ میلادی در بمبئی چاپ شده. (طبق گفته آقای بهبهانی)

۲۶ ــ مشرق الانوار= مثنوی است به پیروی مخزن الاسرار نظامی با دیوان او چاپ شده

۲۷ ــ دیوان اشعار. دو بار یا بیشتر چاپ شده. یک بار آن در اصفهان توسط انتشارات میثم.

۲۸ ــ همین کتاب (شرعة التسمیة)

۸ ــ از کسانی که در این اواخر، این بحث، یعنی «حکم تسمیة صاحب الامر علیه السلام با سمه الاصلی» را خوب تحقیق کرده اند و نوشته آنان را می توان مکمّل رساله شرعة التسمیة دانست دو نفرند، یکی مرحوم حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک، در کتاب نجم الثاقب، و دیگری مرحوم حاج میرزا محمد تقی موسوی در کتاب مکیال المکارم

در اینجا کلام مرحوم محدث نوری را که فارسی و مختصرتر است نقل می‌کنیم و به خوانندگان عزیز توصیه می نماییم که حتماً این بحث کتاب مکیال المکارم را هم مطالعه فرمایند. مرحوم حاجی نوری، در نجم الثاقب چاپ علمیه اسلامیه ص ٤٨ تا ٥٤ فرموده است:

مخفی نماند که به مقتضای اخبار کثیره معتبره قریب به متواتره به حسب معنی، حرمت بردن این اسم مبارک است (محمد) در مجالس و محافل تا ظهور موفورالسرور آن حضرت، و این حکم از خصایص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین، حتی آنکه شیخ اقدم ابو محمد حسن بن موسی نوبختی از علمای غیبت صغری، در کتاب «فرق و مقالات»[1] در ذکر فرقه دوازدهم شیعه بعد از وفات اما حسن عسکری علیه السّلام فرموده: که ایشان امامیه اند آنگاه مذهب و عقیده ایشان را نقل می‌کند تا آنکه می فرماید: «و لا یجوز ذکر اسمه ولاالسؤال عن مکانه حتی یؤمن بذلك» و از این کلام در این مقام معلوم می شود که این حکم از خصایص مذهب امامیه است.

و از احدی از ایشان خلافی نقل نشده تا عهد خواجه نصیرالدین طوسی، که آن

(۱) فرق الشیعه نوبختی ص ۱۱۷

مرحوم قائل بجواز شدند و خلاف ایشان مضر نیست، چه به جهت قلت زمان و کمی وقت برای مراجعت به کتب نقلیه گاهی به مذاهب نادره بلکه منحصر به خود قائل می شدند مثل انکار بداء و توقیفی بودن اسماء حسنی و غیر آن

و پس از ایشان از کسی نقل خلاف نشده جز از صاحب کشف الغمه علی بن عیسی که علماء را اعتنائی نیست به ترجیح وردّ و قبول او در امثال این مقام با آنکه در اینجا اشتباه عجیبی کرده و آن این است که در آن کتاب گفته: «من العجب انّ الشیخ الطبرسی و الشیخ المفیدره تعالی قالا لایجوز ذکر اسمه و لا کنیته ثم یقولون اسمه اسم النبی صلی الله علیه وآله و کنیته و همایظنان انهما لم یذکرا اسمه و لا کنیته و هذا عجیب»[۲] یعنی از آنکه شیخ طبرسی و شیخ مفید گفتند که جایز نیست ذکر اسم و کنیه آن حضرت می‌گویند که اسم او اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله است و کنیهٔ او کنیهٔ آن حضرت و ایشان گمان می‌کنند که ذکر اسم و کنیه آن جناب ننمودند. و از این تعجب او باید تعجب کرد که فرق نکرده میان تلفظ به اسم و کنیه که حکم بحرمت فرمودند و میان اشاره باسم و کنیه.

و بالجمله در عصر شیخ بهائی این مسئله نظری شد و در میان فضلا محل تشاجر شد تا آنکه در آن رسائل منفرده تألیف شد مانند شرعة التسمیه محقق داماد.

میرلوحی در کفایة المهتدی[۳] گفته: که این ضعیف در نزد آن دو نحریر عدیم النظیر یعنی شیخ بهاءالدین محمد و امیرمحمد باقر داماد علیهما الرحمة بتعلّم و تلمذه تردد داشت در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت مناظره و مباحثه روی نمود و آن گفتگو مدتی در میان بود و لهذا سید مشارالیه کتاب مذکور را تألیف نمود انتهی.

و رسالهٔ تحریم التسمیه از عالم جلیل شیخ سلیمان ماحوزی، و کشف التعمیه از شیخ حر، و فلک المشحون از جناب سید باقر قزوینی.

---

(۲) کشف الغمة اربلی ۳ / ۳۳۸

(۳) معاصر علامه مجلسی بوده و این کتاب هم ظاهراً چاپ نشده است

در شرعة التسمیه دعوای اجماع نموده و ما عبارت او را به نحویکه تلمیذ رشید فاضل او قطب الدین اشکوری در محبوب القلوب و جناب سید باقر در فلک المشحون نقل کردند ذکر میکنیم قطب الدین فرموده:

قال السید السند خاتم الحکماء و المجتهدین طاب ثراه فی کتابه شرعة التسمیة ....[4]

و سید نعمة الله جزایری در شرح عیون الاخبار[5] قول بحرمت را نسبت به اکثر علما داده و قول بجواز را جز بآن سه و بعضی از معاصرین خود بکسی نسبت نداده.

و با این حال متّبع دلیل است و آن اخبار معتبره کثیرهٔ است که متفرقاً در این کتاب ذکر شده و ببعضی از آنها اشاره می شود:

اول حدیث سیزدهم از باب پنجم از نصوص خاصه که شیخ جلیل فضل بن شاذان در کتاب غیبت خود روایت کرده از جابر انصاری که جندل بن جناده که از یهودان خیبر بود خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و بعد از چند سئوال از اسامی اوصیای آنجناب پرسید یک یک را اسم بردند تا بامام حسن عسکری علیه السلام آنگاه فرمود بعد از آن غایب گردد از مردمان امامی از ایشان، جندل گفت: یا رسول الله حسن از ایشان غایب گردد فرمود نه ولکن پسر او حجة غایب گردد غیبتی طولانی، جندل گفت: نام او چه باشد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود نام برده نشود تا زمانیکه خداوند او را ظاهر سازد

دوم حدیث بیست و سیم آنجا که آنرا صدوق و دیگران نیز به طرق معتبره از عبدالعظیم حسنی روایت کردند که او عرض عقاید و معالم دین خود را خدمت حضرت امام علی نقی علیه السّلام کرد و امامان خود را شمرد تا آن جناب پس حضرت فرمود: بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است پس مردمانرا چگونه عقیده است دربارهٔ خلف بعد از او گفت: بر چه وجه است آن ای مولای من فرمود: از آن جهت که نبینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن

---

(٤) آنگاه عبارت صفحه سوم رساله شرعة التسمیته را بتمامه نقل فرموده است که ما حذف کردیم.

(٥) این کتاب هم چاپ نشده

نام او تا آنکه خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.

سیم حدیث بیست و هفتم آنجا که از ابراهیم بن فارس نیشابوری روایت کرده که چون خدمت حضرت عسکری علیه السّلام رسید و حضرت حجة علیه السّلام در پهلوی پدر بزرگوارش نشسته بود و از ضمیر او خبر داد پس از حال آن جناب پرسید حضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است بعد از من تا آنکه گفت: پس از نام آن حضرت پرسیدم فرمود که همنام و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه وآله است و حلال نیست کسی را که اورا بنام او یا به کنیت او ذکر کند تا زمانیکه ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت او را.

چهارم خبر صحیح مشهوری است که آنرا ثقة الاسلام در کافی و صدوق در عیون و کمال الدین و طبرسی در احتجاج از امام محمد تقی علیه السّلام روایت کردند که فرمود در خبری طولانی که حاصلش آنکه روزی امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجدالحرام بود که ناگاه مردی پیش آمد خوش هیئت و خوش لباس و سلام کرد و چند سئوال کرد و حضرت بامام حسن علیه السّلام حواله فرمود آن جناب جواب داد پس آن شخص گفت اشهد ان لااله الا الله و لم ازل اشهد بها و اشهد ان محمداً رسول الله ولم ازل اشهد بذلک آنگاه شهادت برخلافت و وصایت آنجناب و یک یک از اوصیای آنحضرت داد تا آنکه گفت شهادت میدهم بر مردی از فرزندان حسن که بکینه نام برده نمیشود و باسم نام برده نمیشود تا آنکه ظاهر شود امر او پس پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور که او قائم است بامر حسن بن علی و السلام علیك یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته آنگاه برخاست و رفت پس حضرت بامام حسن علیه السّلام فرمود: در پی او برو ببین بکجا می رود پس حضرت فرمود که او خضر بود.

و در این خبر شریف چند فایدهٔ است.

اول آنکه نبردن نام شریف او از صفات معروفهٔ آن حضرت بود که تداول داشت در زمان انبیاء و اوصیای گذشته.

دوم آنکه آن از جملهٔ تکالیف و معتقد اهل حق بود در جمیع عصرها.

سیم آنکه حکم ثابت است تا زمان ظهور و اختصاصی به زمان غیبت صغری یا اوقات تقیه ندارد مطابق اخبار سابقه و آینده. و علامه مجلسی در بحار بعد از ذکر چند خبر که تحدید فرمودند حرمت را تا زمان ظهور، فرموده: که این تحدیدات صریح است در نفی قول آنکه تخصیص داده اینرا بزمان غیبت صغری به جهت اتکال بر بعضی تعلیلات مستنبطه و استبعادات وهمیه.

چهارم در کافی و کمال الدین بسند صحیح مروی است از جناب صادق علیه السّلام که فرمود صاحب این امر مردی است که نام او را باسم او نمیبرد کسی مگر کافر.

و فاضل صالح مازندرانی در شرح این خبر[۶] گفته: که مراد بکافر در اینجا تارک اوامر و فاعل نواهی است نه منکر پروردگار و مشرک با وجل جلاله و در آن مبالغه ایست در تحریم تصریح باسم آن جناب، و شاید آن مختص باشد بزمان تقیه بدلیل آنچه ذکر نمودیم در مواضع متفرقه و دلالت بعضی اخبار بر آن ظاهراً، و مؤید این کلام است باقی نبودن بتحریم در آن در جمیع اوقات و ازمان اتفاقاً، و هر گاه تخصیص ما بآن راه یافت جایز است حمل آن بر آنچه ذکر نمودیم پس دلیل نمیشود بر شمول تحریم مرتمام زمان غیبت را انتهی.

و جهات ضعف این کلام بر ناظر مخفی نیست خصوص قرار دادن جواز در ایام ظهور را مخصص عمومات ادله حرمت با آنکه در همه آنها آن زمانرا غایت تحریم قرار دادند پس گاهی داخل نبود تا باتفاق خارج شود و پیش از ظهور قائلین بحرمت که جمهور علمایند هیچ زمانی را خارج نکردند، و بر فرض تسلیم خروج زمانی سبب جواز تصرف در عام نمیشود و حمل بر تقیه در بسیاری از آنها راه ندارد بلکه در معدودی که احتمال می رود شبهه ای ست که خواهیم گفت.

پنجم در کافی وعیون و کمال الدین و غیبت شیخ طوسی و غیره مروی استکه حضرت امام علی نقی علیه السّلام به ابوهاشم داود بن قاسم جعفری فرمود: خلف بعد از من حسن پسر من است پس چگونه است حال شما با خلف بعد از خلف؟

---

(٦) در شرح کافی که چاپ شده است. ۲۱۷/۶

گفت: گفتم: چرا فدای تو شوم؟ فرمود: زیرا که شما نمی بینید شخص او را و حلال نیست برای شما ذکر او بنام او.

ششم در کافی و کمال الدین از ریان بن صلت مروی استکه گفت: شنیدم حضرت رضا علیه السّلام می فرماید در حالتیکه سؤال کرده بودند از آن جناب از قائم علیه السّلام پس فرمود: به جسمش دیده نمیشود و باسم نام برده نمیشود.

هفتم در کمال الدین مروی است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود به صفوان بن مهران که مهدی از فرزندان من است پنجم از فرزند هفتم غایب می شود. از شما شخص او و حلال نیست برای شما نام بردن.

و همین خبر را در آنجا به سند دیگر از عبدالله بن یعقوب روایت کرده.

هشتم نیز در آنجا روایت کرده از حضرت کاظم علیه السّلام که فرمود در ضمن ذکر قائم علیه السّلام که مخفی می شود بر مردم ولادت او، و حلال نیست برای ایشان نام بردن او تا آنکه ظاهر نماید او را خدای عز و جل پس پر کند باو زمین را از داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم.

نهم نیز در آنجا و خراز در کفایه الا ثر روایت کردند از حضرت جواد که فرمود قائم ما آن کسی است که مخفی می شود بر مردم ولادت او و غایب میشود از ایشان شخص او وحرام است برایشان نام بردن او و او همنام رسول خدا صلی الله علیه وآله و هم کینهٔ اوست.

دهم و نیز در آنجا مروی است که بیرون آمد در توقیعات صاحب الزمان صلوات الله علیه که ملعون است کسیکه مرا نام برد در محفل مردم.

یازدهم و نیز در آنجا از محمد بن عثمان عمری قدس لله روحه مروی است که گفت بیرون آمد توقیع بخط آن جناب که آنرا میشناختم که هر که مرا نام برد در مجمعی از مردم باسم من پس بر او باد لعنت خدایتعالی.

دوازدهم و نیز در آنجا مروی است که از حضرت باقر علیه السّلام که عمر پرسید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام از حال مهدی و گفت ای پسر ابی طالب خبر ده مرا از مهدی که اسم او چیست فرمود: اما اسم پس نمی‌گویم زیرا که حبیب من و خلیل من وصیت کرد بمن که او را بنام خبر ندهم تا آنکه مبعوث فرماید او را

خدای عزوجل و آن اموری است که خدای درعلم خود آنرا برسول خود بودیعت سپرده.

سیزدهم شیخ حسن بن سلیمان حلی در کتاب محتضر[۷] نقل کرده از سید حسن بن کبشی که در کتاب خود روایت کرده با اسناد خود از جناب صادق علیه السّلام که آنجناب اشاره فرمود به پسر خود موسی علیه السّلام و فرمود پنجم از فرزندان او غایب میشود شخص او و حلال نیست ذکر او باسمش.

و این اخبار کثیرهٔ معتبره که شرایط حجیت آنها تمام و مؤید است باجماع منقول و شهرهٔ محققه، و افی است در اثباتِ مدعی.

و با اینحال موید است بچند چیز.

اول آنکه در تمام اخبار معراج که در آنجا خدایتعالی اسامی یک یک از امامانرا برای پیغمبر خود نام برده همه را بنام اسم برده جز حضرت مهدی علیه السّلام که بلقب ذکر فرموده و آن خبر بیاید در این باب و باب آینده

دوم آنکه در جمیع اخبار نبویه که در آنجا رسول خدا صلی الله علیه وآله ذکر فرمودند نام هر یک از اوصیای خود را و جمله ای از آن ها بیاید در باب پنجم، همه را بنام خود اسم بردند جز آن جناب را که بلقب یاد کردند یا فرمودند همنام من و حال آنکه حضرت باقر و امام محمد تقی نیز همنام آنجناب بودند.

سیم کثرت القاب شایعه متداوله آن جناب که پیش از ولادت و پس از آن در میان امت شایع بود حتی آنکه در جمیع امم سالفه که بشارت می دادند بظهور آنجناب چنانچه بیاید از خطبه روز غدیر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در نزد همه بلقب معروف و در زیارت آنجُناب است «السلام علی مهدی الامم».

و اما حمل این اخبار بر تقیه پس از جهاتی جایز نیست.

اول آنکه تمام محدثین خاصه و عامه این فقره را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کردند که فرمودند اسم مهدی اسم من است چنانچه باسانید و مآخذ آن در باب چهارم اشاره خواهد شد پس همه دانا بودند باسم آن جناب پس کیست آنکه از او باید پنهان داشت.

---

(۷) از کتاب های سده هشتم است و چاپ شده است.

دوم آنکه در بسیاری از این اخبار و غیر آن با نهی مذکور به نبردن اسم تصریح فرمودند که او همنام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و با این کلام راوی و سامع دانا شدند بنام اصلی پس اگر تقیه از آنها بود که دانا شدند و اگر از غیر است که باید ایشان در جای دیگر ذکر نکنند پس عدم ذکر در آن مجلس راهی ندارد بلکه لازم بود تنبیه ایشان که نکردند.

سیم آنکه ذکر نکردن جناب خضر اسم آن حضرت را در محضر شریف امیر المؤمنین علیه‌السّلام و اسم نبردن را از اجزای شهادت و صفات آن حضرت قرار دادن و همچنین اسم نبردن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای جندل یهودی خیبری قابل حمل بر تقیه نیست.

چهارم آنچه گذشت که غایت این حرمت را ظهور قرار دادند و این جمع نشود با آنکه حرمت دائر مدار خوف باشد.

پنجم آنکه مجرد ذکر این اسم منشاء خوف و فساد بود بملاحظهٔ آنکه جبارین در صدد قمع و قتل آن جناب بودند چون بایشان رسیده بود که زوال ملك جبارین و انقطاع دولت ظالمین بر دست آن حضرتست پس بهتر آن بود که بهیچ اسم و لقب معروفی ذکر نشود خصوص لقب مهدی که در همه آن وعدها و وعیدهای نبوی آنجناب باین لقب ذکر شده و معروف شده بود به آن تا آنکه پسر خطاب از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از حال مهدی می پرسد، و عبدالملك از زهری، و منصور از سیف چنانچه بیاید.

پس در اختصاص باین اسم راهی نباشد جز بودن آن از اسرار مکنونه و خصایص الهیه مثل بودن امیرالمؤمنین از خصایص جد بزرگوارش.

بعضی احتمال دادند که شاید سبب حرمت آن باشد که عوام به شنیدن آن معتقد اهل کتاب شوند که می‌گویند پیغمبر آخر الزمان بعد از این ظاهر خواهد شد.

و اما آنچه دلالت بر جواز می‌کند پس چند خبر است که بحسب سند یا متن ضعیفند.

مثل خبری که در لقب سید گذشت که کنیز خیز رانی گفت که نرجس خواتون در حیات امام حسن علیه‌السّلام وفات کرد و بر سر قبر او لوحی بود که

در آن نوشته بود هذا قبرام محمد این قبر مادرم ح م د است.

و این خبر علاوه بر ضعف سند و مجهول بودن راوی، و معلوم نبودن نویسنده، و دلالت نکردن نوشتن بر جواز گفتن، معارض است با چند خبر که بعضی بیاید در باب ششم که نرجس خواتون بعد از وفات آن حضرت حیات داشت و احتمال می رود که ام محمد کنیه نرجس خواتون باشد پس دلالتی بر مدعی نخواهد کرد، و درخبر همین کنیزك است که اسم مادر آن حضرت صقیل بود، و در کمال الدین صدوق مروی است که صقیل دروقت وفات حضرت عسکری حاضر بوده و او آبرا با مصطکی جوش داد و خدمت آن جناب آورد و بعد از نماز صبح و نیاشامیده وفات کرد.

و مثل خبر لوح، آن اگر چه در نهایت اعتبار است و لکن در متن آن اختلاف بسیار است و در بسیاری ازآن بلقب و کنیه ذکر شده اگر کسی بخواهد بجلد نهم بحار مراجعه کند که بیشتر آنها را ضبط کرده و علاوه ذکر در آن لوح که از اسرار مخزونه است و جز جابر کسی او را ندید دلالت بر جواز گفتن نمی‌کند، و به طریقی که صدوق روایت کردند اسم مذکور است، ولکن بعد از ذکر خبر فرموده خبر چنین رسیده و آنچه من باو اعتقاد دارم نهی است از نام بردن آن جناب.

و مثل خبری که از علی بن احمد نقل شده که در مسجد کوفه سنگریزه را دید که در آن این اسم مبارک نقش شده بود بحسب خلقت، و ضعف دلالت آن نیز واضح است.

و روایت ابی غانم کهٔ حضرت را فرزندی شد و او را فلان اسم گذاشت و معلوم است که در نام بردن او یا مثل او از رواة غیر معروفین حجتی نباشد، و خصوص که نام نهادن غیر از نام بردن است.

و بعضی ادعیه که باسم مذکور شده، و آن علاوه بر قلّت، و معارضهٔ با بیشتر از آنها که بلقب ذکر شده، و معلوم نبودن رسیدن باین نحو، چه احتمال می رود که امام اول را اسم بردند و باقی را حواله بخواننده کردند، چنانچه در مواضع بسیار تصریح شده پس برگشت آن بنادانی راوی باشد، دلالت بر جواز در غیر آن موضع نکند.

واضعف از همه استشهاد بکنیه امام حسن علیه‌السلام که ابی محمد است، چه کنیه برای آن جناب هر گه اسم علم شد التفاتی در آن بولد نیست مثل ابوالحسن اول و ابوالحسن دوم، و اجزای اعلام مرکبه دلالت بر جزء معنی نکند مثل عبد شمس و ابی بکر و امثال آنها.

و بالجمله دست برداشتن از آن اخبار صحیحه صریحه مؤیده به اجماع و شهرت و وجوه سابقه، به جهت این رقم اخبار خروج است از قانون استدلال و طریقهٔ فقهاء، و در این مقام بعضی مباحث علمیه بود که با کتاب فارسی مناسبت نداشت.

این بود کلام محدث نوری رحمة الله علیه، و همان‌طور که ملاحظه خواهید کرد می توان آن را خلاصه فارسی رساله شرعة التسمیة دانست.

۹ ـ مهدیه میرداماد واقع در خیابان عبدالرزاق اصفهان، موسسه‌ای دینی و علمی است که به کمک حجة الاسلام و المسلمین حضرت آقای حاج سیدبحرالعلوم میردامادی تأسیس و به نشر و ترویج معارف اسلامی و احیاء کتب علماء شیعه بخصوص مرحوم میرداماد و خاندان او پرداخته و می پردازد.

اولین کتابی که توسط این مؤسسه خیریه منتشر شد شرح صحیفه سجادیه تالیف میرداماد است این کتاب در ٤٥٤ صفحه وزیری با جلد زرکوب در اختیار علاقمندان قرار گرفت.

دومین کتاب از منشورات این موسسه همین کتاب شرعة التسمیة است.

شرح تقدمه تقویم الایمان درباره امیرمؤمنان علیه‌السلام، کتاب دیگری است از تألیفات میرداماد، که با عنایت حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط همین مؤسسه چاپ و منتشرخواهد/شد

علاقة التجرید که شرح تجرید الکلام خواجه طوسی، و تألیف میر محمد اشرف نواده میرداماد است، نشریه بعدی این مؤسسه خواهد بود. ان شاءالله

امید است این مؤسسه دینی فرهنگی بتواند هر چه بیشتر به مکتب تشیع و آستان و لایت و اهل بیت خدماتی انجام دهد و نیز آثار سودمند خاندان میرداماد را به تدریج منتشر سازد.

۱۰ ــ از همه کسانی که در راه نشر این کتاب با دادن نسخه خطی، یا عکس برخی نسخه ها کمک کردند و به خصوص از حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید مهدی ابن الرضا که مدتی یکی از مصححین (استادی) در مدرسه خوانسار مهمان ایشان بوده و از کتابخانه آنجا برای آماده کردن این کتاب خیلی استفاده کرده، و همچنین از آقایان شیخ رضا مختاری و شیخ علی اکبر زمانی که قسمتی از استنساخ و تصحیح را انجام داده اند و نیز از سروران عزیز آقایان سید محسن احمدی و سید حسین میردامادی وأمیرآقا حسن زاده صمیمانه تشکر می شود، پاداش همه با حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف.

اللهم هب لنا رأفته و رحمته ودعائه

قم ــ رضا استادی. اصفهان ــ سید محمود میردامادی

بسم الله الرحمن الرحيم وعليه التكلان

الحمد لله رب العالمين حمداً لا يبلغه حمد الحامدين والصلوة على الرسول الكريم افضل المرسلين وآله المكرمين الاكرمين صلوة تنتهي صلوات المصلين من الاولين والآخرين مسئلة ما قولك سيدنا وسندنا ومولانا ومعتمدنا سيد اعاظم المحققين سند افاخم المدققين سلطان الحكماء المتألهين برهان العظماء المتبحرين قوام الفضلاء المتطلعين عصام الفقهاء المتمهرين قدوة العقلاء الشامخين اسوة العلماء الراسخين عروة الاسلام والمسلمين حجة الايمان والمؤمنين ميزان موازين الحق واليقين وارث علوم الانبياء والمرسلين صاحب النصر المستتم والافق المبين خاتم المجتهدين آية الله في العالمين في العمل امام العقول كبش الفرقة الناجية ركن الملة السامية قرة عين العقول العالية والنفوس

فهذا كتاب شرح التسمية في زمان الغيبة استفتاء من الاصحاب فافتونا

اللدنية ناقد الفلسفة اليونانية ماهية الحكمية الملحقة اليها
الالهامية شمس الخافقين ثالث الثلاثين ... المعلم الاول
لو ... الجدلين المبين وكشف الغطا عن المعنى
محيي اسماء آبائه الطاهرين سمي خامس الائمة من اجداد
المعصومين ... علوم الاولين والآخرين ايده الله
تعالى على ... العلم والحكمة ... سادة الانام ... الاحكام
والارادة والالهام ... يوم الدين ... الامام
بامر ... سيدنا المنتظر لدين الله صاحب الامر امام العصر
خصه الله سبحانه بصلوات منه عليه و... بركات
... الله منه ... مستقل ... النعم
ومكننا ... في زماننا هذا
ذكره ... باسمه الشريف وكنيته الشريفة في المحافل
والمجامع لم لا يجوز ذلك لاحد من الناس بل انما السبيل
لذكره ... الذاكرون في صلواتهم ودعواتهم ومحافلهم ومجا
معهم بالقابه السنية المأثورة عن آبائه السابقين او
... الكريمة المنقولة عن اسلافه ... صلوات

الوسيلة بالكرامة ... تعالى

السنن الطريقة السنية ...

بسم الله الرّحمن الرّحيم وعليه التّكلان

الحمدلله ربّ العالمين حمدا لا يبلغه جهد الحامدين، والصلاة على الرسول الكريم أفضل المرسلين وآله المكرمين الاكرمين صلاةً تبذّ[1] صلوات المصلّين من الأولين والآخرين.

وبعد فهذا كتاب **شرعة**[2] التسمية فى زمان الغيبة استفتانا رهط من الاصحاب فأفتيناهم.

مسألة:

ماقول سيّدنا وسندنا ومولانا ومقتدانا سيدأعاظم المحقّقين، سند أفاخم المدقّقين، سلطان الحكماءِ المتألّهين، برهان العظماءِ المتبحرين، قوام الفضلاءِ المتنطّعين[3] عصام الفقهاءِ المتمهّرين، قدوة العقلاءِ الشامخين، اسوة العلماءِ الراسخين، عروة الاسلام والمسلمين، حجّة الايمان والمؤمنين، ميزان موازين الحقّ واليقين، وارث علوم الانبياء والمرسلين، صاحب الصراط المستقيم والافق المبين[4] خاتم المجتهدين، آية الله فى العالمين، فحل الفحول، امام العقول، كبش[5] الفرقة الناجية،

(١) بذّه يبذّه بذّاً: غلبه. صحاح اللغة [٥٦١/٢].

(٢) الشرعة بكسر الاول وسكون الراءِ: الشريعة، والشريعة: مورد الشاربة. الصحاح [١٢٣٦/٣]

(٣) تنطّع فى الكلام: تعمّق فيه. [الصحاح ١٢٩١/٣]

(٤) اسمان لكتابين للسيّد الدامادره.

(٥) كبش القوم سيّدهم. [الصحاح ١٠١٧/٣]

ركن الملّة السامية، قرّة عين العقول العالية، والنفوس الزاكية، ناقد الفلسفة اليونانيّة، ماهد[٦] الحكمة الحقّة اليمانيّة الايمانيّة، شمس الخافقين، ثالث المعلّمين، بل المعلّم الاوّل لورفع الجدل من البين وكشف الغطاء عن العين، محيى مراسم آبائه الطاهرين، سمي خامس الائمّة من أجداده المعصومين، محمّد باقر علوم الاوّلين والآخرين، أيّده الله تعالى على مسندالعلم والحكمة مزيّناً لوسادة[٧] الارشاد والاجتهاد والافادة والافاضة إلى يوم الدين فى تسمية مولانا القائم بأمر الله، وسيّدنا المنتظرلدين الله، صاحب الأمر وإمام العصر خصّه الله سبحانه بصلوات منه عليه، وحفّه ببركات متنازلة منه إليه، وعجّل فرجه وسهّل مخرجه وييسّر نالنصرته ومكّننا فى دولته وأدخلنا فى زمرته.

أيحلّ فى زمننا هذا ذكره عليه السلام باسمه الشريف وكنيته الشريفة فى المحافل والمجامع أم لايجوز ذلك لأحد من الناس، بل إنّما السبيل أن يذكره الذاكرون فى صلواتهم ودعواتهم ومحافلهم ومجامعهم بألقابه السنيّة المأثورة عن آبائه السانّين،[٨] **وأوصافه الكريمة الماخوذة عن أسلافه الشارعين صلوات الله وتسليماته عليهم أجمعين.**

فالمامول من مولانا سيّد العلماء والحكماءِ أطال الله تعالى دوامه وأدام أيّامه أن يفتينا ويهدينا سبيل الدين فى ذلك، موضحاً للدليل ومبيّنا لما عليه التعويل حرس الله تعالى مجده و بسط ظلّه.

الجواب

الثقة بالله تعالى وحده، والاعتصام بفضله العظيم فيما أجزل لنا من رفده[٩] بلطيف صنعه، وأنجز لنا من وعده بجميل لطفه، تبارك اسمه وتقدّس عزّه، وتعالى جدّه[١٠] وتعاظم مجده.

---

(٦) مهدت الفراش مهداً: بسطته. [الصحاح ٢/٥٤١]

(٧) الوسادة بالكسر: المِخَدّة. الصحاح [٢/٥٥٠] ــ نهاية ابن الاثير [٥/١٨٢]

(٨) السَنَن: الطريقة. السنّة: السيرة. الصحاح [٥/٢١٣٨]

(٩) الرفد: العطاء والصلة. الصحاح [٢/٤٧٥].

(١٠) فى حديث الدعا: «تبارك اسمك وتعالى جدّك» أى علا جلالك وعظمتك، والجدّ الحظ ←

شرعة الدين وسبيل المذهب انّه لايحلّ لاحد من الناس فى زمننا هذا ــ وأعنى به زمان الغيبة إلى أن يحين حين الفرج، ويأذن الله سبحانه لوليّه وحجّته على خلقه القائم بأمره والراصد لحكمه بسطوع الظهور وشروق المخرج ــ أن يسمّيه ويكنّيه صلوات الله عليه فى محفل ومجمع مجاهراً باسمه الكريم معالناً بكنيته الكريمة، وإنّما الشريعة المشروعة المتلقّاة عن سادتنا الشارعين صلوات الله تعالى عليهم أجمعين فى ذكرنا إيّاه مادامت غيبته عليه السلام الكناية عن ذاته القدسيّة بألقابه المقدّسة كالخلف الصالح، والامام القائم، والمهدى المنتظر، والحجة من آل محمد صلى الله عليه وآله، وغاية ما يجوز من ذكر الاسم والكنية أن يقال: سمى رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيّه.

وعلى ذلك إطباق أصحابنا السالفين، واشياخنا السابقين، الذين سبقونا بضبط مآثر الشرع، وحفظ شعائر الدين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين، والروايات الناصّة متظافرة[11] بذلك عن ائمّتنا **المعصومين** صلوات الله وتسليماته على أرواحهم وأجسادهم.

وليس يستنكره إلاّ ضعفاء التبصّر بالاحكام والاخبار، وأطفّاء[12] الاطلاع على الدقائق والاسرار، وإلاّ القاصرون الذين درجتهم فى الفقه ومبلغهم من العلم أن لايكون لهم قسط من الخبرة[13] بخفيات مراسم الشريعة ومعالم السنّة، ولانصيب من البصيرة فى حقائق القرآن الحكيم، ولاحظّ من تعرّف الاسرار الخفيّة التى مستودعها أحاديث مهابط الوحى ومعادن الحكمة ومواطن النور وحفظة الدين وحملة السرّو عيبة[14] علم الله العزيز العليم.

ولنورد جملة من تلك النصوص بطرقها وأسانيدها:

والسعادة والغنى، ومنه الحديث: ولاينفع ذاالجدّ منك الجدّ أى ولاينفع ذا الغنى منك غناه، وإنّما ينفعه الايمان والطاعة. النهاية [٢٤٤/١]

(١١) الظفر بالشئ الفوزبه، والظفر أيضا الرؤية يقال ماظفرتك عينى منذ زمان أى مارأتك، والتظافر تفاعل منه بالمعنى الاول، أو وبالمعنى الثانى أيضا. منه ره.

(١٢) الاطفّاء جمع الطفيف: وهوالقليل. منه ره.

(١٣) الخبرة بضم الخاءِ وكسرها.

(١٤) العيبة: ماتجعل فيه الثياب. الصحاح [١٩٠/١]

[الحديث الأوّل][1]

فمنها ما رواه شيخنا الاقدم الافخم، رئيس المحدّثين، أبوجعفر محمدبن يعقوب بن إسحق الكليني رضوان الله تعالى عليه في باب «ماجاء في الا ثني عشر والنصّ عليهم عليهم السلام» من كتاب الحجّة ــ من كتابه الكافي من حديث الخضر عليه السلام في الصحيح بسنده الوثيق من ثلا ثياته[2] وهو:

عدّة من أصحابنا عن أحمدبن محمد البرقي، عن أبي هاشم داودبن القاسم الجعفري، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: أقبل أميرالمؤمنين عليه السلام ومعه الحسن بن علي عليهما السلام وهو متكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلّم على أميرالمؤمنين فردّ عليه السلام فجلس ثم قال: يا أميرالمؤمنين أسالك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرك ما قضى عليهم[3] أن ليسوا بمأمونين في دنياهم وآخرتهم وإن تكن الاخرى علمت أنك وهم شَرَع[4] سواء فقال له أميرالمؤمنين عليه السلام: سلني عمّا بدالك

---

(١) صحيح عالي الاسناد.

أعلى أقسام العلوّ في طريق الحديث وأشرفها قرب الاسناد من المعصوم. ثمّ بعده كون صاحب الاسناد أحد أئمّة الحديث. [كالكليني والصدوق وشيخ الطائفة] العرفاءِ الناقدين أو قرب الاسناد من أحدهم. ومن علوّ السند تعدّد الاسناد في بعض السند. وهذه الثلا ثة متحقّقة جميعا في هذا السند. منه ره. يقول المصحح: راجع الرواشح للمؤلّف ص ١٢٦.

(٢) يعني الروايات التي يرويها الشيخ الكليني ره مع ثلا ثة وسائط من المعصوم عليه السلام.

(٣) قال في الوافي ٧٢/٢: ما قضى عليهم أي ما هو حجّة عليهم دالّ على شقائهم.

(٤) الشَرَع بالتحريك جمع شرع بكسر المعجمة وتسكين المهملة، وهو المثل، يقال: هذه شرعة هذا أي مثلها، وهذا شرع هذا أي مثله، وهما شرعان أي مثلان وأمّا الشُرّع من الحيتان بضمّ المعجمة وفتح المهملة المشدّدة على ما في القرآن الكريم [الاعراف: ١٦٣] فعناها الشارعات من الحيتان من غمرة الماءِ إلى الجدّ. والجدّ: شاطئ النهر. منه ره.

قال: أخبرني عن الرجل إذا نـام أين يذهب روحه؟ وعن الرجل كيف يذكر وينسى وعـن الـرجل كيف يشبـه ولـده الاعمام والاخوال؟ فالتـفـت أميرالمؤمنين إلى الحسن فقال: ياأبـا محمّد اجبه قال: فأجابه الحسن عـليه السّلام فقال الرجـل: أشهدأن لا إله الاّ الله ولم أزل أشهدبهـا، وأشهـدانّ محمّـدارسول الله ولم أزل أشهدبها، وأشـهدأنـك وصى رسول-الله و القائم بحـجّته- وأشارإلى أمـيـرالمؤمـنين عليه السّلام-ولم أزل أشـهـدبها و أشهدأ نّك وصيّه والـقائم بحجّتـه ــ وأشار إلى الحسن عليه السلام ــ وأشـهد أنّ الحسين بن على وصـى أبيه والقائم بحجّته بعدك ، وأشهد على علـى بُن الحسين أنّه القائم بأمر الحسين بعده، وأشهد على محـمّدبن على أنّـه القائم بأمرعلى بن الحسين، وأشهد على جعفربن محمّد أنه القائم بأمر محمّدبن على، وأشهد على موسى بن جعفر أنّه القائم بأمر جعفربن محمّد، وأشـهـد على عـلى بن مـوسى أنّـه الـقائم بأمر مـوسـى بن جعفـر، وأشـهد على محمّدبن على أنّه القائم بـأمرعلى بن موسى، وأشـهد على على بن محمّد أنه القائم بأمر محمّدبن علـى، وأشهد على الحسن بن على أنّـه القائم بأمرعلى بن محمّد، وأشهد على رجل من ولـدالحسن لايـكنّى ولايسـمّى حتّى[5] يظهر أمره فـيملأها عدلا كما مـلئت جـوراً والسـلام عـليـك يـا أمير المؤمـنين ورحمة الله وبركـاتـه. ثـمّ قام فمضـى، فـقال أميرالمؤمنين عـليه السلام: يا أبـا محمّداتبعـه فانظر أين يقصـد؟ فخرج الحسن بن على عليه السلام فقال: ما كان إلاّ [ان] وضع رجله خارجاً من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله، فرجعت إلى أميرالمـؤمنين فأعلمته فـقال: يا أبا محمّد أتعرفه؟ قلت: الله

(٥) مفـهوم الغـاية فى هـذا الحديث وفى نظائره الآتـية من ذى قـبل مـقتضاه جـواز تسمـيته وتكنـيته عليه السلام فى عصـر الظهور وأوان الخروج وزمان الـدولة كما فى «فلا تحلّ له مـن بعد حتى تنكح زوجا غيره» (سورة البقرة الآية ٢٣٠) إذ مفهومه أنّها إذا نكحت زوجا غيره تحلّ له. ومفهوم الغاية أقوى المفاهيم فانّه أقوى من مفهوم الشرط وهو من مـفهوم الصفة، فاذا قـيل مثلا: يصام حتّى تـغيب الشمس أو لايؤكل ولايشرب فى الصوم حتّى تغـيب الشمس كـان لامحالـة معناه: آخر وجـوب الصوم أو آخر حرمة الاكـل والشرب فى الصوم غيبوبة الشمس، فاذا قدرنا ثبوت الوجوب أوالحرمة بعد ماغابت لم تكن الغيبوية آخراً وذلك خلاف المنطوق، ومن لايقول بحجيّة مفهوم الغاية لايعتدّ بقوله.

وفى الشرح العضدى للمختصر الحاجبى فى الاصول: وقد يقال: الـكلام فى الآخر نفسه لا فى ما بـعد الاخر، فى قوله: إلى المرافق المرافق آخر، وليس النزاع فى دخول ما بعد المرافق. منه ره.

أقول: راجع الرواشح ص ٢١١ ــ ٢١٢.

ورسوله وأمير المؤمنين أعلم قال: هو الخضر عليه السلام.[٦]

فائدة

انّه كلّما قال رئيس المحدّثين رضى الله تعالى عنه فى كتابه الكافى: عدّة من **أصحابنا عن أحمدبن محمدبن خالد البرقى فهم على بن ابراهيم بن هاشم القمى وعلى بن محمدبن عبدالله بن أذينة وأحمدبن عبدالله بن أذينة وعلى بن الحسن بن على بن فضّال. وأنّ أبا جعفر أحمدبن أبى عبدالله محمدبن خالد البرقى مشهود له بالثقة، معوّل عليه فى الرواية، لم يطعن فيه أحد من الاصحاب بشيئ أصلا، غير أنّه ربما يروى عن الضعفاءِ ويعتمد المراسيل، فاذا كانت روايته عن الثبّت[٧] الثقاة كابى هاشم الجعفرى الثبت الثقة الجليل القدر العظيم المنزلة كانت من الصحاح المتمسّك بها المعوّل عليها.**

ثم إنّ حديث الخضر هذاممّا قدطواطأت المَشْيَخَة[٨] العظام رضوان الله تعالى عليهم على روايته بطرقهم الوثيقة وأسانيدهم الصحيحة.

منها ما فى الباب السادس من كتاب عيون أخبار الرضا لشيخنا المقدّم المكرم الفقيه العالم الحافظ الناقد الراوية[٩] الصدوق عروة الاسلام أبى جعفر محمّدبن

---

(٦) الكافى ٥٢٥/١ طبع الآخوندى. قال الشيخ الكلينى ره بعد نقل هذا الخبر: وحدّثنى محمّدبن يحيى عن محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمدبن أبى عبدالله عن أبى هاشم مثله سواء.

قال محمدبن يحيى: فقلت لمحمد بن الحسن: يا أباجعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهة أحمدبن أبى عبدالله قال: فقال: ولقد حدّثنى قبل الحيرة بعشر سنين. الكافى ٥٢٦/١.

قال فى الوافى ٧٢/٢ : ويستفاد من آخر هذا الخبر أنّ البرقى قد تحيّر فى أمردينه طائفة من عمره وأنّ أخباره فى تلك المدّة ليست بنقيّة.

(٧) الثبّت بضمّ المثلثة وتشديد الموّحدة المفتوحة جمع الثبت، وهو الثابت العقل، وأمّا الثبت بالتحريك أو بالتسكين أيضاً فعناه الحجّة، وجمعه الاثبات. منه ره.

(٨) المشيخة بفتح الميم وتسكين الشين وفتح الياءِ جمع الشيخ كالشيوخ والاشياخ والمشايخ، وأمّا المشيخة بفتح الميم وكسر الشين فعناها المسندة اى محل ذكر الاشياخ والاسائيد. منه ره. أقول: راجع الرواشح السماوية ص٧٥.

(٩) راوى الحديث وراويته إذا كان مكثارالرواية مغزال المعرفة بالروايات والتبصرفيها، والتاء للمبالغة. قاله المطرزى فى المغرب [ج ١ ص ٢٢٥] منه ره.

على بن الحسين بن موسى بـن بابويه القمّى رضـوان الله تعالى عليه من ثلا ثيّات أبيه أيضاً.[۱۰]

حدّثنا أبى ومحمّد بن الحسـن بن أحمدبن الوليد رضـى الله تعالى عنهما قال:[۱۱] حدّثناسعدبن عبدالله وعبدالله بن جعفرالحميرى ومحمّدبن يحيى العطار وأحمدبن إدريس جميعاً قالوا: حدّثـنا أحمدبن أبى عبدالله البـرق، قال: حدثنا أبوهاشـم داودبن القاسم الجعفرى[۱۲] عـن أبى جعفـر محمّدبن على الـباقر[۱۳] قـال: أقبل أميرالمؤمنين عـليه السلام ذات يـوم ومـعه الحسن بن على علـيـه السّـلام و سلمان الفـارسـى رضى الله تعالى عنه واميـرالمؤمنين متّـكئ على يـد سـلـمان، فدخل المسجـد الحرام إذ أقـبل إذ أقبل رجل حسن الهـيئة والـلبـاس فسلّم على أميرالمؤمنين فردّ عـليه السّلام[۱٤] فجـلس ثمّ قال: يا اميرالمؤمـنين أسـالك عن ثلاث مسـائـل إن أخبرتنى بهنّ عـلـمت أنّ القوم ركـبـوا من أمرك ما قضى عليهم انّهـم ليسوا بمأمونين فى دنياهم ولا فى آخرتهم وإن تكن الاخرى علـمت أنّك وهـم شرع سـواء فقال لـه أميـرالمؤمنين عـليـه السّلام: سلنى عـمّا بدالك فقـال: أخبـرنى عن الـرجـل إذا نام أيـن تذهـب روحه؟ وعـن الـرجل كـيف يـذكر وينسى؟ وعن الـرجـل كيف يشبـه ولـده الاعمام والاخوال؟ فـالـتفت أميرالمؤمنين عليـه السّلام إلى أبى محـمدالحسن بـن على عليه السّلام فـقال: يـا أبا محمّد أجبـه فقال عليه السّلام:

أمّا ما سألت من امـــرالانسان إذا نام أين تذهب روحه؟ فـانّ روحه متعلّقة بالريح والريح متـعلقة بالهواءِ إلى وقت[۱٥] يـتحرّك صاحبها لليقظة، فان أذن الله تعالى بردّ تلك الروح إلى صاحبها جذبـت تلك الريح[۱٦] الهواء فرجـعت الروح فاسكنت فى

(۱۰) يعنى بذلك أنّ أباه رحمه الله تعالى وإن كان هومـن جلة سند هـذا الحديث فى هذا الموضع فهو أيضا صاحب الاسنـاد فى روايته اياه فى كتـبه وهو أيضا أحد ائـمّة الحديث، وهذا الحديث من ثلا ثياته حيث هوصاحب الاسناد، منه ره.

(۱۱) قالا خ ل

(۱۲) [هذا الحديث] صحيح عالى الاسناد. منه ره.

(۱۳) الصحيح: الجواد مكان الباقر ولكن كذا كان فيا حضرتنى الآن من النسخ. منه ره. أقول وكذا فى المطبوعة بقم.

(۱٤) السلم بفتح السين واللام صحيح أيضاً.

(۱٥) فى المطبوعة : وقت ما.

(۱٦) فى المطبوعة: تلك الريح الروح وجذبت تلك الريح الهواء.

بدن صاحبها، وإن لم يأذن الله عزوجل بردّ تلك الروح على صاحبها جذبت الهواء الريح فجذبت الريح الروح فلم تردّ على صاحبها إلى وقت يبعث.

وأمّا ما ذكرت من امر الذكر والنسيان، فإنّ قلب الرجل فى حقّ[١٧] وعلى الحقّ طبق[١٨]، فان صلّى الرجل عند ذلك على محمّد و آل محمّد صلاة تامّة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحقّ فأضاء القلب وذكر الرجل ماكان نسى، وإن لم يصلّ على محمّد وآل محمّد أو نقص من الصلاة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحقّ فأظلم القلب ونسى الرجل ما كان ذكره.

وامّا ماذكرت من امر المولود الذى يشبه أعمامه وأخواله فانّ الرجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن وعروق هادئة وبدن غير مضطرب وأسكنت تلك النطفة فى جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه وأمّه، وإن هو أتاها بقلب غير ساكن وعروق غير هادئة[١٩] وبدن مضطرب اضطربت النطفه فوقعت فى حال اضطرابها على بعض العروق، فان وقعت على عرق من عروق الاعمام أشبه الولد أعمامه وإن وقعت على عرق من عروق الاخوال أشبه الولد أخواله.

فقال الرجل: أشهد أن لاإله إلاّ الله ولم أزل أشهدبها، وأشهد أنّ محمّداً رسول الله ولم أزل أشهد بذلك، وأشهد أنّك وصى رسول الله والقائم بحجّته ــ وأشار إلى أميرالمؤمنين عليه السلام ــ ولم أزل أشهدبها، وأشهد أنّك وصيّه[٢٠] والقائم بحجّته ــ وأشار إلى الحسن عليه السلام ــ وأشهد أنّ الحسين بن على وصى أبيك والقائم بحجّته بعدك، واشهد على على بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده، وأشهد على محمّدبن على أنّه القائم بأمر على بن الحسين، وأشهد على جعفربن محمّد أنّه القائم بأمر محمّد بن على، وأشهد على موسى بن جعفر أنّه القائم بأمر جعفربن محمّد، وأشهد على على بن موسى أنه القائم بأمر موسى بن جعفر، وأشهد على محمّد بن على أنه

(١٧) الحقّ مخفّف حقّة بالضمّ وهى وعاء، والطبق الغطاء.

(١٨) أطبقت الشئ غطّيته، والطبق الغطاء، منه ره.

(١٩) هدأ هدءاً وهدوءاً: سكن، وأهدأه: سكّنه. الصحاح [٨٢/١]

(٢٠) وصىّ أبيك. خ ل.

القائم بأمر علی بن موسی، وأشهد علی علی بن محمّد أنّه القائم بأمر محمّد بن علی، وأشهد علی الحسن بن علی أنّه القائم بأمر علی بن محمّد، وأشهد علی رجل من ولد الحسن بن علی لایکنّی ولایسمّی حتّی یظهر أمره[٢١] فیملأها عدلا کماملئت جوراً أنّه القائم بأمر الحسن بن علی والسلام علیك یا أمیرالمؤمنین ورحمة الله وبرکاته.

ثم قام فمضی فقال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: یا أبا محمّد اتبعه فانظر أین یقصد؟ فخرج الحسن بن علی علیه‌السلام فی إثره فقال: فما کان إلاّ أن وضع رجله خارجاً من المسجد فمادریت أین أخذ من أرض الله عزّوجلّ، فرجعت إلی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فأعلمته قال: یا أبا محمّد أتعرفه؟ فقلت: الله تعالی ورسوله وأمیرالمؤمنین أعلم، فقال: هوالخضر[٢٢] علیه‌السلام[٢٣]

وفی کتاب کمال الدین وتمام النعمة له رضی الله تعالی عنه فی التاسع والعشرین من أبوابه فیما أخبر به الحسن بن علی بن أبی طالب علیهما السلام من وقوع غیبة القائم الثانی عشر من الائمة علیهم السلام بذلك السند الصحیح الوثیق بعینه:

حدّثنا أبی ومحمّدبن الحسن رحمهما الله قال:[٢٤] حدّثنا سعدبن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحمیری ومحمّدبن یحیی العطّار وأحمدبن إدریس جمیعاً قالوا: حدّثنا أحمدبن أبی عبدالله البرقی قال: حدّثنا أبوهاشم داود بن القاسم الجعفری[٢٥] عن أبی جعفر الثانی محمّدبن علی الجواد علیه‌السلام قال: أقبل أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه ذات یوم ومعه الحسن بن علی علیه‌السلام وسلمان الفارسی رضی الله تعالی عنه وأمیرالمؤمنین متّکئ علی سلمان[٢٦] فدخل المسجد الحرام فجلس إذأقبل رجل حسن الهیئة واللباس فسلّم علی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فردّ علیه‌السلام فجلس، ثمّ

(٢١) فی المطبوعة: یظهر فی الارض أمره.

(٢٢) الخضر صاحب موسی علیه‌السلام بکسر الخاء وإسکان الضاد وبفتح الخاءِ وکسرالضاد أیضا [کمافی] کِبْد وکَبِد، والاخیر أفصح. منه ره.

(٢٣) عیون أخبار الرضا ج ١ ص ٦٥ ــ ٦٨ طبع قم.

(٢٤) فی المطبوعة: قالا.

(٢٥) صحیح عالی الاسناد.

(٢٦) فی المطبوعة: علی ید سلمان.

قال: يا أميرالمؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل إن اجبتنى فيهن علمت أنّ القوم ارتكبوا من امرك ماقضى[27] عليهم أنّهم ليسوا بمأمونين فى دنياهم ولا فى آخرتهم وإن تكن الاخرى علمت أنّك وهم شرع سواء فقال أميرالمؤمنين صلوات الله عليه: سلنى عمّا بدالك فقال: أخبرنى عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ وعن الرجل كيف يذكر وينسى؟ وعن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال؟

قال: فالتفت أميرالمؤمنين عليه السلام إلى أبى محمّدالحسن ولده عليه السلام فقال: يا أبامحمد أجبه فقال:

أمّا ما سألت عنه من أمرالانسان انّه إذا نام أين تذهب روحه؟ فانّ روحه متعلّقة بالريح والريح متعلّقة بالهواءِ إلى وقت ما يتحرّك صاحبها لليقظة، فإن أذن الله تعالى بردّ تلك الروح إلى صاحبها جذب الهواء الريح فجذبت الريح الروح فرجعت الروح فأسكنت فى بدنه وإن لم يأذن بردّ تلك الروح إلى صاحبها جذبت الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلم تردّ إلى صاحبها إلى يوم يبعث.[28]

وأمّا ما ذكرت من أمر الذكر والنسيان، فانّ قلب الرجل فى حقّ وعلى الحقّ طبق فإن صلّى على محمّد وآل محمد صلاة تامّة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحقّ فاضاء القلب فذكر الرجل ما كان نسيه، فإن لم يصلّ على محمّد وآل محمّد أو انتقص من الصلاة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحقّ فأظلم القلب ونسى الرجل ماكان ذكر.

وأما ما ذكرت من أمرالمولود الذى يشبه أعمامه وأخواله فانّ الرجل إذا اتى أهله فجامعها بقلب ساكن وعروق هادئة وبدن غيرمضطرب فاسكنت تلك النطفة فى جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه وامّه، وإن هوأتاها بقلب غيرساكن وعروق غير **هادئة وبدن مضطرب،** اضطربت تلك النطفة فوقعت فى وقت اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام أشبه الولد اعمامه، وإن وقعت على عرق من عروق الاخوال أشبه الولد اخواله.

---

(٢٧) فى المطبوعة: ركبوا من أمرك ما اقضى عليهم.

(٢٨) عبارة نسخة كمال الدين المطبوعة لا توافق فى جواب هذا السؤال ما فى المتن فراجع.

فقال الرجل: أشهد أن لا إله الا الله ولم أزل اشهدبها، وأشهد أنّ محمّداً رسول الله ولم أزل أشهد بذلك، وأشهد أنّك وصيّ رسول الله والقائم بحجّته ـــ وأشار إلى أميرالمؤمنين عليه السلام ـــ ولم أزل اشهد بها، وأشهد أنّك وصيه والقائم بحجّته ـــ وأشار إلى الحسن عليه السلام ـــ وأشهد أنّ الحسين بن على وصيّ أبيك والقائم بحجّته بعدك وأشهد على على بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعد الحسين، وأشهد على محمّد بن على أنّه القائم بأمرعلى بن الحسين، وأشهد على جعفربن محمّد أنّه القائم بأمر محمّدبن على، وأشهد على موسى بن جعفر أنّه القائم بأمر جعفربن محمّد، وأشهد على على بن موسى أنّه القائم بأمر موسى بن جعفر، وأشهد على محمّد بن على أنّه القائم بأمر على بن موسى، وأشهد على على بن محمّد أنه القائم بأمر محمّد بن على، وأشهد على الحسن بن على أنّه القائم بأمرعلى بن محمّد، وأشهد على رجل من ولد الحسن لايكنّى ولايسمّى حتّى يظهر أمره فيملأها عدلا كما ملئت جورا، والسلام عليك يا أميرالمؤمنين ورحمة الله وبركاته.

ثم قام فمضى فقال أميرالمؤمنين عليه السلام: يا أبا محمد اتبعه وانظر أين يقصد؟ فخرج فى إثره قال: فما كان إلاّ أن وضع رجله خارج المسجد فما دريت أين أخذ من الارض، فرجعت إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فأعلمته فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ فقلت: الله ورسوله وأميرالمؤمنين أعلم فقال هوالخضرعليه السلام.[٢٩]

تبصرة قد استبان فى مظانّه من العلوم الحكميّة، أنّ النفس الناطقة الانسانيّة، التى هى الانسان على الحقيقة جوهر مجرّد عاقل، مباين الذات لعوالم الاحياز والاوضاع، مفارق الجوهر لمسالك الجهات والابعاد، فهى فى سنخ ذاتها من صقع القدس، ووطنها الاصلى عالم الملكوت، ومطارها[٣٠] الطبيعى ومطافها الحقيقى فضاء عالم العقل وحريم

(٢٩) كمال الدين ج١ ص٣١٣ ـــ ٣١٥ طبع الغفارى.

وروى هذا الخبر بعينه أيضا فى علل الشرائع ٩٠/١ ومحاسن البرق ٣٣٢ والاحتجاج للطبرسى ١٤٢ واعلام الورى طبع النجف ٤٠٤ كما فى البحار ٣٦/٦١ ومرآت العقول. وايضا روى هذا الخبر فى تفسير القمى الطبع الحجرى ص ٤٠٥ مع اختلاف فاحش فى بعض الاجوبة فراجع.

(٣٠) ارض مطارة: كثيرة الطير. صحاح اللغة ج٧٢٨/٢.

السدّة[٣١] الربوبيـة، وقد اصطادتها الطبـيعة الجسمانـيّة باذن جاعلـها الحكيم وصانعـها العليم، فـوقعـت فى شبكتهـا الجسـديّة، وشركتها[٣٢] المزاجـيّة ببرّة[٣٣] الروح البـخارى الحيوانى الذى هو وليد لطـائف الاخلاط المنبعثة عن التجويف الايسر القلبى، ومولده ومـنبعـه القلـب،ثـمّ إذاهومتـقسّط هناك فـقسط مـنه منـجذب إلى الدمـاغ ويسمّى روحاً نفسـانيّة، وقسط إلى الـكبـد ويسمّى روحـاً طبيعيـاً، وقسط متخصّص بالمنبع والمولد ويقال له الروح الحيوانى.

فالروح البخـاريّة المتوّلدة إذا كـانـت للطافتها وشـفوفها وقربهـا من الاعتدال، وشبهـها للاجـرام السماويّـة الخـالية مـن الاضداد، قريـبة المناسـبة من جـوهر النفس الناطقة الملكـوتيّة، أفاضها المفيض الحقّ جلّ سلطانه عليها، عناية باسباغ نظام الوجود والموجـودات، ورعـايـة لحقوق سـلسـلة الاسـتـحـقاقـات، واجـابـة لـدعـوات ألسنة الاستعدادات، فـأمـرها بكلاءتهـا[٣٤] وتـدبيرها بـالـقصد الأوّل وتدبير البدن وكـلاءته بوساطتها وبالقصد الثانى، فهى متعلقها الأوّل ومملكتها الاقصى.

ثمّ أنها بما تكتسب السلطان النورىّ من النفس الناطقة تنبثّ بوساطة سريان مـركبها ــ وهـوالدم ــ فى جملة البـدن، وتحمـل سائر الـقوى الادراكـيّة والتـحريـكيّة بشعبها[٣٥] وشماريخـها[٣٦] وغصونها وأغصانها، فالنفس الناطقة إذا استعملت الحواسّ فى وجـوده استعـمالاتها الاحسـاسـيّة وحركـت العضلات والاعضـاء الادويـة فى صنوف تحريكاتهـا الشـهويّة والغضـبـيّة عرض لامحالة لـلقوى البدنـيّة أن تكلّ كلالاً ولـلروح

---

(٣١) السُدّة بضمّ السين وتشديد الدال وفتحها: الرتبة.

(٣٢) جمعها أشراك أى حبائل الصيد.

(٣٣) البرّة واحدة البرّ من القمح وهوالحنطة. منه ره.

(٣٤) كلأه الله كلاءة بالكسر حفظه وحرسه. الصحاح [٦٩/١]

(٣٥)

(٣٦) الشماريخ جمع الشمـراخ وهـى شعبة من العثـكال، والعثكال والعـثكول من النخل عـذق من الاعذاق وعنقود من العناقيد، ومنه فى الحديث: خذو اعثكا لافيه مائة شمراخ فاضر بوه به ضربة واحدة،منه ره

أقول: الشماريخ: دسته تركه

الحيوانى أن يتحلّل تحلّلا، فهى النفس ربّها «الذي أعطى كلّ شيئ خلقه ثمّ هدى» وألهمها أن تذر عند ذلك حواسّها الظاهرة معطّلة وتدع قواها الآلية مهملة وتتفرّغ وتتخلّص للرجوع إلى استعمال حواسّها الباطنيّة واستخدام قواها المدركة والخازنة، واستعراض[٣٨] مدركاتها المخزونة، فتنتهز بذلك فرصة لانصرافٍ ما من دارالغربة الظلمانيّة إلى الوطن الحقّ النوريّ، وتفلّتٍ[٣٩] ما من الاشتغال بالجنود المضلّة الجسدانيّة إلى الاتصال بالانوار اللامعة العقليّة، والارواح الشاهقة القدسيّة، إذ قدخفّ عنها حمل بعض أعباءِ العوائق الجسمانيّة، والمغواشى الهيولانيّة، ولاسيا ما إذا كانت بتكميل قوّتيها العمليّة والنظريّة قد طهّرت جوهرها عن أدناس إقليم الحسّ وزيّنت ذاتها بأنوار عالم العقل، فصيّرت همّتها طفيفة الاعتلاق بهذا الاقليم أكيدة العلاقة بذلك العالم فهذه الحالة للانسان هى المسمّاة بالنوم وهى حالة للنفس الناطقة ترجع فيها من استعمال الظاهر إلى الاقتصار على الاشتغال بالباطن، والروح الحيوانى أيضاً يتبع النفس المجرّدة التى هى الروح الالهى فى هذه الحالة، فينحدس[٤٠] من الظاهر إلى الباطن، وينغمر فى أعماق البدن ليزداد[٤١] فى جوهره قدر ما تحلّل منه، وتتقوى[٤٢] القوّة الحيوانيّة المحرّكة والقوّة النفسانيّة المدركة والقوّة الطبيعيّة الهاضمة للغذاءِ، وتتقوى[٤٣] الطبيعة على مدافعة الامراض والاستروواح من الآلام، فالنوم انخناس[٤٤] الارواح من الظاهر إلى الباطن، وانغمار القوى فى أعماق البدن، وتفرّغ النفس الناطقة التى هى الروح الالهيّة للاشتغال بالامور الباطنيّة، وانتهازها الفرصة

---

(٣٨) استعرضته أى قلت له اعرض على ما عندك . الصحاح [١٠٩٠/٣]

(٣٩) تفلت: تخلّص. الانفلات خروج الشيْ فلتة أى بغتة، وكذلك الافلات والتفلّت. المغرب [١٠٢/٢]

(٤٠) فينخنس. خ ل.

(٤١) أى يزداد الروح بقدر ما تحلّ منه.

(٤٢)

(٤٣)

(٤٤) انحداس خ ل الحدس الظنّ والتخمين والحدس ايضا الذهاب فى الارض على غير هداية وحدست برجلى الشيْ اى وطئته الصحاح [٩١٦/٣].

للرجوع إلى عالم القدس، والاتّصال بالعقول القدسيّة لاختلاس[٤٥] الانوار، واختطاف الاسرار.

فمن لاخط أنّ الموت إطلاق النفس عن اسرار البدن، وفكاك رقبتها عن أصفاد[٤٦] الجسد، وأغلال المزاج وسلاسل الطبيعة، وفى النوم غصن من أغصان تلك الشجرة قال: النوم أخ الموت، ومنه قول بعض أعاظم الفلاسفة ــ وهو سولون المعدود عندهم من الأنبياءِ:[٤٧] «النوم موتة خفيفة، والموت نومة طويلة ومن لاحظ أنّ فى النوم تعطيلاً للنفس عن بعض إدراكاتها وأفاعيلها بخلاف اليقظة وإنّما الادراكات الحقيقيّة والأفاعيل الحقّة للنفس هى مالها بحسب جوهر ذاتها المجرّدة وقد عاقتها عنها هذه الحياة الظاهريّة والنشأة الهيولانيّة قال: اليقظة البدنيّة نوم النفس الناطقة، والنوم البدنى يقظة صغرى للنفس، والموت البدنى يقظتها الكبرى العظيمة، ومنه فى الحديث الشريف عن مولانا وسيّدنا أميرالمؤمنين عليه السلام: «الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا»[٤٨]

وإذا قد تلونا عليك ماتلوناه فاعلمن أنّ مولانا المجتبى أبا محمّد الحسن عليه السلام عنى بالروح فى قوله الشريف: «فانّ روحه متعلّقة بالريح» الروح الالهيّة التى هى النفس المجرّدة العاقلة الملكوتية الانسانية على ما فى التنزيل الكريم: «ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربىّ»[٤٩] اى من عالم الامر الذى هو عالم المجرّدات لامن عالم الخلق الذى هو عالم الجسمانيّات وعالما الخلق والامر لله رب العالمين أو من محوضة أمره سبحانه وهو «كن» كما الابداعيات المفارقة، لا من

---

(٤٥) الخلس أخذ الشئ من ظاهر بسرعة، والخلسة بالضمّ مايختلس، وقوله عليه السلام: تلك خلسة يختلسها الشيطان إن صحّت روايتها كانت بمعنى الخلسة. المغرب [١٦٤/١] خلست الشئ واختلسته وتخلّسته إذا استلبته. الصحاح [٩٢٣/٣].

(٤٦) الاصفاد: القيود، والصفاد ما يوثق به الاسير من قيد وغلّ الصحاح [٤٩٨/٢].

(٤٧) المتوفى ٥٥٨ قبل الميلاد.

(٤٨) راجع ١٠٠ كلمة جاحظ

(٤٩) سورة الاسراءِ: ٨٥.

ماده مكوّنة هى منها كما الكيانيات الهيولانيّة، وعنى بالريح الروح الحيوانى الذى هو المتعلّق الاوّل للروح الالهيّة وواسطة اصطياد تعلّقها بالبدن وتدبيرها إيّاه كما البرّوالقمح المبثوثة فى شبكة الصائد وشركة القانص.

والروح فى اللغة يذكّر ويؤنّث وجمعها الارواح وأصلها من الريح والروح بالفتح نسيم الريح.

ورئيس المحدّثين رضى الله تعالى عنه فى كتابه الكافى والصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه فى كتاب التوحيد رويا بالاسناد عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل: «ونفخت فيه من روحى» كيف هذا النفخ؟ فقال: إنّ الروح متحرّك كالريح وإنّما سمّى روحاً لانّه اشتقّ اسمه من الريح، وإنّما أخرجه على لفظ الروح لأنّ الروح مجانس للريح، وإنّما أضافه إلى نفسه لأنّه اصطفاه على سائر الارواح كما اصطفى بيتاً من البيوت فقال له بيتى، وقال لرسول من الرسول خليلى، وأشباه ذلك، وكلّ ذلك مخلوق مصنوع مربوب مدّبرٌ.[٥٢]

وقوله عليه السلام: «والريح متعلقة بالهواءِ»

إمّا لانّ الهواء يتنفّسه الانسان فيصل من مجرى النفس من الحنجرة وقصبة الرية إلى القلب أو تستنشقه الرية ثم تدفعه إلى القلب باذن الله سبحانه هوغذاء الروح، لالانّه وحده يغذو الروح ويستحيل روحاً كما ظنّ فريق من الظانّين، بل لانّه يمدّ[٥٣] الروح بالجوهر الذى هو أغلب فى مزاجه و قوامه،[٥٤] وكذلك الماء لم يكن وحده

(٥٢) الكافى ١٣٣/١، والتوحيد للصدوق طبع الغفارى ١٧١، ومافى المتن نقل من التوحيد، ولفظ الكافى هكذا:

عن محمدبن مسلم قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ: «ونفخت فيه من روحى» كيف هذا النفخ؟ فقال: إنّ الروح متحرك كالريح، وانّما سمى روحالانه اشتقّ اسمه من الريح وإنّما اخرجه عن لفظة الريح لان الارواح مجانسة للريح، وانّما أضافه إلى نفسه لانّه اصطفاه على سائر الارواح كما قال لبيت من البيوت: بيتى، ولرسول من الرسل: خليلى وأشباه ذلك، وكلّ ذلك مصنوع محدث مربوب مدبرّ. الكافى ١٣٣/١ ــ ١٣٤.

(٥٣) يُمِدّو يَمُدّ معاً مدّ النهر زاد ماؤه ومنه مدّت دجلة من مطر ومدّه نهر آخر. والمدد ما يمدّبه الشيئ ←

يغذو عضواً، بل يكون إمّا جزء غاذو إمّا منفّذا ومبدرقا، والنسيم البارد الداخل فى مجرى التنفس هو الاصل المجدى فى تعديل الروح، وترويح القلب و تعديل حرارة القلب بتروّحه، وصون جوهر الروح عن الاحتراق، وصيانة قوامه ومزاجه عن الفساد لاالذى قداستنشقه الرية من ذلك النسيم.

و امّا لانّه عليه السلام عنى بذلك الهواء مركب الروح الذى هو على طبع الهواءِ فى الحرارة والرطوبة أعنى الدم **أولطائف** الاخلاط المتولّد منها الروح إذهى على مضاهاة الهواءِ فى اللطافة.

فاما ما قال عليه السلام: «فان أذن الله تعالى بردّ تلك الروح الى آخره»

فكانّك قد عرفته بما عرّفناك ، إذ قد دريت أنّ الروح الحيوانىّ ينجذب عند اليقظة من أعماق الباطن إلى سمت الظاهر فيجذب الروح الرّبانية إلى الاشتغال بتدبير الظاهر واستخدام الجنود الظاهريّة، وعندالموت ينجب[٥٥] عرق علاقة الروح الالهيّة بالبدن من أسّها، فينجذب جوهرالروح الحيوانى اتّباعاً لها إلى الارتحال والاحتراق، والحارّ الغريزى إلى الانطفاءِ راساً.

وكذلك السبيل فيما قد قال عزّ من قائل فى التنزيل الكريم: «الله يتوفّى الانفس حين موتها والتى لم تمت فى منامها»[٥٦] أى يقبضها عن هيا كل الابدان بأن يقطع تعلّقها عنها ويعزلها عن التصّرف فيها والتسلّط عليها ظاهراً و باطناً عندالموت وظاهراً لاباطنا فى النوم، «فيمسك التى قضى عليها الموت» فى فضاءِ عالم القدس و فى جوار صقع الربوبيّة ولايردّها إلى سمت البدن «ويرسل الاخرى» أى النائمة إلى بدنها عند اليقظة البدنيّة «إلى أجل مسمّى» هو الأمد المضروب لموتها البدنى وحياتها الحقيقيّة.

أى يزاد ويكثر، ومنه أمدّ الجيش بمدد أى أُرسل إليه زيادة. المغرب [١٨٠/٢].

(٥٤) قوام الامر نظامه وعماده، وقوام الامر أيضا ملاكه الذى يقوم به، وقد تفتح. الصحاح [٣٠١٧/٥].

(٥٥) نجب الشجرة: قشرنجبها، والنجب من الشجر قشره أو قشر عروقه.

(٥٦) سورة الزمر: ٤٢.

فهذا مايتعلّق بالمسألة الاولى

أمّا أمر المسألة الثانية فاعلمن أنّ للنفس الناطقة من جنودها الباطنة الجسدانيّة قوّة مودعة فى آخر التجويف الاوّل من تجاويف البطون الدماغيّة التى هى كحُقق عليها أطباق وأغشية، هى خزانتها لصور جسمانيّة تدركها من سبيل قوّة لها يقال لها بنطاسيا وهى الحسّ المشترك، وقوّة أُخرى منبثّة فى التجويف الآخر من تجاويف مخروط الدماغ، هى خزانتها لمعان جزئيّة تدركها من سبيل قوّة لها يقال لها الوهم، فاذاصارت النفس لا تلتفت لفت[٥٧] بعض المدركات وهو ممّا تختزنها القوّة الخازنة، عدّ ذلك سهواً، وإذا صارت قد فاتها المدرك وانمحى[٥٨] عن الخزانة أيضا سمّى ذلك نسياناً، ويستعاد التذكّر فى الاوّل بمجرّد الالتفات والالتحاظ، وفى الثانى بالاسترجاع والاستثبات باستخدام قوّة أُخرى سلطانها فى الجزءِ الاوّل من التجويف الاوسط إذا استعملها الوهم سمّيت متخيّلة وإذا استعملها العقل سمّيت متفكّرة واستعراض المختزنات فى القوى الخازنة، هذا فى مدركاتها الحسّانيّة التى تنالها من سبيل القوى والآلات، فأمّا مدركاتها العقلانيّة التى تعقلها من تلقاءِ عالم القدس بصراح[٥٩] جوهرها الملكوتى وتنطبع صورها فى نفس ذاتها العاقلة، فإنّما خازنها لوح مفارق عقلى وجوهر عاقل قدسىّ، قياسه من عقولنا قياس الشمس من أبصارنا، فكما إبصار الابصار للمبصرات، بشروق نورالشمس، فكذلك تبصر البصائر بالمعقولات بإشراق ذلك النور العاقل القادس، كلّ ذلك بإذن من هو نور الانوار وجاعل الظلمات والنور و مقدّر الليل والنهار، ومن بديع صنعه وعجيب تدبيره، تعاظم سلطانه وتساطع برهانه، فإذا اختطفت النفس نفسها من مغويات شياطينها الجسدانيّة، ومضلات فتنها الهيولانيّة، وأكثرت من التصرّف فى قواها الادراكيّة واستخدام القوّة المفكّرة،

---

(٥٧) قولهم: لا تلتفت لفت فلان أى لا تنظر اليه.

(٥٨) وامّحى خ ل محاولحه يمحوه محواً ويمحاه محياً وامّحى انفعل منه وامتحى لغة فيه ضعيفة. الصحاح [٦/٢٤٩٠].

(٥٩) انصرح الحق: أى بان، والصرح بالتحريك: الخالص من كلّ شيئ، والاسم الصراح بالضمّ. الصحاح [١/٣٨٢].

وتوسّلت بالنفوس القدسيّة، وتشبهّت بها، ودخلت فى حزبها أكسبها[٦٠] ذلك استعداداً نحو الاتّصال بعالم النور، والاستفادة من الانوار العقليّة، فانطبعت من هناك فى ذاتها الصورة المعقولة، ثمّ إذا ألهتها الاشغال البدنيّة، فضلّت عنها تلك الصورة المنطبعة وجوهر ذاتها على ذلك الاستعداد المكسوب بعينه، كان ذلك سهواً يستعاد فيه التذكّر باستعادة الاستثبات والاستفادة، وإن فقدت ذلك المعقول وتخلّعت[٦١] من ذلك الاستعداد أيضاً كان ذلك نسياناً محوجا للاستذكار إلى اكتساب استعداد جديد، واستيناف رفض لعالم الهيولى، وخرق للاغنية الهيولانيّة، واستمداد من بركات النفوس المقدّسة.

فلعلك إذن متبصّر بالامر فى قوله عليه السلام: « فانّ قلب الرجل فى حُقّ» فلم يعن عليه السّلام بقلب الرجل قلبه الجسدى الصنوبرى اللحمانّى، بل إنّما عنى به قلبه الملكوتى النوريّ العقلانى الذى هوالقلب على الحقيقة، بل هو الانسان حقيقة، والقلب الجسدانى عرشه وسريره فى تعلّقه بالبدن، وتدبيره إيّاه، وتسلّطه على الجنود البدنية والجيوش الجسدية كما هوعرش الله الاعظم إذا استكمل فى قوّتيه العاملة والعاقلة فبلغ كماله الاقصى وجماله الابهى ومقامه الاسنى ومقرّه المبتغى، وعنه عبر «قلب المؤمن عرش الرحمن»[٦٢] وإيّاه عنى «ما وسعنى أرضى وسمائى ولكن وسعنى قلب عبدى المؤمن»[٦٣] وفى حكم بعض ائمّة الحكمة قلب العالِم نبض العالم إذ كما النبض شريان القلب الصنوبرى وعنوانه وفرانقه[٦٤] وبريد أخباره وقصّاص قصصه والقلب الصنوبرى شريان البدن وعنوانه وفرانقه وبريد اخباره وقصاص قصصه، فكذلك قلب العالم أى جوهر ذاته المجرّدة العاقلة الملكوتيّة المستتّمة بنفسها عالَماً عقلياً مضاهياً للعالَم الجملى كنسخة مطابقة للمنتسخ منه شريان عالم الوجود وعنوانه

(٦٠) أكسبته مالا: أى أعنته على كسبه، أو جعلته يكسبه. نهاية ابن الاثير [٤—١٧١].

(٦١) يقال: تخلّع فلان من ماله أى خرج منه بحيث لم يبق معه منه شيئى اصلا منه ره.

(٦٢)

(٦٣) احياء علوم الدين ١٢/٣ ــ العوارف المطبوع فى هامش الاحياء ٢/٢٥٠.

(٦٤) قال فى الصحاح [١٥٤٣/٤]: الفُرانق: البريد وهو الذى ينذر قدام الاسد وربما سمّوا دليل الجيش فرانقا والمراد ههنا هو الاخير، منه ره.

وفرانقه وبريد اخباره وقصّاص قصصه، ومراده عليه السلام بالحُقّ هاوية عالم الطبيعية وبالطبق غشاء الجلباب[٦٥] الجسدانيّ.

وأمّا كشف الامر فى المسألة الثالثة

فسبيله أنّ المنى على ما قد اتّفقت عليه الحكماء إنّما ينجذب من جميع الاعضاءِ، لأنّه فضل الهضم الاخير الموجود فى الجميع، ولذلك عمّ تشريع الغسل جميع البدن، وقال أفضل الشارعين صلّى الله عليه وآله الاطهرين: «تحت كلّ شعرة جنابة فبلّوا الشعر وانقوا البشرة»[٦٦] ومن المستبين أنّه متشابه الاجزاءِ فى الحسّ.

ثمّ قد ذهب فريق إلى أنه مختلف الاجزاءِ بحسب الحقيقة وبحسب الكيفيّة المزاجيّة وأنّ كلّ عضو من الجنين إنّما يتكوّن من المنى المنجذب إليه من العضو الذى بازائه فالعينان تتكوّنان من المنى المنجذب من العينين، والانف من الانف، وكذلك إلى سائر الاعضاءِ، فلا الجزء المنجذب من العين ينخلق منه الانف ولا المنجذب من الانف تنخلق منه العين، بل إنّما يتكوّن من كلّ جزءٍ مايشبهه، فلذلك ما انّ الاولاد تشبه الآباءِ والامهات وانّ الامراض والعاهات المتمكّنة فى الاعضاء المعوهة المؤفة[٦٧] للابوين تتوراثها الاولاد، لكون المنى المنفصل من العضو المعوه المؤف متكيّفاً بكيفيّة المزاج الرديّ المحدث لتلك العاهة والآفة فى ذلك العضو.

هذا إذا كان الابوان وقت المجامعة فى سكون القلب، وهدءِ العروق على قرارها الطبيعى، وعدم اضطراب للبدن، فامّا إذا كان فى أضداد تلك الاحوال فتختلط وتشتبك الاجزاء المختلفة المنويّة المنجذبة من الاعضاءِ المختلفة والقوّة التى استعملها الخالق البارئ البارئ المصوّر الذى يصوّرنا فى الارحام كيف يشاء على

---

(٦٥) الجلباب الملحفة الصحاح [١/١٠١]

(٦٦) سنن ابن ماجة الحديث ٥٩٧ وفيه: فاغسلوا مكان فبلّوا فراجع.

(٦٧) العاهة: الآفة أوردها ابن الاثير فى باب العين مع الواو [٣/٣٢٤] والمطرزى فى العين مع الياءِ [٢/٦٧]، والحقّ أنّها من الاجوف الواوى، يقال: عيه الزرع وإيف، ويقال: أرض معيوهة على الاصل وإبدال الواو ياء، ومعوهة على الاعلال، وكذلك مأووفة ومؤفة، ويقال: أعاه القوم أى أصابت ما شيتهم العاهة وأعوه القوم أيضا مثله. منه ره.

الضمّ والتميز والجمع والتفريق إذ ذاك مشدوهة[٦٨] ملتهية[٦٩] بذلك جدّا غير متفرّغة للاعتناءِ باحتفاظ أمرالمشاكلة، فيبطل عند ذلك الشبه بالآباء والامّهات وربما تحصل المشابهة ببعض الارقاب كالاجداد والاعمام والاخوال.

وفريق ذهب إلى انّ المنى وإن كان ينجذب من جميع الاعضاءِ بجذب الشهوة وينفذ فى المجارى المعدّة له ويستقرّ فى أوعيّته التى ينطبخ فيها، وهناك شريانات وعروش فيجرى من تلك الشريانات والعروق فى مصبّه إلى قرار، لكنه ليس يتمايز فى تلك الاجزاءِ بحسب الحقيقة، ولا هى مختلفة فيه بالامزجة، بل يحدث له مزاج وحدانى ذوكيفيّة واحدة، وفى قوّته أن تخلق منه الاعضاء المختلفة من غير تمايز الاجزاء فى ذلك، وإنّما الشبه فى الجنين لنزوع مزاج المنى إلى بسائطه المتلقاة من أعضاءِ الابوين، لالأنّ المنفصل من كلّ عضو ينخلق منه مثله، والطبيعة التى منزلتها منزلة المصوّر والمحاكى باذن الله تعالى مصروفة الاعتناءِ بأمر خالقها الحكيم إلى تمايز الاشخاص بالاعراض المطيفة[٧٠] بها، ومن الواجب عليها أن تنحو قصدها إلى محاكاة الاقرب، وتجتهد أن لايتجاوزالاعراض المطيفة بالمادّة ما أمكن على قدر استحقاق المادّة واستعدادها، كما لايتجاوز المادّة ليكون الولد شبيهاً بوالديه أو قريب الشبه منهما أو من أحدهما أو شبيها ببعض أقاربهما لئلا تتباعد الفروع عن اصولها، وفى ذلك حفظ الانواع على صورها، وللحاجة إلى ذلك وكل الله تعالى به من بعض ضروب ملائكته قوّة مصوّرة لتشكيل الصورة الاولى الاصليّة فى الولد وهى صورة الوالدين أومن قرب منهما، فهى تحفظ الاولى وتشكّل الجنين عليها أو ما قرب منها أو على ما خطر ببال الرجل والمرأة وتمثّل له أولها وتشكّل فى خياله أو خيالها عند الانزال وسببه انّ مايخرج من المنى وقت الوقاع[٧١] يكون إمّا من المنجذب فى الحال أو من الحاصل فى الاوعية. أمّا

(٦٨) شده الرجل: شغل فهو مشغول. منه ره.

(٦٩) لهيت عن الشيئ ألهى لهيّاً ولهيانا، إذا سلوث عنه وتركت ذكره وضربت عنه. وألهاه أى شغله الصحاح [٢٤٨٧/٦]

سلوت نفسى منك سلوة وسلوانا أى طيبتها عنك. منه ره.

(٧٠) أطاف به أى احاط، وأطاف به أيضا أى ألمّ به وقاربه. الصحاح [١٣٩٧/٤].

(٧١) الوقاع بالكسر من كنايات الجماع. قاله فى المغرب. منه ره.

المنجذب فى الحال فهو أعون وأطوع فى الشبه، وأمّا الحاصل فى الاوعية فهو أعون وأطوع فى الحبل، ولهذا السبب صار النظر إلى الاشياءِ المعجبة الحسنة والصور الحسان يفعل فى أمر الصورة والشكل فعلاً عجيباً، بل تخيّل الاشياء الحسنة والقبيحة والصور الجميلة والشويهة[٧٢] يؤثر فى ذلك تأثيراً بالغاً غريباً.

قال الفاضل العلاّمة قطب المحصّلين والمحقّقين الشيرازى[٧٣] فى شرح كلّيات القانون:

ومن أعجب ماسمعت فى ذلك ما حكى الامام الفاضل مفخر الاماثل، ملك العلماءِ، قدوة الحكماء، جمال الملّة والدين، صاعد الكاشغرى مولداً ومنشأً المعروف بجمال الدين التركستانى[٧٤] أدام الله فضله وكثّر فى الافاضل مثله: انّ بنت الامام الفاضل نجم الدين الخوارزمى ولدت ولداً رأسه رأس الانسان والباقى بدن الحية، وكان يجيئ إلى أُمّه ويرتضع ثمّ يخلّى الامّ ويرمى نفسه فى بركة من الماءِ هناك ، ويغوص ويخرج من الماءِ كالحيّة بعينها، ثمّ يعود إلى أُمّه، ثمّ يرمى نفسه فى الماءِ، وعلى هذا بقى مدّة شهرين، ثمّ الائمّة أفتوا بأنّه واجب القتل فقتل، ولما سئلت المرأة ما كان سبب هذا؟ قالت: لا أدرى إلاّ أن كنت قد خفت حيّة وعند الانزال تخيّلت لى صورتها.

ولذلك ما، يوصى المباشر أن يتخيّل أحسن ما يكون من الصور، وأفضل من يكون من البشر، ليكون الولد شبيهاً بهما صورة وسيرة.[٧٥]

---

(٧٢) شاهت الوجوه تشوه شوهاً: قبحت وشوّهه فهو مشوّه الصحاح [٢٢٣٨/٦].

(٧٣) قال فى كشف الظنون ١٣١٢/٢: وقطب الدين محمود بن مسعود الشيرازى العلامة شرح [كليات القانون] سنة ٦٧٤ وتوفى سنة ٧١٠.

(٧٤) لم أجده فى كتب التراجم التى راجعتها ويحتاج إلى تتبع كامل.

(٧٥) ربما يسأل فيقال: قد عرفنا سبب اختلاف الصور اختلافا ظاهراً كالحسناءِ من الشوهاءِ وبالعكس وهوكثير، واختلافا فاحشا وهو قليل، فما السبب فى اختلاف السيرة اختلافا فاحشا وهوكثير، فان كثيرين من الحكماءِ بل الاكثر على ما شاهدنا وسمعنا يلدون اولادا سخفاء وكثير من السخفاء يلدون اولادا حكماء.

ويجاب بان السبب فيه أنّ السفهاء (كذا) ينقهرون وينقلبون من لذّة الجماع ويكون النفس ←

ثمّ إنّ فى هذه المسألة مقامين: الاوّل:

هل للمرأة منى فيه قوّة عاقدة كما للرجل، أو ليس للمراة منى أصلا بل إنّما المنى للرجل وإنّ لهادم الطمث ورطوبة بيضاء لزجة فيها قوّة منعقدة لاغير، أو أنّ للمرأة منيّاً لاكمنى الرجال؟

ذهب إلى الاوّل فاضل الاطبّاءِ جالينوس، وإلى الثانى رأس مشّائية الفلاسفة ارسطوطاليس، وإلى الثالث بعض الاطبّاءِ المتأخّرين، مع اتّفاق الكلّ على أنّ للنساءِ رطوبة تخالط المتكوّن، مغايرة لدم الطمث، وإلاّ كان خلق الخصيتين والمجارى للاناث عبثاً وشيخ فلاسفة الاسلام ورئيسهم أبوعلى بن سينا فى الفصل الاوّل من المقالة التاسعة من كتاب الحيوان من طبيعيات كتاب الشفا ناظر جالينوس وناقضه وأفسد عليه حجّته.[٧٦]

الثانى

هل منى الرجل مخالط المتكوّن على أنّه جزء منه وقوام أعضاءِ الجنين من المنيّين، أو أنّ منى الرجل وإن خالط المتكوّن فإنّما يخالطه على أنّه فاعل لاعلى أنه مادّة، فيجرى مع المادّة التي للاناث كالمبدءِ المحرّك ، ويتكوّن منه الروح، بل يكون أصلاً للروح، ولايكون يدخل منى الذكر فى قوام أعضاءِ الجنين، بل إن كان يدخل فى قوام شيئ فليكن الروح، أو يكون من شأنه أنّه إذا أفاد القوّة تحلل؟

ذهب إلى الاوّل جالينوس، وإلى الثانى أرسطوطاليس.

وجمع فى الشفابين المذهبين بانّه لايبعد أن تكون القوّة العاقدة فى منى الذكر اقوى والقوة المنعقدة فى منى الانثى اقوى فجالينوس اعتبر الاقوى والاضعف جميعاً،

كالغائصة فيهم الى داخل فلهذا يوجد فى منيهم فضل توفر من القوى والروح فيصلح لاجله حال المولود منهم فى عقله وفكره وباق قواه.

وأما الحكماء فهذه اللذة لا تغلبهم وتكون قواهم كالمنبسط متشاغلة بالفكر فى شيئ فلا يواصل المنى منهم فضل قوة وروح فتكون اولادهم لذلك فى حيّز الناقص الفهم والقوى.

فهذا هوالعلّة الطبيعية وهناك علل اخرى سماوية وعلل غائية خارجة عن عالم الطبيعة. منه ره.

(٧٦) الشفاء الطبيعيات ١٤٧/٣ ــ ١٥٧ الفصل الثانى (لاالاول) من المقالة التاسعة.

وارسطو اعتبر الاقوى فى كلّ واحد من المنيين وضرب المثال عليه باللبن والانفحة.

وقال فى الفصل الثالث من المقالة التاسعة من كتاب الحيوان: لكنّا نقول: إنّ منى الرجل يتحلّل ويتفرّق فى أجزاءِ المتكّون، فانّ تلك الاجزاءِ إنّما تنموو تكثر وتعظم بمادة المرأة، وإن كان المنى المكوّن أجزاء متخللة من منى الرجل فلا يبلغ أن يصير عضوا متّصلا بل إنّما يكون منتشراً فى خلال العضو ويتمّ انعقاد الجنين من المنيين.[٧٧]

ثم إنّك تراه بعد ذلك فى الفصل الاوّل من المقالة السادسة عشر من كتاب الحيوان من الشفا كأنّه رجع عن ذلك قائلا: إنّ منى الذكر ليس يتكوّن جزءاً من الاعضاء، بل هو مبدء روحى نافذ فيها يفعل الاعضاء فاذا وقع فى الرحم قوّم نطفة الانثى وحرّكها وتحرّك هو أيضاً معها فالجسد من الانثى والروح النفسانى من الذكر، والمولود من ذكر وانثى مختلفين، إذا تمادى الزمان فى بقاءِ التناسل إلى مشاكلة الانثى[٧٨] لغلبة المادّة على الصوره.»[٧٩]

هذا ما رمنا من تحصيل مذاهبهم، ونقل أقاويلهم، فأمّا أنا فإذ سبيلى أن لاأقضى إلاّ بقويم الحجّة وسطيع البرهان، فلا أنصّ على شيئ من هذه الاقاويل بانّه الحقّ لاغير، بل إنّما أقول: إنّ مذهب أرسطو أقرب من الاصول الحكميّة، ومذهب جالينوس أنسب بالفروع الطبيّة.

وماقاله مولانا المجتبى صلوات الله عليه فى الجواب، على كلّ منطبق وإن كان صريح ظاهره أظهر فى الانطباق على قول أرسطوطاليس والا بتناءِ عليه والله سبحانه أعلم.

---

(٧٧) الشفاء الطبيعيات ١٦٢/٣.

(٧٨) أى تميل إلى مشاكلة الانثى.

(٧٩) الشفاء الطبيعيات ٤٠٤/٣.

[الحديث الثانى]

ومنها الحكاية المعروفة للسيّد الورع العالم الزاهد، الرفيع المرتبة، العظيم المنزلة، أبى القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيدبن الحسن بن على بن ابى طالب عليهما السلام، المدفون[1] بمشهد الشجرة بالرىّ، فى قبّته المعمورة المعروفة، المشهور أنّها محلّ استجابة الدعاءِ رضى الله تعالى عنه وأرضاه، وقد ورد فى زيارته ما ورد من الروايات المشهورة[2] وقد أدرك من الائمّة الجواد والهادى والعسكرى

(١) قوله: المدفون بمشهدالشجرة وله فى ذلك حكاية حكاها الاصحاب رضوان الله تعالى عليهم فى كتبهم. قال شيخنا أبوالعباس النجاشى رحمه الله تعالى فى كتابه الرجال [ص ٢٤٧] عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن حسن بن زيدبن الحسن بن على بن أبى طالب. أبوالقاسم له كتاب خطب اميرالمؤمنين عليه السلام. قال أبوعبدالله الحسين بن عبيدالله حدثنا جعفربن محمد أبوالقاسم قال حدثنا على بن الحسين السعدآبادى قال حدثنا أحمدبن محمدبن خالد البرقى قال: كان عبدالعظيم ورد الرىّ هارباً من السلطان، وسكن سرباً فى دار رجل من الشيعة فى سكّة الموالى وكان يعبد الله فى ذلك السرب ويصوم نهاره ويقوم ليله وكان يخرج مستتراً فيزور القبر المقابل لقبره وبينهما الطريق ويقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام. فلم يزل يأوى إلى ذلك السرب ويقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه أكثرهم فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه وآله قال له انّ رجلاً من ولدى يحمل من سكّة الموالى ويدفن عند شجرة التفّاح فى باغ عبدالجبّاربن عبدالوهّاب وأشار إلى المكان الذى دفن فيه فذهب الرجل ليشترى الشجرة ومكانها من صاحبها، فقال له: لأىّ شيءٍ تطلب الشجرة ومكانها فأخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة انّه كان رأى مثل هذه الرؤيا وانّه قدجعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفاً على الشريف والشيعة يدفنون فيه. فرض عبدالعظيم ومات رحمه الله فلما جرّد ليغسل وجد فى جيبه رقعة فيها ذكر نسبه فاذا فيها: أنا أبوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليهما السلام. ثمّ قال شيخنا النجاشى رحمه الله: أخبرنا أحمدبن على بن نوح قال حدّثنا الحسن بن حمزةبن على قال: حدّثنا على بن الفضل قال: حدّثنا عبيدالله بن موسى الرويانى أبوتراب قال: حدّثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته. منه ره.

(٢) راجع كامل الزيارات ص ٣٢٤ وثواب الاعمال للصدوق ص ١٢٤ طبع الغفارى ومستدرك الوسائل ٢/٢٢٧.

عليهم السلام، واستفادت الاماميّة من أحاديثه ورواياته إلى الآن.

ذكر شيخنا أبو العبّاس النجاشي رحمه الله فى كتاب الرجال فيما ذكر من كتب الصدوق أبي جعفر بن بابويه، كتاب أخبار عبدالعظيم بن عبدالله.[٣]

وحكايته هذه[٤] هى حديثه المعروف بحديث عرض الدين وحديث الاعتقاد المعروض والحديث المعروض. وللاصحاب رضى الله تعالى عنهم فى روايته طرق وأسانيد[٥] فلنروه بحقّ روايتنا إيّاه من طريق الصدوق عروة الاسلام أبي جعفر بن بابويه القميّ، فانّه جليل القدر، عميق الغور، حافظ للاحاديث، بصير بالرجال، ناقد للاخبار، بالغ فى حفظه وضبطه ونقده وكثرة علمه الامدَ الاقصى.

وهو وجه الطائفة ورأسها وفقيه الاصحاب وشيخهم. قال رضوان الله تعالى عليه فى آخر الباب الثانى من كتاب التوحيد فى التوحيد ونفى التشبيه: حدّثنا على بن احمد بن محمّد بن عمران الدقّاق رحمه الله تعالى وعلى بن عبدالله الورّاق، قالا: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفى،[٦] قال: حدّثنا أبوتراب عبدالله[٧] بن موسى الرويانى عن

(٣) رجال النجاشى ص ٢٢٧ طبع جماعة المدرسين.

(٤) اشار بذلك الى انّ حكايته المعروفة هذه ليست التى عناها شيخنا العلاّمة فى الخلاصة بقوله: له حكاية تدل على حسن حاله ذكرناها فى كتابنا الكبير بل انّه انّما عنى بها الحكاية التى نحن اوردناها فى الحاشية منه ره.

(٥) اذا كانت لحديث طرق كثيرة وأسانيد عديدة فسنّة الاصحاب انّهم لايهتمون بتصحيح السند والتعمق فى حال رجاله فانّ ذلك ملحق عندهم بالمتواترات، ولذلك كثيرا مايقول شيخنا شيخ الطائفة فى مثل ذلك من الحديث المتعدّد الاسناد انّ ذلك قد أخرجه من الاحاد إلى التواتر. منه ره.

(٦) محمد [بن] هارون أبوعيسى الورّاق لم يروعن أحدمن الأئمة، ولالقى أحداً منهم عليهم السلام. ذكره الشيخ تقى الدين الحسن بن على بن داوود فى قسم الممدوحين من كتابه [رجال ابن داوود/١٨٥] كما ذكره شيخه السيّد ابن طاووس وهوصاحب الكتب والتصانيف، ذكر شيخنا النجاشى فى كتابه [رجال النجاشى/٣٧٢]:من كتبه كتاب الإمامة وكتاب السقيفة وكتاب الحكم على سورة لم يكن وكتاب اختلاف الشيعة والمقالات. ومحمدبن هارون من آل أبي طالب فى طرق الأخبار وأسانيد الأحاديث ثلاثة :حسينى و حسنى وعلوى. فالأول هو ابوعيسى محمدبن هارون المحدّث الصالح الزاهد الصوفى من ولد عمر الأشرف بن سيد العابدين على بن الحسين عليهما السلام؛ والثانى محمدبن هارون بن محمد البطحانى بالضم نسبة إلى بطحان موضع بالمدينة وبالفتح نسبة الى البطحاءِ من ولد زيدبن الحسن بن عل بن ابى طالب عليهم السلام. والثالث من ←

عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى.[٨]

قال: دخلت على سيّدى على بن محمّدبن على بن موسى بن جعفربن محمّد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم السلام فلما بصربى قال لى مرحبا بك يا اباالقاسم أنت وليّنا حقّاً قال: فقلت له: يا بن رسول الله إنّى اريد أن أعرض عليك دينى فان كان مرضيّا ثبتّ عليه حتّى ألق الله عزّوجلّ فقال: هات يا اباالقاسم فقلت:

إنّى أقول: إنّ الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثله شيئ، خارج من الحدّين حدّ الابطال وحدالتشبيه، وأنّه ليس بجسم ولاصورة ولاعرض ولاجوهر، بل هو مجسّم الاجسام ومصوّر الصور، وخالق الاعراض والجواهر، وربّ كلّ شيئ ومالكه وجاعله ومحدثه، وأنّ محمداً عبده ورسوله خاتم النبييّن، فلا نبى بعده إلى يوم القيامة وأقول: إنّ الامام والخليفة وولى الامر بعده أميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام، ثمّ من بعده ولده الحسن ثمّ الحسين ثمّ على بن الحسين ثمّ محمّدبن على ثم جعفربن محمّد ثم موسى بن جعفر ثم على بن موسى ثم محمّدبن على ثم أنت يا مولاى، فقال عليه السلام: ومن بعدى الحسن ابنى، فكيف للناس بالخلف من بعده، قال: فقلت: وكيف ذاك يا مولاى؟ قال: لانّه لايرى شخصه، ولايحلّ ذكره باسمه حتّى يخرج فيملأ الارض قسطاً وعدلا كما ملئت جوراً وظلما، قال: فقلت: أقررت، وأقول: انّ وليّهم ولىّ الله وعدوّهم عدوّالله، وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله عزّوجلّ،

المعروفين ببنى الصوفى أولاد يحيى الصالح بن عبدالله بن محمدبن عمر الاطرف بن أميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام. منه ره.

(٧) هو عبدالله ومن الاصحاب من يضبطه عبيدالله بالتصغير ــ بن موسى الثانى ــ الدراج بناحية زبّالة بالتشديد موضع من العراق مسموما ــ **بن الشيخ الصالح عبدالله** ــ صاحب الرسالة المعروفة إلى المأمون وجوابها منه إليه ــ بن موسى الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنىّ بن الحسن بن على بن أبى طالب عليهما السلام منه ره.

(٨) الشايع عندالاصحاب عدّ طريق الحديث من جهة عبدالعظيم الحسنى حسناً ممدوحا والصحيح عندى عدّه صحيحا عالياً فامر عبدالعظيم أجل من ذلك واعظم. منه ره.

وفى هامش النسخة هذا السند حسن ممدوح عال.

وأقول: إنّ المعراج حقّ والمسألة فى القبر حقّ، وإنّ الجنّة حقّ والنار حقّ، والصراط حقّ والميزان حقّ وإنّ الساعة آتية لاريب فيها، وإنّ الله يبعث من فى القبور، وأقول: إنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة والزكاة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهى عن المنكر.

فقال على بن محمّد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا والله دين الله الذى ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياة الدنيا وفى الآخرة.[9]

وقال رضوان الله تعالى عليه فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة فى أول الباب السابع والثلاثين منه، وهو باب ماروى عن أبى الحسن على بن محمّد العسكرىّ الهادى عليه السلام فى القائم وغيبته، وأنه الثانى عشر من الائمة صلى الله عليهم.

حدّثنا على بن احمدبن محمد الدقاق رضى الله تعالى عنه وعلى بن عبدالله الورّاق قالا: حدّثنا محمدبن هارون الصوفى[10] قال: حدثنا أبوتراب عبدالله بن موسى

---

(٩) توحيد الصدوق ٨١ ــ ٨٢.

(١٠) محمدبن هارون الصوفى المحدّث هو من الشيوخ الذين لم يرووا عن أحد من الأئمّة ولالقوا أحداً منهم عليهم السلام وليس هو محمدبن هارون الكندى الكوفى الذى هو من رجال مولانا العسكرى عليه السلام وروى عنه محمدبن أحمدبن يحيى وأورده الشيخ تقى الدين الحسن بن داوود فى قسم المجروحين من كتابه [رجال ابن داوود/٢٧٦] وقال فيه: جخ [رجال الشيخ] ضعيف. ولا هو محمدبن هارون بن العمران الهمدانى الوكيل الذى روى عنه ابوجعفر الكلينى فى كتاب الحجة من كتابه الكافى [٥٢٤/١] بسنده: على بن محمد عن محمدبن هارون بن عمران الهمدانى، قال: كان للناحية على خمسمائة دينار فضقت بها ذرعاً ثم قلت فى نفسى لى حوانيت اشتريتها بخمسمائة وثلاثين ديناراً قد جعلتها للناحية بخمسمائة دينار ولم أنطق بها فكتب إلى العلوى محمدبن جعفر: اقبض الحوانيت من محمدبن هارون بخمسمائة دينار التي لناعليه.

وروى أبوجعفر الصدوق أيضاً عنه فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة فى باب ذكر التوقيعات [ج٤٩٢/٢] بسنده: حدّثنى أبى رحمه الله قال حدثنى سعدبن عبدالله عن محمدبن هارون قال كان للغريم على خمسمائة دينار فأنا ليلة ببغدادوقد كان لهاريح وظلّة وقد فزعت فزعاً شديداً وفكّرت فيا على ولى وقلت فى نفسى لى حوانيت اشتريتها بخمسمائة وثلاثين ديناراً فقد جعلتها للغريم عليه السلام بخمسمائة دينار قال فجاءنى من تسلم منى الحوانيت وماكتبت إليه فى شئ من ذلك من قبل ان انطلق به لسانى ولا اخبرت به احداً. منه ره.

الرويانى عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى[11] قال: دخلت على سيّدى على بن محمّد عليهما السلام فلما بصر بى قال لى: مرحبا بك يا أبا القاسم أنت وليّنا حقّاً قال: فقلت له: يا بن رسول الله إنّى أُريد أن أعرض عليك دينى فان كان مرضيّاً ثبتّ عليه حتّى ألقى الله عزّوجلّ، فقال: هات يا أبا القاسم، فقلت: إنّى أقول: إنّ الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثله شيئ، خارج عن الحدّين حدّ التشبيه وحدّ الابطال وإنّه ليس بجسم ولاصورة ولاعرض ولاجوهر، بل هو مجسّم الاجسام و مصور الصور، وخالق الاعراض والجواهر، وربّ كلّ شيئ ومالكه وجاعله ومحدثه، وإنّ محمّداً عبده ورسوله خاتم النبييّن، ولا نبى بعده إلى يوم القيامة، وإنّ شريعته خاتمة الشرائع فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة، وإنّ الامام والخليفة و ولى الامر بعده أميرالمؤمنين على بن أبى طالب ثمّ الحسن ثمّ الحسين ثمّ على بن الحسين ثمّ محمّدبن على ثمّ جعفربن محمّد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ على بن موسى ثم محمّدبن على ثم أنت يا مولاى، فقال عليه السلام: ومن بعدى الحسن ابنى، فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت: وكيف ذاك يا مولاى؟ قال: لأنّه لايرى شخصه ولايحلّ ذكره باسمه حتّى[12] يخرج فيملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، قال: فقلت: أقررت، وأقول إنّ وليّهم ولى الله وعدوّهم عدوّالله وطاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله عزّوجلّ، **وأقول** إنّ المعراج حقّ وإنّ المسألة فى القبر حقّ وإنّ الجنّة حقّ وإنّ النار حقّ وإنّ الصراط حقّ والميزان حقّ وإنّ الساعة آتية لاريب فيها وإنّ الله يبعث من فى القبور،

---

(١١) [سند هذا الحديث] حسن ممدوح عال.

(١٢) قال الغزى [الشافعى المتوفى ٨٢٢ راجع كشف الظنون ١٨٧٩] فى شرح منهاج الاصول: والتحقيق فى ان تقييد العام بالغاية هل يقتضى ان يكون حكم ما بعدها خلاف ما قبلها ام لايستدعى تفصيلا وهو ان الغاية اما ان تكون منفصلة عن ذى الغاية حسّاً كالليل فى قوله تعالى: «واتموا الصيام الى الليل» فانه غاية لزمان الصوم وهو منفصل عن ذلك الزمان حسّاً أولا يكون كذلك كالمرفق فى قوله تعالى: «فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق» فانه غاية لليد غير منفصل عنها حسّاً والقسم الاول يقتضى ان يكون حكم ما بعد الغاية خلاف ماقبلها لان انفصال احدهما عن الاخر معلوم حسا والقسم الثانى لايقتضى ذلك لان المرفق لما لم يكن منفصلا عن اليد حسّا لم يكن تعيينه لكونه غاية اولى من سائر مفاصل اليد فلايجب خروجه عن ما قبله. منه ره.

وأقول: إنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة والزكاة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهى عن المنكر.

فقال على بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا **والله دين الله الذى** ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياة الدنيا وفى الآخرة.[١٣]

تلويح

وكذلك بعينه فى طريق شيخنا الامام العلمَ العالم المفيد أبى عبدالله محمّد بن محمّدبن النعمان المعروف بابن المعلّم، وفى طريق شيخنا الاعظم، شيخ الطائفة وعظيمها وفقيهها ورئيسها، أبى جعفر محمّدبن الحسن بن على الطوسىّ،[١٤] وفى طريق شيخنا العالم المفسّر امين الدين، وثقة الاسلام، ابى على الطبرسىّ، وفى طرق غيرهم من أفاخم الاصحاب وأعاظمهم رضوان الله تعالى عليهم أجمعين.

وقدحوى اصول الحكمة ومعاقد العلم وحقائق الايمان.

أمّا الخروج عن الحدّين حدّ الابطال وحدّ التشبيه فمن أعظم أركان الحكمة الالهيّة واعزّ اسرارها وقد تكرّر ذكره فى الحديث عن سادتنا المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

وتحقيقه أنّه لمّا كان البارى جلّ جلاله بنفس ذاته القدّوس منبع كلّ جمال، وينبوع كلّ كمال، ومفيض كلّ وجود وكلّ كمال وجود، كان بانيّته وذاته وصفاته مبايناً لجميع من عداه، و متقدّسا عن سائر ما سواه،فكان كلّ كمالٍ له بمعنى أشرف وأفضل وأعلى من أن يوصف ويعقل، بحيث لايناسبه ولايشاكله ولايشبهه شيئ فى إنيّته، ولا فى شيئ من أوصافه أصلاً لاحقيقة ولامجازاً، فاذن ليس لنا بدّ من وصفه سبحانه وإطلاق الالفاظ المتواطئة الكماليّة عليه، وذلك هوالخروج عن حدّ

(١٣) كمال الدين ٣٧٩/٢ ــ ٣٨٠، أمالى الصدوق الطبع الحجرى ٢٠٤ وطبع بيروت ٢٧٨، صفات الشيعة للصدوق ٤٨ ــ ٥٠، كفاية الاثر ٢٨٢، إعلام الورى للطبرسى ٤٠٩ طبع الغفارى و ٤٣٦ طبع النجف،المستدرك للنورى نقلا عن كتاب فضل بن شاذان.

(١٤) لم نجدها من طريق الشيخ المفيد والشيخ الطوسى فراجع.

الابطال.

ومن الواجب الضرورى أن نعلم مع ذلك أن كلّ لفظة من هذه الالفاظ الكماليّة نستعملها فى شيئ من أوصافه فانّ لها هناك معنًى متقدّساً متمجّداً بعيداً بذاته عن المعنى الذى نعقله ونتصوّره من تلك اللفظة، فهى فى صقع الربوبية بمعنى أشرف وأعلى ممّا فى وسع ادراك العقول والاوهام، حتّى إذا قلنا انه موجود علمنا مع ذلك ان وجوده لا كوجود سائرما دونه، واذا قلنا انه حىّ علمنا انه بمعنى اشرف مما نعقله من الحى الذى هودونه و اذا قلنا انه عالم علمنا أنّه بمعنى أمجد وأقدس مما نعلمه من العالم الذى هو غيره، وكذلك الامر فى سائر الالفاظ الكماليّة، فانّه يجب أن نفرض على ذمم أنفسنا فرضاً متحتّماً الاخطار بالبال انّ المعانى الالهيّة التى عنها نعبر بهذه الالفاظ المجديّة الكماليّة هى بنوع أشرف وأعلى من كلّ ما فى متّتنا[15] أن نتخيّله، وفى وجدنا[16] أن نتصوّره، وذلك هوالخروج عن حدّ التشبيه.

وأيضاً من الفرض المتحتّم علينا أن نطلق جميع الاسماءِ الحسنى الجلاليّة والجمالية والعزّية والكماليّة[17] على بارئنا القدّوس الحقّ سبحانه و ذلك هو الخروج عن حدّ الابطال.

ومن اللازم الواجب على ذمم عقولنا أن نعلم مع ذلك أنّ كلّ كامل غير ذاته الاحديّة القدّوسيّة فانّما يصحّ إثبات الاسماءِ الكماليّة له و اطلاق الالفاظ الكمالات السلبيّة والايجابيّة عليه من تلقاءِ اعتبارات توصيفيّة متكثّرة وحيثيّات تقييديّة مختلفة، بحسبها يستحقّ تلك الاسماء ويحاذيها، ويطابق تلك الالفاظ ويوازيها، ولا كذلك سنّة ذاته الاحديّة الحقّة فى جماله الحقّ وكماله المطلق، فالاسماء الحسنى كلّها لصرف حيثيّة حقيقته وفى إزاءِ نفس مرتبة ذاته فهو جلّ مجده بنفس مرتبه ذاته

---

(١٥) المتّة بالضمّ: القوّة. الصحاح [٢٢٠٧/٦].

(١٦) الوجد بالضمّ والتسكين الغنى والمقدرة المالية. وجديجد وجداً وجدة أى استغنى غنى لافقر بعده، ومنه الحديث: لىّ الواجد يحلّ عقوبته وعرضه أى مطل القادر على قضاءِ دينه، والمراد بالوجد الوسع والقدرة. منه ره.

(١٧) الاسماء الجلاليّة هى الاسماءِ السلبية التنزهية، والاسماء الجماليّة هى الاسماء الايجابية الثبوتية التمجيدية. وكذلك الامر فى العزّية والكمالية. منه ره.

الاحديّة البسيطه من كلّ وجه ولصرف حيثيّة حقيقته الصمديّة الحقّة من كلّ جهة يستحقّ جملة الإسماءِ الحسنى الكماليّة التقديسيّة والتمجيديّة لامن تلقاءِ حيثيّة ما تقييديّة ولا تعليليّة، وذلك هوالخروج عن حدّ التشبيه.

وأمّا انّه تعالى سلطانه، مجسّم الاجسام ومصوّر الصور وخالق الاعراض والجواهر، فمعناه أنّه جاعل المهيّات والانّيات أنفسها جعلاً بسيطاً حقيقته جعل الشيء على ما فى قوله عزّ شانه فى التنزيل الكريم: «وجعل الظلمات والنور»[18] ومفيض الاعراض والاوصاف على الموضوعات والموصوفات، وجاعل الموضوعات والموصوفات متّصفة بالاعراض والاوصاف جعلاً مؤلّفا حقيقته جعل الشيئ شيئاً.

وأمّا انّه جلّ سلطانه، ربّ كلّ شيئ، فحقيقته أنّ كلّ شيئ مستند إليه فى بقائه وثباته، كما هو مستند إليه فى حدوثه وحصوله، فهو بربوبيّته و صانعيّته يصنع ويفيض كلّ ذات وهويّة، وكلّ كمال ذات وكمال هويّة بقاءاً و ثباتا، كما يصنعها ويفيضها حدوثاً وحصولاً، على ما فى القرآن الحكيم: «ان الله يمسك السماوات والارض أن تزولا ولئن زالتا إن أمسكهما من أحد من بعده»[19]

وأمّا انّه عظم سلطانه، مالك كلّ شيئ، فلانّ المجعولات والمصنوعات ذوات ناعتيّة، وهويّات رابطيّة، إذ كلّ مجعول فإنّ ذاته لجاعل ذاته، وكلّ مصنوع فانّ وجوده لصانع وجوده، فاذن له ما فى السموات وما فى الارض، والذى ذاته لذاته و وجوده لنفسه هو هو لا أحد غيره.

أمّا أنّه تعالى كبرياؤه، جاعل كلّ شيئ و محدثه، فلما قضت به البراهين الحكميّة أنّ إفاضة الذات والهويّة و إفادة الوجود والوجوب صنع الحقيقة الحقّة القاهرة الوجوبيّة، وليس للذوات الجوازيّة والهويّات الامكانيّة فى ذلك من خلاق، «قل الله خالق كلّ شيئ وهو الواحد القهّار»[20]

فهذه الاصول الحقيقيّة معاقد أركان عرش الحكمة الالهية، ونحن بفضل الله

---

(١٨) سورة الانعام : ١.

(١٩) سورة فاطر : ٤١.

(٢٠) سورة الرعد : ١٦.

سبحانه و رحمته وحوله وقوّته قد حملنا عرش تقويمها و ترصينها[٢١] فى كتابنا «الافق المبين» وفى كتابنا «التقديسات» و فى كتابنا «التقويمات والتصحيحات» الذى هو كتاب «تقويم الايمان» وفى غيرها من كتبنا وصحفنا بمالا جدة دونه ولا كدة فوقه،[٢٢] و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم.

[الحديث الثالث][١]

ومنها ما رواه رئيس المحدّثين أبوجعفر الكلينى رضوان الله تعالى عليه فى كتاب الحجّة من كتابه الكافى فى باب النهى عن الاسم، بسنده الصحيح المعوّل عليه إلى على بن رئاب الكوفى الثقة الجليل القدر، الذى له أصل كبير وهو:

محمّدبن يحيى عن محمّد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن ابن رئاب عن أبى عبدالله عليه السلام، قال: صاحب هذا الامر لايسميّه بالاسم[٢] إلا كافر.[٣]

---

(٢١) رصنت الشيئ اى اكملته، وكذلك ارصنته، والرصين المحكم الثابت. كذا فى الصحاح [٥/٢١٢٤] والتفعيل هنا للمبالغة. منه ره.

(٢٢) وكده يكده كدة ووكداً اذا قصده وطلبه مثل وعد يعد عدة ووعداً ووجد يجد جدة ووجداً بالضم استغنى. منه ره.

(١) صحيح معوّل عليه جدّاً.

(٢) باسمه خ ل.

(٣) الكافى ١/٣٣٣ منطوق هذا الحديث يعمّ زمن الغيبة وزمان الظهور، الاّ ان مفهوم الغاية فى سائر الاحاديث يخصّصه بزمن الغيبة. وقوله عليه السلام: الاكافر من باب التغليظ فى التحريم **كما فى التنزيل الكريم** فى تارك الحجّ: ومن كفرفان الله غنى عن العالمين. وكما فى الحديث عنهم عليهم السلام: من مات ولم يحجّ فليمت إن شاء يهوديا وإن شاء نصرانياً. منه ره.

[الحديث الرابع][1]

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام، أبوجعفر بن بابويه رضى الله تعالى عنه فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة فى باب عنوانه: باب النهى عن تسمية القائم عليه السلام، وهو الباب الثانى والستّون[2] بسنده الصحيح إلى على بن الريّان بن الصلت الاشعرىّ القمى الثقه، الوكيل.

قال: حدّثنا أبى رحمه الله، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن محبوب عن على بن الريّان[3] عن أبى عبدالله عليه السلام، قال: صاحب هذا الامر رجل لايسمّيه باسمه إلاّ كافر.[4]

---

(١) صحيح معول عليه جدّاً.

(٢) فى اكمال الدين المطبوع هذا الباب هو الباب السادس والخمسون.

(٣) فى المطبوع: على بن رئاب.

(٤) كمال الدين ٦٤٨. الامر فى منطوق هذا الحديث فى مقاميه كما فى الحديث السابق بعينه فى مقاميه. منه ره.

[الحديث الخامس][1]

منها ما رواه الصدوق أيضا رضوان الله تعالى عليه فى كتابه كمال الدين وتمام النعمة فى آخر الباب الرابع والثلاثين قال:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانىّ[2] رضى الله تعالى عنه، قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبى احمد[3] محمّد بن زياد الازدى قال: سألت سيّدى موسى بن جعفر عليهما السلام عن قول الله عزّوجلّ: «وأسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة»[4] فقال: النعمة الظاهرة الامام الظاهر، والباطنة الامام الغائب، فقلت له: ويكون فى الأئمّة من يغيب قال: نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه، ولايغيب عن قلوب المؤمنين ذكره، وهو الثانى عشر منّا، يسهّل الله له كلّ عسير، ويذلّل الله له كلّ صعب، ويظهر له كنوز الارض، ويقرّب عليه كلّ بعيد، ويتبّر[5] به

---

(١) حسن ممدوح حقيق بان يعدّ صحيحا

(٢) الهمذانى بفتح الميم واعجام الذال من النسبة الى البلدة المعروفة التى بناها همدان بن الفلّوج بن سام بن نوح، لا بتسكين الميم واهمال الدال من النسبة الى قبيلة همدان كما فى رجال أميرالمؤمنين عليه السلام منه ره.

(٣) هو ابن أبى عميرو أبوعمير هوزياد بن عيسى الازدى، وجلالة أمره أعظم من أن يحتاج إلى الذكر قال شيخنا ابوالعباس النجاشى: لقى ابا الحسن موسى عليه السلام وسمع منه أحاديث كنّاه فى بعضها فقال يا أباأحمد و روى عن الرضا عليه السلام» راجع النجاشى ص ٣٢٦.

وقال شيخنا ابوجعفر الطوسى رحمه الله فى الفهرست [ص ١٤٢]: انه اوثق الناس عندالخاصّة والعامّة وأنسكهم نسكاو أورعهم وأعبدهم، أدرك من الائمة عليهم السلام ثلاثة أبا ابراهيم موسى بن جعفر ولم يروعنه وروى عن ابى الحسن الرضا عليه السلام ولعلّ مراده رحمه الله انّه لم يكثر الرواية عنه عليه السلام ولم يعدّ من رواته ورجاله، بل انّه معدود من رجال الرضا ورواته عليه السلام، ولم يذكر فى الفهرست الامام الثالث عليه السلام منه ره.

(٤) سورة لقمان: ٢٠.

(٥) التبار: الهلاك ،وتبرّه اى كسّره واهلكه الصحاح [٦٠٠/٢]

كلّ جبّار عنيد، ويهلك على يده كلّ شيطان مريد، ذاك ابن سيّدة الاماءِ، الذى يخفى على الناس ولادته، ولايحلّ لهم تسميته، حتّى يظهره الله عزّوجلّ، فيملأ[6] به الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلما.

ثمّ بعد تمام الحديث قال رضى الله تعالى عنه: لم أسمع هذا الحديث إلاّ من أحمدبن زياد بن جعفر الهمدانى عند منصرفى من حج بيت الله الحرام، وكان رجلاً ثقة ديّنا فاضلاً رحمة الله عليه ورضوانه عنه.[7]

افادة جليلة

انّ ما نطق به قوله عليه السلام فى هذا الحديث ــ الحسن الطريق[8] بل الحقيق بان يعدّ صحيحاً لجلالة قدر ابراهيم بن هاشم ــ من تفسير النعمة الباطنة بالامام الغائب يطابقه ويعاضده ما[1] تساطعت به الروايات عنهم صلوات الله وتسليماته عليهم، انّ انتفاع الناس بامامهم المعصوم فى زمن غيبته عن أبصارهم، واستفادتهم منه فى دينهم ودنياهم، كانتفاع الخلق بالشمس أو استفادتهم منها فى يوم الغيم.

قلت: ومن ضروب الانتفاعات ووجوه الاستفادات أن يكون حافظاً لاحكامهم الدينية على وجه الارض عند تشعب آرائهم، واختلاف أهوائهم، ومستنداً لحجيّة إجماع أهل الحلّ والعقد من علمائهم على حكم من الاحكام إجماعاً بسيطاً فى أحكامهم الاجماعيّة، ولحجية إجماعهم المركّب فى مسائلهم الاختلافيّة، فانّه عجلّ الله فرجه وصلّى عليه لاينفرد بقول، بل من الرحمة الواجبة فى الحكمة الالهيّة أن يكون من المجتهدين المختلفين فى مسألة مختلف فيها من علماءِ العصر من يوافق رأيه رأى إمام عصره و صاحب أمره، ويطابق قوله قوله، وإن لم نكن نحن نعلمه بعينه، و نعرفه بخصوصه، وأن يكون بالدعاءِ لهم وبالتأمين على دعواتهم عوناً لهم ومعيننا إيّاهم على نيل الطلبات

(٦) اى بسبب الظهور العالم بالعدل كما ملئت الآن بالظلم.

(٧) كمال الدين ٣٦٨/٢ وفيه يبيرمكان «يتبر».

(٨) انما كان حسن الطريق من جهة ابراهيم بن هاشم، والاّ كان صحيحا ومن أصحّ الصحاح. منه

والفوز بالاستجابات، وأن يكون بوجوده الشريف أماناً ووقاية لهم، فيدفع الله عنهم الاسواء ببركاته، ولا يؤاخذ هم بما يفرّطون فى جنب الله وهو فى عصرهم. وتحقيق ذلك كلّه على ذمّة مالنا من المصنّفات فى أصول الدين، ومن المعلّقات فى اصول الفقه.

[الحديث السادس][1]

ومنها ما فى كتاب إعلام الورى لثقة الاسلام الشيخ العالم المفسّر أبى على الطبرسىّ رحمه الله تعالى، ورواه شيخنا الصدوق عروة الاسلام أبوجعفر بن بابويه رضى الله تعالى عنه بسنده، فى أوّل الباب الثالث والثلاثين من كتاب كمال الدين و تمام النعمة، وهو باب ما روى عن الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام فى غيبة القائم عليه السلام.

قال: حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله تعالى عنه قال: حدّثنا أبى عن أيوّب بن نوح عن محمّد بن سنان عن صفوان بن مهران عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال: من أقرّ بجميع الائمّة وجحد المهدى كان كمن أقرّ بجميع الانبياءِ وجحد محمّداً صلّى الله عليه و آله نبوته فقيل له: يا ابن رسول الله فمن المهدى من ولدك ؟ قال: الخامس من ولد السابع، يغيب عنكم شخصه ولايحلّ لكم تسميته.[2]

---

(١) مختلف فيه من جهة محمد بن سنان.

(٢) اعلام الورى طبع الغفارى ٤٠٣، كمال الدين ٢/٣٣٣.

[الحديث السابع]

وروى أيضا رضوان الله تعالى عليه فى هذا الباب من طريق آخر بسند آخر قال: حدّثنا على بن محمّد الدقّاق رضى الله عنه قال: حدّثنا محمّدبن ابى عبدالله الكوفى[۱] عن سهل بن زياد الادمى عن الحسن بن محبوب عن عبدالعزيز العبدى عن أبى عبدالله بن أبى يعفور قال: قال ابوعبد الله الصادق عليه السلام: من أقرّ بالائمّة من آبائى وولدى وجحد المهدى من ولدى كان كمن أقرّ بجميع الانبياء عليهم السلام وجحد محمّداً صلّى الله عليه وآله نبوّته فقلت: يا سيّدى ومن المهدى من ولدك ؟ قال: الخامس من ولدالسابع يغيب عنكم شخصه ولايحلّ لكم تسميته.[۲]

[الحديث الثامن]

ومنها مارواه الصدوق رضوان الله تعالى عليه بسنده فى الباب السابع والثلاثين من كتاب **كمال الدين** وتمام النعمة بسنده الحسن الممدوح **من جهة أبى جعفر** العلوى، قال: حدّثنا محمّدبن الحسن رحمه الله تعالى، قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، قال: حدّثنا أبوجعفر بن أحمدالعلوى،[۱] عن أبى هاشم داودبن القاسم الجعفرىّ، قال: سمعت أبا الحسن صاحب العسكر عليه السلام يقول: الخلف من بعدى ابنى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولم جعلنى الله فداك ؟ فقال: لأنّكم لا ترون شخصه، ولايحلّ لكم ذكره باسمه. قلت: فكيف نذكره؟ قال: قولوا الحجّة من آل محمّد صلّى الله عليه وآله.[۲]

---

(۱) هو محمدبن جعفربن عون الاسدى ابوالحسين الكوفى ساكن الرى يقال له محمدبن ابى عبدالله كان ثقة صحيح الحديث يروى عن الضعفاء، وكان يقول بالجبر والتشبيه على ما قال شيخنا النجاشى رحمه الله، منه ره راجع النجاشى ۳۷۳ طبع جماعة المدرسين.

(۲) كمال الدين ۳۳۸/۲.

(۱) ابوجعفر محمدبن احمد العلوى هوالذى روى عنه احمدبن ادريس، وذكره الشيخ فى كتاب الرجال [ص ۵۰۶] فى باب من لم يروعن احد الائمة عليهم السلام، وكان من اجلاّء العويين فى زمانه، وباقى السند ثقاة كبراء فى جلالة القدر وعظم المنزلة، فالطريق حسن. منه ره.

(۲) كمال الدين ۳۸۱/۳.

[الحديث التاسع][1]

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه بسنده فى الباب التاسع والاربعين[2] من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب ذكر التوقيعات الواردة عن القائم عليه السلام قال رضى الله تعالى عنه فى أوّل الباب:

حدّثنا المظفّر[3] بن جعفر بن المظفّر العلوى السمرقندى رحمه الله، قال: حدّثنا جعفر بن مسعود وحيدر بن محمّد قالا: حدّثنا محمّد بن مسعود، قال: حدّثنا آدم بن محمّد البلخى،[4] قال: حدّثنى على بن الحسين الدقّاق وإبراهيم بن محمّد قالا: سمعنا على بن عاصم الكوفى[5] يقول: خرج فى توقيعات صاحب الزمان عليه السلام: ملعون ملعون من سمانى فى محفل من الناس.[6]

---

(١) مختلف فيه من جهة آدم بن محمد البلخى. منه ره.

(٢) فى المطبوع فى الباب الخامس والاربعين.

(٣) المظفّر بن جعفر أحد أشياخ الصدوق، وجدّه المظفر العلوى أحد أشياخ التلّعكبرى، ذكره الشيخ فى كتاب الرجال [ص ٥٠٠] قال فى باب من لم يرو: المظفّر بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن على بن أبى طالب عليه السلام، روى عنه التلّعكبرى إجازة كتب العيّاشى. منه ره.

(٤) آدم بن محمد القلانى من أهل بلخ من الشيوخ المذكورين فى باب من لم يرو عن الائمة عليهم السلام قالوا قيل فيه: انه كان يقول بالتفويض، وأمّا سائر السند فاثبات بالاتفاق. منه ره.

(٥) على بن عاصم الكوفى أبوالحسن المحدّث الذى يقال لابن أخيه أبى عبدالله أحمد بن محمد بن احمد بن طلحة العاصمى نسبة إليه، قاله شيخنا النجاشى [الرجال ٩٣] وغيره.

وقال شيخنا شيخ الطائفة فى الفهرست [ص ٢٨] وفى كتاب الرجال [ص ٤٥٤] احمد بن محمد بن عاصم أبوعبدالله هو ابن اخى على بن عاصم المحدث ويقال له العاصمى. منه ره.

(٦) كمال الدين ٤٨٢/٢ مع اختلاف يسير فى السند فراجع.

[الحديث العاشر][1]

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه فى كتابه هذا فى باب ذكر التوقيعات أيضاً بسنده الصحيح من المحمّدين الاجلاّءِ الكبراءِ الثلاثة قال:

حدّثنا محمّدبن إبراهيم بن إسحاق[2] رضى الله عنه قال: سمعت أبا على محمّدبن همّام يقول: سمعت محمّدبن عثمان العمرى قدّس الله روحه يقول: خرج توقيع بخطّ أعرفه: من سمّانى فى مجمع من الناس باسمى فعليه لعنة الله.

قال أبوعلى بن همّام: وكتبت أسأله عن ظهور الفرج متى يكون؟ فخرج فى التوقيع: كذب الوقّاتون.[3]

وهذه الرواية بعينها قدرواها شيخنا الامام المفيد،[4] وشيخنا الاعظم الطوسى،[5] والشيخ المفسّرالطبرسى[6] قدّس الله تعالى أسرارهم بأسانيد هم الصحيحة.[7]

---

(١) صحيح معوّل عليه عالى الاسناد جدّاً.منه ره.

(٢) وابراهيم بن اسحق ابومحمد من رجال مولانا الهادى عليه السلام وهو الطالقانى الثقة، وهو غيرابراهيم بن إسحاق الاحرى النهاوندى الضعيف المذكور فى باب من لم يروه منه ره.

(٣) كما الدين ٢/٤٨٣.

(٤) لم أجده فى الارشاد.

(٥) الغيبة للطوسى ٢٦٢.

(٦) اعلام الورى ٤٢٣.

(٧) منطوق هذا الحديث والحديث الذى قبله المقرونين بادوات العموم تعمّ زمن الغيبة وزمان الظهور جميعا، لكن مفهوم الغاية فى سائر الاحاديث يخصصهما بزمن الغيبة منه ره.

[الحديث الحادى عشر]

ومنها ما رواه رئيس المحدّثين أبوجعفر الكلينى رضى الله تعالى عنه، فى كتاب الحجّة من الكافى فى باب فى النهى عن الاسم بسنده:

عدّة من أصحابنا عن جعفربن محمّدعن ابن فضّال عن الريّان بن الصلت قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: وسئل عن القائم فقال: لايرى جسمه، ولايسمّى اسمه.[1]

وفى السند نظر من جهة أبى القاسم جعفربن محمدبن مالك. فشيخنا الاعظم الطوسى قدّس الله تعالى روحه وثّقه فى كتاب الرجال وقال: يُضعفه قوم،[2] وشيخنا النجاشى رحمه الله تعالى ضعفه.[3]

[الحديث الثانى عشر]

ومنها ما رواه رئيس المحدّثين رضى الله تعالى عنه فى هذا الباب أيضاً بسنده:

علّى بن محمّد[1] عمّن ذكره، عن محمّدبن أحمدالعلوى، عن داودبن القاسم

---

(١) الكافى ١/٣٣٣.

(٢) رجال الشيخ ٤٥٨ طبع النجف الطبعة الاولى.

(٣) رجال النجاشى ١٢٢ طبع جماعة المدرسين.

(١) قوله على بن محمد عمن ذكره هوعلى بن محمدبن ابراهيم بن ابان المعروف بعلان الرازى الكلينى ابوالحسن الخير العين الثقة والمعروف فى عصرنا هذا انه هوعلان وانه هو خال رئيس المحدثين ابى جعفر الكلينى، والصحيح ان ابراهيم الكلينى هو جدّ ابى جعفر الكلينى من امّه وله ابنان خيران ديّنان فاضلان هما خالاه وهما احمد و محمد والخير العين الثقة الفاضل ابوالحسن على بن محمد هو ابن خاله وان كلا من احمد و محمد و على يعرف بعلاّن، وبعض متأخرى الاصحاب تمامل احتمال ان يكون علان خال ابى جعفر الكلينى

الجعفری، قال: سمعت أبا الحسن العسكری علیه السلام يقول: الخلف من بعدی الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولِمَ جعلت فداك ؟[٢] قال: إنّكم لا ترون شخصه، ولا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت فيكف نذكره؟ فقال: قولوا الحجّة من آل محمد صلوات الله عليه و سلامه.[٣]

وايضا فی آخر باب الاشارة والنصّ علی أبی محمّد عليه السلام قبل باب الاشارة الی صاحب الدار عليه السلام:

علی بن محمّد عمّن ذكره، عن محمّدبن أحمد العلوی، عن داودبن القاسم، قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الخلف من بعدی الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولِمَ جعلنی الله فداك ؟ فقال: إنّكم لا ترون شخصه، ولا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فيكف نذكره؟ قال: قولوا: الحجة من آل محمّد عليه السلام.[٤]



هو ابراهيم بن ابان الكلينی فيكون احمد و محمد ابنی خاله و علی نافلة خاله.

ثم ان من ذكره علی بن محمد فی هذا الموضع هو اما سعدبن عبدالله ابوالقاسم الاشعری القمی شيخ هذه الطائفة وفقيهها و وجهها، واما محمدبن الحسن بن فرّوخ الصفار الثقة الوجه فی (من) اصحابنا القميين العظيم القدر الراجح القليل السقط فی الرواية يرويان عن أبی جعفر محمدبن احمد العلوی ويروی عنهما علی بن محمد علان الكلينی.

فاذن رجال هذا السند عدامحمدبن احمد العلوی كلهم ثقات نجباء اجلاء القدر عظماء المنزلة منصوص عليهم بالثقة وبجلالة القدر و عظم المنزلة لدی الموثقين من العلماءِ والمشيخة اتفاقا. ومحمدبن احمدالعلوی ممدوح مشكور منوّه بالذكر معظم بالنجابة والجلالة.

فاذن الطريق حسن ممدوح عال. منه ره.

(٢) جعلنی الله فداك خ ل.

(٣) الكافی ١/٣٣٢.

(٤) الكافی ١/٣٢٨.

[الحديث الثالث عشر]

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة ف باب النهى عن تسمية القائم عليه السلام قال:

حدّثنا أبى ومحمّدبن الحسن رضى الله عنهما، قالا: حدّثنا سعدبن عبدالله عن جعفربن محمّدبن مالک عن على بن الحسن بن فضّال عن الريّان بن الصلت قال: سئل الرضا عليه السلام عن القائم فقال: لايرى جسمه ولايسمّى باسمه.[1]

[الحديث الرابع عشر]

ومنها مارواه الصدوق رضوان الله تعالى عليه فى ذلك الباب أيضا قال: حدّثنا أبى ومحمّد بن الحسن رضى الله عنهما قالا: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن محمّدبن عيسى بن عبيد، عن إسماعيل بن أبان عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد الجعفىّ قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: سأل عمر أميرالمؤمنين عليه السلام عن المهدى فقال: يا ابن أبى طالب أخبرنى عن المهدىّ ما اسمه؟ قال: أمّا اسمه فلا، لأنّ حبيبي وخليلى عهد إلى أن لا أحدّث باسمه حتّى يبعثه الله عزّوجلّ، وهو ممّا استودع الله عزّوجلّ رسوله فى علمه.[1]

ومن طريق شيخنا المفيد قدّس الله تعالى روحه فى كتاب الارشاد، عن جابربن يزيد الجعفىّ قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: سأل عمربن الخطّاب أميرالمؤمنين عليه السلام عن المهدىّ ماسمه؟ فقال: إنّ حبيبي صلّى الله عليه وآله عهد الىّ (عاهدنى) على أن لا احدّث به حتّى يبعثه الله تعالى قال: فاخبرنى عن صفته قال: هو شابّ مربوع حسن الوجه ــ إلى قوله عليه السلام ــ بأبى ابن خيرة الاماءِ.[2]

---

(١) كمال الدين ٦٤٨/٢.

(١) كمال الدين ٦٤٨/٢.

(٢) الارشاد للمفيد ٣٩١ طبع ٣٠٨ تمام الحديث: حسن الشعر يسيل شعره على منكبيه ويعلو نور وجهه سواد شعر لحيته ورأسه بابى ابن خيرة الاماءِ.

[الحديث الخامس عشر][1]

ومنها ما رواه الصدوق ايضا فى ذلك الباب بسنده، قال رضوان الله تعالى عليه:

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدثنا سعدبن عبدالله عن محمّد بن أحمد العلوى[2] عن أبى هاشم الجعفرى قال: سمعت أبا الحسن العسكرى عليه السلام يقول: الخلف من بعدى الحسن ابنى فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ قلت: لم جعلنى الله فداك ؟ قال: لأنكم لا ترون شخصه، ولايحلّ لكم ذكره باسمه. قلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجة من آل محمّد صلوات الله عليه.[3]

ومن طريق آخر فى إرشاد شيخنا المفيد قدّس الله تعالى روحه عن داودبن القاسم الجعفرى قال: سمعت عليّا الهادى عليه السلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ قلت: لم جعلنى الله فداك ؟ فقال: لا ترون شخصه، ولايحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فيكف نذكره؟ قال قولوا: الحجّة من آل محمد عليهم السلام.[4]

و من طريق آخر فى ربيع الشيعة للسيد المعظم المكرم ابن طاووس رضى الله تعالى عنه و ارضاه بهذه الالفاظ.

---

(١) حسن ممدوح.

(٢) هو ابوجعفر محمدبن احمد العلوى العريضى، الجليل القدر،النبيه الذكرالذى روى عنه احمدبن ادريس، ونوّه السيّد ابن طاووس رضى الله عنه باسمه وبمدحه وبذكر جلالته، ويقال له العلوى نسبة الى على العريضى ابن مولانا جعفربن محمد الصادق عليهما السلام، وعلى العريضى معظم مكرم حاله أجلّ من ان يذكر. منه ره.

(٣) كمال الدين ٦٤٨/٢.

(٤) الارشاد ٣٦٣ طبع ١٣٠٨.

وفى كتاب أبى عبدالله ابن عياش: حدّثنى أحمدبن يحيى قال: حدّثنا سعدبن عبدالله قال: حدثنى محمّدبن أحمدبن محمّد العلوى العريضى، قال: حدّثنى أبوهاشم داودبن القاسم الجعفرى قال: سمعت أباالحسن صاحب العسكر عليه السّلام يقول: الخلف من بعدى ابنى الحسن، فكيف لكم بالخلف بعد الخلف؟ قلت: لم جعلت فداك ؟ قال: لانكم لا ترون شخصه ولايحلّ لكم تسميته ولاذكره باسمه قلت: كيف نذكره؟

قال: قولوا الحجّة من آل محمّد عليه السلام.[5]

[الحديث السادس عشر]

وقال الصدوق ايضاً رضوان الله تعالى عليه فى الباب الثانى والاربعين[1] من كتاب كمال الدين وتمام النعمة وهوباب ماجاء فى من أنكر القائم الثانى عشر من الائمة عليهم السلام:

حدّثنا على بن أحمدبن محمّد رضى الله تعالى عنه، قال: حدّثنا محمّدبن أبى عبدالله الكوفى، قال: حدّثنا سهل بن زياد الآدمى، قال: حدّثنا الحسن بن محبوب، عن عبدالعزيز العبدىّ، عن ابن أبى يعفور، قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: من أقرّ بالائمة من آبائى وولدى وجحد المهدى من ولدى كان كمن أقرّ بجميع الانبياءِ وجحد محمّداً صلّى الله عليه وآله، فقلت: يا سيّدى ومن المهدى من ولدك ؟ قال: الخامس من ولدالسابع يغيب عنهم شخصه ولايحل لهم تسميته.[2]

---

(٥) اعلام الورى ٣٥٢ واعلم ان كتاب ربيع الشيعة هونفس كتاب اعلام الورى ومؤلفه هوالشيخ الطبرسى لاابن طاووس. راجع الذريعة إلى تصانيف الشيعة ٢/٢٤٠و١٠/٧٥.

(١) فى المطبوعة فى الباب التاسع والثلاثين.

(٢) كمال الدين ٢/٤١٠.

[الحديث السابع عشر]

ثمّ قال: حدّثنا الحسين[1] بن أحمدبن ادريس رضى الله تعالى عنه، قال: حدّثنى أبى عن أيوّب بن نوح، عن محمّدبن سنانٍ، عن صفوان بن مهران، عن الصادق جعفربن محمّد عليهما السلام إنّه قال: من أقرّ بجميع الائمّة عليهم السلام وجحدالمهدىّ كان كمن أقرّ بجميع الانبياءِ وجحد محمّداً صلّى الله عليه وآله نبوّته، فقيل له: يا ابن رسول الله فمن المهدىّ من ولدك ؟ قال: الخامس من ولدالسابع، يغيب عنكم شخصه ولاتحلّ لكم تسميته.[2]

قلت: محمّدبن سنان قد اختلف فى شأنه فشيخنا المفيد قدّس الله تعالى روحه قال: إنّه ثقة[3] وشيخنا الطوسى[4] و النجاشى[5] رحمهما الله تعالى ضعّفاه، والكشّى رحمه الله تعالى أثنى عليه وروى أيضاً فيه قدحاً[6] وشيخنا العلاّمة جمال الملّة

---

(١) هو من اجلاءِ الاشياخ المحدثين، وذكره الشيخ رحمه الله تعالى فى كتاب الرجال [ص ٤٦٧ و ٤٦٩ و ٤٧٠] فى باب من لم يرو فى موضعين، قال: الحسين بن احمدبن ادريس القمى الاشعرى يكنى أبا-عبدالله روى عنه التلّعكبرى، وله منه إجازة. ثم قال من بعد ذلك: الحسن بن على بن احمد الصائغ، والحسين بن الحسن بن محمد، والحسين بن احمد بن ادريس روى عنهم محمدبن على بن الحسين بن بابويه. منه ره.

(٢) كمال الدين ٤١١/٢.

(٣) قاله فى الارشاد ص ٣٢٦ طبع ١٣٠٨. وقال فى بعض رسائله الاخر: انه مطعون فيه لاتختلف العصابة فى تهمته وضعفه. فراجع تنقيح المقال ١٢٥/٣.

(٤) رجال الشيخ ٣٨٦ طبع النجف والفهرست ١٦٩ الطبعة الثانية.

(٥) رجال النجاشى ٢٣٨ طبع جماعة المدرسين. قال المطرزى فى مغربه [٢٠١/٢]: النجاشى بتخفيف الياءِ سماعا من الثقاة وهواختيار الفارابى وعن صاحب التكملة بالتشديد، وعن الغورى كلتا اللغتين، وأمّا تشديد الجيم فخطاء. وقال أيضاً ان اسم النجاشى ملك الحبشه اصحمة والسين تصحيف.

وقال ابن الاثير فى نهايته [٢٢/٥]: «وفى الحديث ذكر النجاشى فى غير موضع، وهو اسم ملك الحبشة وغيره، والياء مشدّدة وقيل الصواب تخفيفها» منه ره راجع الرواشح ص ٧٦ ولسان العرب ٣٥٢/٦.

(٦) رجال الكشى ص ٣٢٢ و ٣٨٩ و ٥٨٠ طبع مشهد.

والدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّى نور الله تعالى ضريحه توّقف فيه فى الخلاصة.[٧]

وسهل بن زياد الآدمى أيضاً مختلف فى شأنه، فشيخنا الطوسى قدّس الله تعالى روحه قال فى كتاب الرجال فى باب السين من أصحاب أبى الحسن الثالث على بن محمّد عليهما السلام: سهل بن زياد الآدمى يكنّى أبا سعيد ثقة رازى[٨] وقال فى الفهرست[٩]: إنّه ضعيف[١٠] وكذلك النجاشى ضعّفه.[١١]

وعبدالعزيز العبدى ضعّفه ابن نوح[١٢] وشيخنا الطوسى قدّس الله تعالى روحه فى كتاب الرجال ذكره فى أصحاب الصادق عليه السلام، ولم يأت فيه بجرح ولا تعديل،[١٣] وكذلك النجاشى رحمه الله تعالى.[١٤]

فهذا ما فى هذين الطريقين من الشوب والشين، ولكن ما فى بعض الطرق من الضعف منجبر بمعاضدة الاحاديث الصحاح، وبكثرة الروايات المتعاضدة المتساطعة المتواترة بالقدر المشترك بأفانين طرقها وشعب أسانيدها، وبتواطؤ الاصحاب على الحكم بمقتضاها وموجبها والعمل بمنطوقها ومضمونها، وبسلامتها عن معارضة رواية تعارضها، وعن مدافعة خبر يدافعها.

---

(٧) رجال العلامة طبع قم ٢٥١.

(٨) رجال الشيخ ٤١٦.

(٩) قال فى القاموس [٢٣٨/٢]: «الفهرس بالكسر الكتاب الذى يجمع فيه الكتب، معرّب فهرست، وقد فهرس كتابه» وقال المطرزى فى كتابه المعرب وفى كتاب المغرب: الفهرس مجمع الاشياء وهو لغة رومية ووزنه فِعلِل، والفهرست غلط فاحش. منه ره. راجع لسان العرب ١٦٧/٦.

(١٠) الفهرست ص ١٠٦.

(١١) رجال النجاشى ١٨٥ طبع جماعة المدرسين.

(١٢) رجال العلامة ٢٤٥.

(١٣) رجال الشيخ ٢٦٧.

(١٤) رجال النجاشى ١٧١ قال فيه: ضعيف ذكره ابن نوح...

[الحديث الثامن عشر]

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه فى الباب السادس والثلاثين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة وهو باب ما روى عن أبى جعفر الثانى محمّدبن على الجواد عليهما السلام فى القائم وغيبته وأنّه الثانى عشر من الائمة عليهم السلام. قال رضى الله تعالى عنه:

حدّثنا محمّدبن أحمد الشيبانى رضى الله عنه، قال: حدّثنا محمّدبن عبدالله الكوفى، عن سهل بن زياد الادمى، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى قال: قلت لمحمّد بن على بن موسى عليهم السلام: إنى لارجو أن تكون القائم من أهل بيت محمّد الذى يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، فقال عليه السلام: ياأبا-القاسم ما منّا إلاّ وهو قائم بأمر الله عزّوجلّ وهادٍ إلى دينه، ولكن القائم الذى يطهّر الله به الارض من أهل الكفر والجحود، ويملأها عدلاً وقسطاً هو الذى تخفى على الناس ولادته، ويغيب عنهم شخصه، ويحرم عليهم تسميته، وهو سمى رسول الله صلى الله عليه و آله وكنيّه، وهو الذى تطوى له الارض ويذلّ له كلّ صعب وتجتمع إليه من أصحابه عدة أهل بدر: ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، من أقاصى الارض، وذلك قول الله عزوجل: «اينما تكونوايأت بكم الله جميعا انّ الله على كلّ شيئ قدير»[1] فاذا اجتمعت له هذه العدّة من الرجال من أهل الاخلاص، أظهر أمره فاذا أكمل له العقد، وهو عشرة آلاف رجل، خرج باذن الله عزّوجلّ، فلايزال يقتل أعداء الله حتّى يرضى الله عزّوجلّ.

قال عبدالعظيم، فقلت: يا سيّدى وكيف يعلم أنّ الله قد رضى؟ قال: تلقى فى قلبه الرحمة، فاذا دخل المدينة أخرج اللات والعزّى فأحرقهما[2].

(١) سورة البقره : ١٤٨.

(٢) كمال الدين ٢/٣٧٨.

تنبيه

لايخفين على بصيرتك أنّ اللات والعزى هما صنما قريش اللذان دعا عليهما أميرالمؤمنين عليه السّلام باللعن فى دعائه المشهور[٣]، ودفنا فى بيت رسول الله وفى حرم قبره من دون إذن منه ولامن أهل بيته المطّهرين القائمين بأمره صلّى الله عليه وعليهم.

وفى طائفة من روايات النصّ على الاثنى عشر عليهم السلام من طرق الاصحاب رووها بأسانيدهم المعتبرة عن الصادق جعفربن محمّد عن أبيه عن آبائه عن أميرالمؤمنين عليه وعليهم السلام عند ذكر القائم الثانى عشر عليه السلام: فيخرج اللات والعزّى طريين فيحرقهما. فلفتنة الناس بهما أشدّ من فتنة العجل والسامرىّ.[٤]

[الحديث التاسع عشر][١]

ومنها مارواه فى هذا الباب بسنده إذ قال رضوان الله تعالى عليه:[٢]

حدّثنا علىّ بن محمدبن قتيبة النيسابورى، قال: حدّثنا حمد ان بن سليمان، قال: حدثنا الصقربن أبى دلف[٣] قال: سمعت أباجعفر محمّد بن على الرضا عليه السلام يقول: إنّ الامام بعدى ابنى على، أمره أمرى، وقوله قولى، وطاعته طاعتى، والامامة بعده فى ابنه الحسن، أمره أمرأبيه، وقوله قول أبيه، وطاعته طاعة أبيه، ثمّ سكت فقيل له: يا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن؟ فبكى بكاءاً شديدا، ثمّ قال: إنّ من بعدالحسن ابنه القائم بالحق المنتظر، فقلت له: يا ابن رسول الله ولم سمّى القائم؟ قال: لأنّه يقوم بعد موت ذكره، وارتداد أكثر القائلين بامامته، فقلت له: ولم سمّى المنتظر؟ قال: لأنّ له غيبة تكثر أيّامها ويطول أمدها فينتظر خروجه المخلصون، وينكره المرتابون ويستهزء بذكره الجاحدون ويكذب فيها الوقاتون ويهلك فيه المستعجلون وينجو فيها المسلمون.[٤]

---

(٣) البلد الامين ٥٥١ ــ ٥٥٢ كما فى البحار ٨٥/٢٦١ ــ ٢٦٠.

(٤) عيون اخبار الرضا ج ١ ص ٥٨.

(١) حسن ممدوح.

(٢) فى المصدر: حدثنا عبدالواحد بن محمد العبدوس العطار رضى الله عنه قال...

(٣) الصقربن دلف خ ل. (٤) كمال الدين ٣٧٨/٢.

[الحديث العشرون][1]

ومنها ما فى الكافى لرئيس المحدّثين أبى جعفر الكلينى[2] وفى كتاب مفرد فى أخبار الغيبة لشيخنا الامام أبى عبدالله المفيد[3] وفى كتاب إعلام الورى لثقة الاسلام أبى على الطبرسىّ المفسر[4] وفى غيرها من كتب الاصحاب رضوان الله تعالى عليهم بالاسانيد المعتبرة المصحّحة ان ابا عمر وعثمان بن سعيد العمرى الوكيل رضى الله عنه سئل عند احمدبن اسحاق عن القائم والسائل عبدالله بن جعفر الحميرى شيخ القميين ووجههم قال له:

يا أبا عمر وإنّى أُريد أن أسألك عن شيئ، وما أنا بشاكّ فيما أُريد أن أسالك ،عنه،فانّ اعتقادى ودينى أنّ الارض لاتخلومن حجّة،إلاّإذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً فاذا كان ذلك رفعت الحجّة، وأُغلق باب التوبة،فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل، أوكسبت فى إيمانها خيراً، فاولئك أشرار من خلق الله عزّوجلّ وهم الذين تقوم عليهم القيامة، ولكنّى احببت أن أزداد يقيناً وأن إبراهيم عليه السلام سأل ربّه أن يريه كيف يحيى الموتى قال: أولم تؤمن؟ قال: بلى ولكن ليطمئنّ قلبى ثم سأله[5] فقال له: أنت رأيت الخلف من بعد أبى محمّد عليه السّلام؟ فقال: إى والله ورقبته مثل ذا وأومأبيده ــ وفى بعض الطرق: وأو مأبيده إلى عنقه ــ فقال له: فبقيت واحدة قال له: هات قال: فالاسم، قال محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلك ولا أقول هذا من عندى فليس لى أن أحلّل ولا أُحرّم ولكن عنه عليه السّلام.[6]

---

(١) طريقه صحيح من أسانيد صحيحة.

(٢) الكافى ٣٢٩/١ ــ ٣٣٠.

(٣) غيبة الطوسى ٢١٩ وليس كتاب الغيبة للمفيد ره عندنا.

(٤) اعلام الورى ٣٩٦.

(٥) سورة البقرة: ٢٦٠.

(٦) الكافى ٣٢٩/١ ــ ٣٣٠ والمؤلف رحمه الله لم يأت بتمام الحديث فراجع.

تبصير

فهذه جملة من الاخبار المسندة فيما نحن الآن بسبيله، يحقّ لنا الاقتصار على إيرادها، وهناك أخبار غيرها من مسانيد ومراسيل، من أراد الاستقصاء فليقتطفها من مظانّها المتشتّتة فى كتب الاحاديث.

ولم نظفر إلى الآن بخبر يعارض حكمه[٧] حكم هذه الاخبار، لابسند وثيق ولابسند ضعيف، ولا مسند ولامرسل، وبالجملة قد تواترت التنصيصات عن النبىّ صلّى الله عليه وآله ثمّ أميرالمؤمنين صلوات الله عليه ثمّ عن الائمّة عليهم السلام، واحداً بعدواحد، على ثانى عشرهم الحجة الخلف القائم بامامته، والاخبار عن غيبته قبل وجوده، وذكره بالالقاب والدلالة عليه بالاوصاف من دون التصريح بالاسم، وفى اكثرها صريح النهى عن التسمية والتكنية إلى وقت الفرج، وأوان الظهور، وزمن الدعوة، وزمان الدولة، وإلى أن ينادى منادٍ من السماءِ باسمه الشريف وكنيته الشريفة.

وعلّة ذلك والحكمة فيه من الاسرار التى لايكتنه أمرها، ولايكشف عن وجهها، وقد تقرّر فى طبقات العلوم أنّ التكليفات التشريعية إذا كانت بحيث لايعلم سرّها ولا تعرف علّتها تكون مضعفة الاجر، مضاعفة المثوبة، إذفيها يتمحض الامتثال وتتحقق العبوديّة.

ولذلك ما إنّ مَشْيَختنا الأسبقين وفقهائنا الأقدمين رضوان الله عليهم أجمعين لم يبوثوا[٨] هناك عن السرّ ولم ينصرفوا إلى استبانة العلّة، بل حكموا بالنهى وقطعوا بالتحريم، وقالوا: فى الاخبار أنّه لايحلّ لأحد أن يسمّيه عليه السلام باسمه، ولا أن يكنيه بكنيته إلى أن يزيّن الله تعالى الارض بظهور دولته.

والصدوقان الفقيهان الأقدمان الـ[illegible]يهيان أبوجعفرمحمّد وأبوه ابوالحسن على

(٧) فان ماحكمه يعارض حكم هذه الاخبار ليس إلا ما يكون حكما بجواز التسمية والتكنية وبأنّ الناس فى حلّ من ذلك، ولم يرد بذلك خبر مسند ولامرسل، بل ربما وردنادرا خبر مشتمل على صريح الاسم والكنية وهو خارج عن هذا الباب الذى نحن بسبيله، منه ره.

(٨) باث عن الشئ يبوث بوثا: بحث عنه. والاستباثة: الاستخراج الصحاح [٢٧٤/١]

رضى الله عنها منعا عن ذلك كلّ المنع، وبالغافى النهى كلّ المبالغة، حتّى أنهما إذارويا حديثاً فيه التسمية بالتصريح، قالا: هكذا أُورد هذا الحديث، ولكن سبيل المذهب أن لايعلن بالاسم ولايصرّح بالتسمية، وهما في المعرفة بالاخبار والبصيرة فى الاحاديث بحيث لايقاسان بغيرهما فى المرتبة، ولايوازن بهما أحد فى الدرجة، أما يكفيهما من الفضل ما أورده شيخنا المحقق السعيد الشهيد أبوعبدالله محمّدبن مكّى قدّس الله تعالى نفسه الزكيّة فى مقدّمة كتاب الذكرى[٩] بقوله: وقد كان الاصحاب يتمسّكون بما يجدونه فى شرائع الشيخ أبى الحسن بن بابويه رحمه الله عند إعوازالنصوص لحسن ظنّهم به وإنّ فتواه كروايته.

ومن المبالغة فى عدم مجاوزة موقف النصّ وعدم مخالفة مقتضاه، أنّ مايقع إلينا الآن من نسخ كتاب الكافى وكتاب كمال الدين وتمام النعمة وكتاب عيون اخبار الرضا وغيرها من الكتب التى كان انتساخها من قبل هذه السنين المتأخرّة، فانّ كلّ ما فيها من حديث يشتمل على صريح اسم القائم عليه السلام إنّما كتب الاسم الشريف فيه بحروف مقطّعة هكذا: م ح م د لئلاّ يسبق صريح الاسم إلى الالسنة فى القراءة والرواية.

تشييد

اما تتبصر بالادعية المأثورة المضبوطة المأخوذة عن سادتنا الطاهرين والاحاديث الصحيحة المروية عنهم صلوات الله وتسليماته عليهم إنّما ذكرهم عليهم السلام فيها بالاسماءِ والكنى، وذكر قائمهم عليهم السلام بالنسب واللقب لا بالاسم والكنية، وهذا سنتهم المستمرة فى أدعيتهم، وقاعدتهم المطردة فى أحاديثهم صلوات الله على أرواحهم وأجسادهم.

---

(٩) الذكرى: ص٤-٥.

وممّا يستغرب الامر فی ذلك

دعاء الوسائل المكرّم المجرّب الذی رواه شیخنا الصدوق عروة الاسلام أبوجعفر محمّدبن بابويه رضى الله تعالى عنه وقال: مادعوت بها إلاّ رأيت سرعة الاجابة، وهو من أشرف الدعوات، ومن لم يصدّق فليجرّب.[1]

وأورده شيخنا العلاّمة قدّس الله تعالى روحه فی منهاج الصلاح.[2]

فانّه إنّما شرفه و سرعة الاجابة فيه من جهة التوسّل بالنبی وعترته، والاستشفاع به وبهم، والاستصراخ باسمه وكنيته وبأسمائهم وكناهم صلّى الله وسلّم عليه وعليهم، ومع ذلك فإنّ القائم لم يذكر فيه بالاسم والكنية، بل إنّما ذكر بالنسب واللقب والوصف.

وكذلك دعاء الصلاة على النبی وأوصيائه عليه وعليهم السلام[3]، المرویُ فی مصباح المتهجّد، لشيخنا **الاعظم شيخ الطائفة أبی جعفر الطوسی نورالله تعالى ضريحه**، من طريقين.[4]

وكذلك أدعية الساعات، وهی أدعيه شريفة كريمة، قويمة الطريق، صحيحة الاسناد، أوردها شيخ الطائفة فی المصباح[5] والعلاّمة فی منهاج الصلاح[6]

---

(١) قال المحدّث القمی فی هدية الزائرين ٣٢٨ ومفاتيح الجنان الفصل السابع عند ذكر الدعاء المعروف عندنا بدعاءِ التوسل: علامه مجلسی فرموده كه در بعضی از كتب معتبره نقل كرده اند ازمحمدبن بابويه كه اين دعای توسل را از ائمه روايت كرده و گفته است كه درهيچ امری نخواندم مگر آنكه اثراجابت رابزودی يافتم.

(٢) منهاج الصلاح.

(٣) الذی يقال له بالفارسی دوازده امام.

(٤) مصباح المتهجد ٣٦٢.

(٥) مصباح المتهجد ٤٦١.

(٦) منهاج الصلاح.

ومما يستغرب منه أيضاً

انّ حديث اللوح والصحيفة ــ وهو الحديث الشريف الذى رواه جابربن عبدالله الانصارى، وفيه أسماء أوصياءِ النبىّ الا ثنى عشر وكناهم صلّى الله عليه وعليهم، وهو ممّا على روايته تواطؤ الخاصّة والعامّة، من طرق متلوّنة مختلفة، وأسانيد متشعّبة متكثرة ــ كلّما رواه الصدوق عروة الاسلام فى كتاب من كتبه، أردفه بالنهى عن التسمية والتكنية، مع أنّه يحتاج إليها هناك للتعيين، وللاحتجاج، ولتمام الايمان.

قال رضوان الله تعالى عليه فى أوّل الباب الخامس[7] من كتاب عيون اخبار الرضا: حدّثنا محمّدبن إبراهيم بن إسحاق الطالقانى رضى الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن إسماعيل، قال: حدّثنا أبوعمرو سعيدبن محمّد بن نصر القطّان قال: حدّثنا عبدالله بن محمّد السلمى قال: حدّثنا محمّدبن عبدالرحيم قال: حدّثنا محمّدبن سعيدبن محمّد قال: حدّثنا العبّاس بن أبى عمروعن صدقة بن أبى موسى عن ابى نضرة[8] قال: لمّا احتضر أبوجعفر محمّدبن على الباقر عليه السلام عند الوفاة دعا بابنه الصادق عليه السلام ليعهد إليه عهداً، فقال له: أخوه زيدبن على عليه السلام: لو امتثلت فىّ بمثال الحسن والحسين عليهما السلام لرجوت أن لا تكون أتيت المنكر، فقال له: يا أبا الحسين[9] انّ الامانات ليست بالتمثال، ولاالعهود بالسوم،[10] وإنّما هى أُمور سابقة عن حجج الله تعالى.

ثمّ دعا بجابربن عبدالله، فقال له: يا جابر حدّثنا بما عاينت من الصحيفة، فقال له جابر: نعم يا أبا جعفر، دخلت على مولاتى فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله لاهنئها بمولود الحسين عليه السلام،فاذابيدها صحيفة من درّة، فقلت لها يا

---

(٧) فى العيون المطبوعة فى اول الباب السادس.

(٨) ابى نصرخ ل بدل عن ابى نصرة على ما فى الاصل [و] كأنّ الاصحّ عن ابى بصرة بفتح الباءِ الموحدة وتسكين الصاد المهملة، وابوبصرة الغفارى اسمه حميل بن بصرة الغفارى بالحاءِ المهملة المضمومة والميم المفتوحة تصغير الحمل، ولد الضائنة فى السنة الاولى.

(٩) يا اباالحسن خ ل.

(١٠) بالرسوم خ ل . فيما حضرتنا الآن من نسخ كتاب عيون اخبار الرضا: ولا العهود بالرسوم، والصحيح بالسوم. منه ره أقول: وفى المطبوع أيضا: بالرسوم.

سيدة نساء العالمين: ماهذه الصحيفة التى أراها معك؟

قالت: فيها أسماء الائمّة من ولدى، قلت لها: ناولينى لأنظر فيها، قالت: ياجابر لولاالنهى لكنت أفعل، لكنّه قدنهى أن يمسّها إلاّ نبىّ أو أهل بيت نبىّ، ولكنّه مأذون لك أن تنظر إلى باطنها من ظاهرها.

قال جابر: فقرأت فاذا فيها: أبوالقاسم محمّدبن عبدالله المصطفى أُمّه آمنة.

أبوالحسن على بن أبى طالب المرتضى، أُمّه فاطمة بنت أسدبن هاشم بن عبدمناف.

أبو محمّد الحسن بن على البرّ.

أبو عبدالله الحسين بن على النقىّ [11] امّهمافاطمة بنت محمّد.

أبو محمّد على بن الحسين العدل أُمّه شهربانويه بنت يزدجرد.

أبوجعفر محمّدبن على الباقر أُمّه أم عبدالله بنت الحسن بن على بن أبى طالب.

أبو عبدالله جعفربن محمّد الصادق، أُمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّدبن أبى بكر.

أبو ابراهيم موسى بن جعفر، أُمّه جارية اسمها حميدة. [12]

أبوالحسن على بن موسى الرضا، امّه جارية اسمها نجمة.

أبوجعفرمحمّد بن على الزكى، أُمّه جارية اسمها خيزران.

أبوالحسن على بن محمّد الامين، أُمّه جارية اسمها سوسن.

أبو محمّد الحسن بن على الرفيق، أُمّه جارية اسمها سمانة وتكنّى أمّ لحسن.

أبوالقاسم م ح م د بن الحسن هو حجّة الله القائم، أُمّه جارية اسمها نرجس.

ثمّ بعد تمام الرواية قال: رضى الله تعالى عنه بهذه العبارة: جاء هذا الحديث هكذا بتسميته القائم عليه السلام، والذى أذهب إليه: النهى عن تسميته

---

(١١) التقىّ خ ل.

(١٢) فى العيون المطبوعة : حميدة المصفاة.

عليه السلام.[١٣]

وقال رضى الله تعالى عنه فى الباب السابع والعشرين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب ماروى عن سيّدة النساءِ فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليها وعلى ذريتها من حديث الصحيفة وما فيها من أسماءِ أُمّهاتهم وأنّ الثانى عشرمنهم صلوات الله عليهم هو القائم عليه السلام.

حدّثنا محمّدبن إبراهيم بن إسحاق الطالقانى، قال: حدّثنا الحسن بن اسماعيل، قال: حدّثنا أبوعمرو سعيدبن محمّدبن نصر القطّان، قال: حدّثنا عبدالله بن محمّد السلمي، قال: حدّثنا[محمّد بن عبدالرحمن، قال: حدّثنا محمّدبن سعيدبن محمد، قال: حدّثنا العبّاس بن أبى عمرو، عن صدقة بن أبى] موسى عن أبى نصر[١٤] قال: لمّا احتضر أبوجعفر محمّدبن على الباقر عليه السلام دعا ابنه الصادق عليه السلام فعهدإليه فقال له أخوه زيد بن على بن الحسين عليه السلام: لوامتثلت فىّ بمثال الحسن والحسين عليهما السلام لرجوت أن لا تكون أتيت منكراً فقال له: يا أبا الحسن إنّ الأمانات لا تكون بالمثال ولاالعهود بالسوم[١٥] وإنّما هى أُمور سابقة عن حجج الله تبارك وتعالى، ثمّ دعا بجابربن عبدالله، فقال له: ياجابر حدّثنا بما عاينت من أمر الصحيفة، فقال جابر: نعم يا أباجعفر، دخلت على مولاتى فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله لأُهنّئها بمولدالحسين عليه السلام، فاذا بيدها صحيفة من درّة بيضاء فقلت: يا سيّدة النساءِ ماهذه الصحيفة التى أراها معك؟ قالت: فيها اسماء الائمة، من ولدى قلت: ناولينى لانظر فيها، قالت: ياجابرلولا النهى لكنت أفعل، لكنّه نهى أن يمسّها الانبى أووصىّ نبى أوأهل بيت نبى، ولكنّه مأذون لك أن تنظر إلى باطنها من ظاهرها.

قال جابر: فقرأت فاذا فيها: أبوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفى أُمّه آمنة بنت وهب.

---

(١٣) عيون اخبار الرضا ٤١/١ طبع قم.

(١٤) ابى نضرة خ ل.

(١٥) فى المطبوع : بالرسوم.

أبوالحسن على بن أبى طالب المرتضى، أُمّه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبدمناف.

أبو محمّد الحسن بن على البرّ.

أبوعبدالله الحسين بن على النقى، أُمّها فاطمة بنت محمّد رسول الله.

أبو محمّد على بن الحسين العدل أمّه شاه بانوية[۱۶]، بنت يزدجرد، بن شاهنشاه.[۱۷]

أبوجعفر محمّدبن على الباقر، أُمّه أُمّ عبدُالله بنت الحسن بن على بن أبى طالب.

أبوعبالله جعفربن محمّد الصادق أُمّه امّ فروة بنت القاسم بن محمّدبن أبى بكر.

أبو إبراهيم موسى بن جعفر الثقة، أُمّه جارية اسمها حميدة.

أبوالحسن على بن موسى الرضا، أُمّه جارية اسمها نجمة.

أبوجعفر محمّدبن على الزكّى، أُمّه جارية اسمها خيزران.

أبوالحسن على بن محمّد الأمين، أُمّه جارية اسمها سوسن.

أبو محمّد الحسن بن علّى الرفيق، أُمّه جارية اسمها سمانه، وتكنّى بام الحسن.

أبوالقاسم م ح م د بن الحسن هوالحجّة القائم، أُمّه جارية اسمها نرجس صلوات الله عليهم اجمعين.

واذ قدأتم الرواية وبلغ مبلغها من التمام، قال رضى الله تعالى عنه بهذه العبارة: جاء هذه الحديث هكذا بتسمية القائم عليه‌السلام: والذى أذهب إليه ماروى فى النهى عن تسميته، وسأذكر ما رويته فى ذلك من الاخبار فى باب أضعه فى هذا الكتاب إن شاء الله تعالى.[۱۸]

(۱٦) شهربانوية خ ل.

(۱۷) شهريارخ ل.

(۱۸) كمال الدين ۱/۳۰٥.

ثمّ إنّه رضوان الله تعالى عليه قد روى حديث اللوح من طريق آخر متقن السند، متشعّب الاسناد، فيه ذكره عليه السلام بالنسب واللقب، لا بالاسم والكنية، وإنّي أودّ أن لايكون صدر هذه المقال صفر[١٩] اللوح عن سطره[٢٠] ولاخلص الاودّاءِ والاولياءِ فرغّ[٢١] القلوب عن ذكره، فأروى بحقّ رواياتى عن أشياخى عنه، واقول: إنه رضى الله تعالى عنه قال فى أوّل الباب الثامن والعشرين، وهو باب ذكر النصّ على القائم فى اللوح الذى أهداه الله عزّوجلّ إلى رسوله صلّى الله عليه وآله وسلّم ودفعه إلى فاطمة عليها السلام، فعرضته على جابر بن عبدالله الانصارى رحمه الله حتى قرأه وانتسخه وأخبر به أباجعفر محمّد بن على الباقر عليهما السلام بعد ذلك.

حدّثنا أبى ومحمّد بن الحسن رضى الله عنهما، قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر جميعاً عن أبى الخير صالح بن أبى حمّاد، والحسن بن ظريف جميعاً عن بكر بن صالح.

وحدّثنا أبى ومحمّد بن موسى المتوكل ومحمّد بن على ماجيلويه[٢٢]، وأحمد بن على بن ابراهيم، والحسين بن إبراهيم بن تاتانة[٢٣]، وأحمد بن زياد الهمدانى رضى الله

---

(١٩) الصفر بالكسر: الخالى الصحاح [٧١٤/٢].

(٢٠) السطر: الخط والكتابة والسطر بالتحريك مثله الصحاح [٦٨٤/٢].

(٢١) فرغ جمع فارغ لسان العرب ٤٤٥/٨.

(٢٢) على بن محمد بن ماجيلويه وابوه محمد بن ابى القاسم عبدالله ويلقب بندار وضبطه بعض الاصحاب عبيدالله بن عمر ان البرق وهو المعروف الملقب بماجيلويه كلاهما فقيهان ثقتان وجهان ثبتان من وجوه الاصحاب وفقهائهم الا ثبات ومذكور ان فى كتب الرجال جيعا، واما محمد بن على ماجيلويه فقد ذكره الشيخ رحمه الله تعالى فى كتاب الرجال [ص ٤٩١] فى باب من لم يرو قال: محمد بن على ماجيلويه القمى روى عنه محمد بن على بن الحسين بن بابويه. ونحن نقول انه من شيوخه الاجلاءِ قد استعملنا حاله و تعرفنا جلالته من ابواب الاسانيد والطبقات والمساند والمشيخات منه ره.

(٢٣) المضبوط فى النسخ بالكتبة وكذلك الدائر على الالسن فى المشهور الحسين بن ابراهيم بن تاتانه بتائين مثناتين من فوق ولكن ليس يستند إلى مستند يعوّل عليه، والاصحّ مستنداً باباه بالموحدتين من تحت على أن يكون الاسم فى الأصل باباه او بابا وابن بابا او باباه فى رجالنا غير واحد بل عدة، وفى رجال العامة. أيضاً: ابن باباه اوبابا. قال المطرزى[١ ر ٤٩] عن أبن ماكولا اسمه عبدالله يروى عن جبير وابن عمر.

عنهم، قالوا: حدّثنا على بن إبراهيم عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم،[٢٤] عن أبى بصير، عن أبى عبدالله عليه السلام: قال: قال أبى لجابر بن عبدالله الانصارى: إنّ لى إليك حاجة فتى يخف عليك أن أخلوبك فأسالك عنها، فقال جابر: فى أىّ الاوقات شئت، فخلى به أبوجعفر عليه السلام فقال له: ياجابر أخبرنى عن اللوح الذى رأيته فى يد فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله وما أخبرتك به أنّه فى ذلك اللوح مكتوب قال جابر: أُشهد بالله أنّى دخلت على أُمّك فاطمة عليها السلام فى حياة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم أُهنئها بولادة الحسين عليه السلام، فرأيت فى يدها لوحاً أخضر ظننت أنّه زمرّذ،[٢٥] ورأيت فيه كتابة بيضاء شبيهة بنور الشمس،[٢٦] فقلت لها: بأبى أنت وأُمّى يابنت رسول الله ماهذا اللوح؟ فقالت: هذا اللوح أهداه الله عزّوجلّ إلى رسوله صلّى الله عليه وآله فيه اسم أبى واسم بعلى واسم ابنىّ وأسماء الاوصياءِ من ولدى فاعطانيه أبى ليبشرنى بذلك.[٢٧]

قال جابر فاعطتنيه أُمّك فقرأته وانتسخته فقال له أبى عليه السلام هل لك

والشيخ حسن بن على بن داوود رحمه الله فى كتاب فى الرجال[ص ٢٣٩] ضبط الحسن بن محمد بن يايا القمى من أصحاب أبى الحسن وابى محمد العسكريين عليهما السلام بيايين فقال: بالمثناتين تحت. وكذلك الكتبة بمنقوطتين من تحت نقطتين فيا وقع الينا من كتاب الرجال للشيخ الطوسى رحمه الله تعالى[٤١٤، ٤٣٠] بنسخة معوّل عليها والله سبحانه اعلم.

فمن يضبط ابن بابايه بالموحّدتين من تحت يجعل ما بعد الألف ياءً مثناةً من تحت، ومن يقول ابن تاتانه بالتائين مثناتين من فوق، يضبط ما بعد الألف نوناً، وكذلك من يقول ابن يايانه بيائين مثناتين من تحت والله سبحانه اعلم منه ره.

(٢٤) لو كان مكان عبدالرحمن بن سالم اخوه عبدالحميد بن سالم لكان الطريق صحيح السند عالى الاسناد جداً صحيحا ما اصحّه وعاليا ما اعلاه. منه ره.

(٢٥) الزمرذ بضم الزاى والميم وفتح الراءِ المشدّدة والذال المعجمة اخيراً معروف، وقال الجوهرى [الصحاح ٥٦٥/٢]: انه الزبرجد والمعروف والمشهور انه جنس آخر غيرالزبرجد، وربما يقال ان الزبرجد نوع منه. منه ره.

(٢٦) كتابا ابيض شبه نورالشمس خ ل.

(٢٧) ليسرّنى بذلك خ ل.

ياجابر أن تعرضه على؟ قال: نعم فمشى معه أبى حتى انتهى إلى منزله[٢٨] وأخرج إلى أبى صحيفة من رق[٢٩]، فقال له: انظر أنت فى كتابك يا جابر لاقرء عليك، فقرأه عليه أبى فما خالف حرف حرفاً، قال جابر فاشهد بالله أنى هكذا رأيته فى اللوح مكتوباً:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز لمحمد نوره وسفيره وحجابه ودليله، نزل به الروح الامين من عند ربّ العالمين، عظم يا محمّد أسمائى، واشكر نعمائى، ولاتجحد آلائى، إنّى انا الله لاإله إلاّ أنا قاصم الجبّارين، ومبير المتكبرين،[٣٠] ومذلّ الظالمين، وديّان الدين، إنّى اناالله لاإله إلاّ أنا، فمن رجا غيرفضلى أوخاف غيرعدلى عذّبته عذاباً لاأعذّبه أحداً من العالمين، فايّاى فاعبدو على فتوكلّ، إنّى لم ابعث نبيّاً فاكملت أيّامه وانقضت مدّته إلاّ جعلت له وصيّاً وإنّى فضّلتك على الانبياءِ وفضّلت وصيّك على الاوصياء واكرمتك بشبليك بعده وسبطيك الحسن والحسين، فجعلت حسناً معدن علمى بعد انقضاءِ مدّة أبيه، وجعلت حسينا خازن وحيى وأكرمته بالشهادة، وختمت له بالسعادة فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداءِ درجة، جعلت كلمتى التامّة معه، والحجّة البالغة عنده، بعترته أثيب وأُعاقب، أوّلهم على سيّدالعابدين وزين أوليائى الماضين، وابنه شبيه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمى، والمعدن لحكمى[٣١] سيهلك المرتابون فى جعفر، الرادّ عليه كالرادّ على، حقّ القول منّى لاكرمنّ مثوى جعفر، ولأسرّنه فى أشياعه وأنصاره وأوليائه، انتجبت بعده موسى، وانتحت[٣٢] بعده فتنة عمياء[٣٣] حندس الا ان خيط[٣٤] فرضى لاينقطع، وحجّتى

(٢٨) منزل جابر خ ل.

(٢٩) الرق بالفتح مايكتب فيه. الصحاح [١٤٨٣/٤]. منه.

(٣٠) البوار الهلاك . [الصحاح ٥٩٨/٢] والابارة افعال منه: هلاك كردن. مصادر.

(٣١) اى لحكمتى.

(٣٢) يقال: انحاه كذا وانتحاه اى قصده وعرض له منه ره.

(٣٣) اى فتنة عظيمه واهية الغواية شديدة الضلالة من قولهم ليلة ظلماء. حندس اى شديد الظلمة منه ره.

(٣٤) خطّ خ ل.

لاتخفى، وأنّ أوليائى لايشقون أبداً، ألا ومن جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتى، ومن غير آية من كتابى فقد افترى على، فويل للمفترين الجاحدين عند انقضاءِ مدّة عبدى موسى وحبيبى وخيرتى.[٣٥] انّ المكذب بالثامن مكذب بكل أوليائى، وعلى وليىّ وناصرى، ومن أضع عليها أعباء النبوّة وأمنحه[٣٦] بالاضطلاع[٣٧]، يقتله عفريت مستكبر[٣٨]، يدفن بالمدينة التى بناها العبد الصالح، ذوالقرنين إلى جنب شرّ خلقى[٣٩]، حقّ القول منّى لأقرّنّ عينه بمحمّد ابنه وخليفته من بعده، فهو وارث علمى ومعدن حكمى[٤٠] وموضع سرّى، وحجّتى على خلقى، جعلت الجنّة مثواه، وشفّعته فى سبعين من أهل بيته، كلّهم قد استوجبوا النار، وأختم بالسعادة لابنه على وليىّ وناصرى والشاهد فى خلقى، وأمينى على وحيى، أُخرج منه الداعى إلى سبيلى، والخازن لعلمى الحسن، ثمّ اكمل ذلك بابنه رحمة للعالمين، عليه كمال موسى وبهاءِ عيسى وصبر أيوّب، سيذلّ أوليائى فى زمانه ويتهادى برؤوسهم كما يتهادى برؤوس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين، تصبغ الارض بدمائهم، ويفشوالويل والرنين[٤١] فى نسائهم، أولئك أوليائى حقّاً، بهم أدفع كلّ فتنة عمياء حندس، وبهم أكشف الزلازل، وأرفع عنهم الآصار والاغلال، أولئك عليهم صلوات من ربّهم ورحمة واولئك هم المهتدون.

---

(٣٥) الخير ضد الشر وخار الله لك اى اعطاك ماهو خيرلك، والخيرة بسكون الياءِ اسم منه، فاما بالفتح فهى الاسم من قولك اختاره الله، ومحمد صلى الله عليه وآله خيرة الله من خلقه، بكسر الخاءِ واما الياء فيقال بالفتح وبالسكون، كذاقال ابن الا ثيرفى النهاية[٩١/٢]. منه ره.

(٣٦) فامنحه خ ل المنح العطاء والمنحة بكسر الميم واسكان النون: العطيّة. منه ره.

(٣٧) الضلع بالتحريك القوه واحتمال الثقيل، والاضطلاع افتعال من الضلاعة، وهى القوة، يقال: اضطلع بحمله اى قوى عليه ونهض به وتضلّع الرجل اى امتلأ شبعاً وريّاً، ومنه تضلّع فلان من العلم واضطلع به. منه ره.

(٣٨) وهو المأمون العبّاسى.

(٣٩) المراد به الهارون.

(٤٠) الحكم بالضم: مصدر قولك حكم بينهم بحكم اى قضى. وحكم له وحكم عليه والحكم ايضا بالضم: الحكمة من العلم. والحكيم: العالم وصاحب الحكمة. الصحاح[١٠٩١/٥]. منه.

(٤١) خ ل : الرنّة، والصوت، ورنّت المرأة اى صاحت. الصحاح [٢١٢٧/٥]. منه.

قال عبدالرحمن بن سالم: قال أبوبصير: لولم تسمع فى دهرك إلاّ هذا الحديث لكفاك ، فصنه إلاّ عن اهله.[٤٢]

فهذا ما رواه رضوان الله عليه. وممّا يوجب الحكم بصحّة هذا الحديث، وأنّه لامحالة عن منبع العلم وموطن الوحى ومعدن الرسالة، أنّ الطريق إلى عبدالرحمن بن سالم صحيح وثيق حصيف السند عالى الاسناد جداً، وليس لعبدالرحمن بن سالم ولالأحد غيره أن يعلم بالغيب من عندنفسه، ويخبر بالاوصياءِ الطاهرين واحداً بعد واحد وبأسمائهم وكناهم وآبائهم وأُمّهاتهم وصفاتهم وأحوالهم من قبل وجودهم بأعوام وسنين، ثمّ يتحقق الامر على ماوصف، ويكون الحال على ما أنبأ.

وكذلك القول فى غير هذا الحديث من أشباهه ونظائره.

وقد روى رضى الله تعالى عنه هذا الخبر بعينه من طريق آخر فى هذا الباب أيضاً فقال:

حدّثنا أبومحمّد الحسن بن حمزة، قال: حدّثنا أبوجعفر محمّدبن الحسين بن درست السروى، عن جعفربن محمّدبن مالك ، قال: حدّثنا محمّدبن عمران الكوفى، عن عبدالرحمن بن أبى نجران وصفوان بن يحيى ، عن إسحاق بن عمّار، عن أبى عبدالله الصادق عليه السلام انّه قال: يا إسحاق ألا أُبشّرك ؟ قلت: بلى جعلت فداك ياابن رسول الله، فقال: وجدنا صحيفة باملاءِ رسول الله صلّى الله عليه وآله وخطّ أميرالمؤمنين عليه السلام: بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم — وذكر حديث اللوح كما ذكرته فى هذا الباب مثله سواء إلاّ أنّه قال فى آخره — ثمّ قال الصادق عليه السلام يا اسحاق هذا دين الملائكة والرسل فصنه إلاّ عن أهله، يصنك الله ويصلح شأنك ،[٤٣] ثمّ قال: من دان بهذا أمن عقاب[٤٤] الله عزّوجلّ.[٤٥]

ومن طريق آخر، قال رضى الله تعالى عنه: حدّثنا أبوالعبّاس محمّدبن إبراهيم بن إسحاق الطالقانى رضى الله عنه، قال: حدّثنا الحسن بن إسماعيل، قال: حدّثنا

(٤٢) كمال الدين ٣٠٨/١ — ٣١١.

(٤٣) بالك خ ل.

(٤٤) عذاب خ ل.

(٤٥) كمال الدين ٣١٢/١.

سعيد بن محمّد القطّان، قال: حدّثنا عبدالله[٤٦] بن موسى الرويانى أبوتراب، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى، عن على بن الحسن بن زيدبن الحسن بن على بن أبى طالب، قال: حدثنى عبدالله بن محمّدبن جعفربن محمّد عن أبيه عن جدّه أنّ محمّدبن على باقرالعلم عليهما السلام جمع ولده وفيهم عمهم زيدبن على، ثمّ أخرج كتاباً إليهم بخطّ على بن أبى طالب عليه السلام وإملاءِ رسول الله صلّى الله عليه وآله مكتوب فيه: هذا كتاب من الله العزيز العليم، حديث اللوح إلى الموضع الذى يقول فيه: أولئك هم المهتدون.

وقال فى آخره: قال عبدالعظيم: العجب كلّ العجب لمحمّد بن جعفر وخروجه إذ سمع أباه يقول هذا ويحكيه، ثمّ قال: هذا سرّ الله ودينه ودين ملائكته، فصنه إلاّ عن أهله وأوليائه.[٤٧]

هذا وأن حديث اللوح والصحيفة طرقه وأسانيده متكثّرة متشعبّة، كادت تكون غيرمحصاة من التكثرو التشعّب لدى الخاصّة والعامّة، وفى أكثرها ذكر القائم عليه السلام بالنسب والحسب والالقاب والاوصاف والكناية عن الاسم و الكنية، لابصراح التسمية والتكنية.

وفى طريق رئيس المحدثين ابى جعفر الكلينى رضى الله تعالى عنه فى كتابه الكافى تصريح بصريح الاسم ولكن مكتوبا بحروف مقطعة تنبيها على عدم **الاجهار** به فى القراءة والرواية الا بالرمز والكناية اوبحروف متفاصلة متقاطعة فى القراءة ايضا كما فى الكتابة والطريق ها هوذا:

محمّدبن يحيى ومحمّدبن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف وعليّ بن محمّد، عن صالح بن أبي حمّاد، عن بكربن صالح، عن عبدالرّحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أبي لجابر بن عبدالله

---

(٤٦) عبيد الله خ ل. الذى فى بعض نسخ الكتاب وفى بعض نسخ كتاب شيخنا النجاشى رحمه الله تعالى [ص ٢٤٨ طبع جماعة المدرسين]: عبيدالله بن موسى الرويانى ابوتراب بالتصغير، والصحيح عندى عبدالله على مااوردته فى الاصل. منه ره.

(٤٧) كمال الدين ٣١٢/١ ــ ٣١٣.

الأنصاري إنَّ لي إليك حاجة فتى يخفُّ عليك أن أخلوبك فأسألك عنها، فقال له جابر: أيُّ الأوقات أحببته فخلابه في بعض الأيّام فقال له: ياجابر أخبرني عن اللوح الّذى رأيته في يدأُمّي فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله وماأخبرتك به أُمّي أنّه في ذلك اللّوح مكتوبٌ؟ فقال جابر: أشهد بالله أنّي دخلت على أُمّك فاطمة عليهاالسلام في حياة رسول الله صلّى الله عليه وآله فهنّيتها بولادة الحسين ورأيت في يديها لوحاً أخضر، ظننت أنّه من زمرُّذ ورأيت فيه كتاباً أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي وأُمّي يابنت رسول الله صلّى الله عليه وآله ماهذا اللّوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسوله صلّى الله عليه وآله فيه اسم أبي واسم بعلي واسم ابنيَّ واسم الأوصياء من ولدي وأعطانيه أبي ليبشّرني بذلك، قال جابر فاعطتنيه أُمّك فاطمة عليها السلام فقرأته واستنسخته، فقال أبي: فهل لك ياجابر: أن تعرضه علي قال: نعم، فمشى معه أبي إلى منزل جابر فأخرج صحيفة من رقّ فقال: ياجابر أُنظر في كتابك لأقرأ [أنا] عليك، فنظر جابر في نسخته فقرأه أبي فما خالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد بالله أنّي هكذا رأيته في اللّوح مكتوباً:

بسم الله الرَّحمن الرَّحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمّد نبيّه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الرُّوح الأمين من عند ربّ العالمين، عظّم يا محمّد أسمائي واشكر نعمائي ولاتجحد آلائي، إنيّ أنا الله لاإله إلاّ أناقاصم الجبّارين ومُديل[٤٨] المظلومين وديّان الدّين، إنّي أناالله لا إله إلاّ أنا، فمن رجا غيرفضلي أوخاف غيرعدلي، عذّبته عذاباً لاأُعذّبه أحداً من العالمين فايّاي فاعبد وعليّ فتوكّل، إنّي لم أبعث نبيّاً فأكملت أيّامه وانقضت مدّته[٤٩] إلاّ جعلت له وصيّاً وإنّي فضّلتك على الأنبياء وفضّلت وصيّك على الأوصياء وأكرمتك بشبليك وسبطيك حسن وحسين، فجعلت حسناً معدن علمي،

(٤٨) الادالة بمعنى الغلبة، والاضافة هاهنا بتقدير اللام اى المديل لهم. قال ابن الاثير فى نهايته: يقال اديل لنا على اعدائنا اى نُصرنا عليهم وكانت الدولة لنا، والدولة بالضم الانتقال من حالة الشدة الى حال الرخاء منه ره.

(٤٩) كملت مدته خ ل.

بعد انقضاء مدّة أبيه وجعلت حسيناً خازن وحيي وأكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت كلمتي التامّة معه وحجّتي البالغة عنده، بعترته أُثيب وأُعاقب، أوّلهم عليٌّ سيّدالعابدين وزين أوليائي الماضين وابنه شبه جدّه المحمود محمّدالباقر علمي والمعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر، الرّادُّ عليه كالرّادّ عليّ، حقّ القول لأكرمنّ مثوى جعفر ولأُسرّنّه في أشياعه وأنصاره وأوليائه، انتحت[٥٠] بعده موسى فتنة حندس لأنّ خيط فرضي لاينقطع وحجّتي لاتخفى وأنّ أوليائي يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي ومن غيّر آية من كتابي فقد افترى عليّ، ويل للمفترين الجاحدين بعد انقضاء مدّة موسى عبدي وحبيبي وخيرتي في عليّ وليّي وناصري ومن أضع عليه أعباء النبوّة وأمتحنه[٥١] بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر[٥٣] يدفن في المدينة الّتي بناها العبد الصالح[٥٢] إلى جنب شرّ خلقي[٥٤] حقّ القول منّي لأُسرّنّه بمحمّدابنه وخليفته من بعده ووارث علمه، فهومعدن علمي وموضع سرّي وحجّتي على خلقي لايؤمن عبدبه إلاّ جعلت الجنّة مثواه وشفّعته في سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النّار وأختم بالسعادة لابنه عليّ وليّي وناصري والشاهد في خلقي وأميني على وحيي، أخرج منه

---

(٥٠) انتحيت بعده بموسى فتنة عمياء حندساً خ ل من انتحاه اذاقصده وتعرض له وعرض له واصابه بعارضة. وما فى النسخة اصحّ واقوم اى قصدت بعده بموسى فتنة عمياء حندسا شديدة الظلمة وخيمة الضلالة فدفعتها وامطتها واذهبتهابه. واما انتجب أووانتجبت بالجيم والباءِ الموّحدة فن تصحيفات المصحفين وتحريفات المحرفين.

وفى النهاية الاثيرية [٥/٣٠] فى حديث حرام بن ملحان «فانتحى له عامر بن الطفيل فقتله» اى عرض له وقصده يقال: نحى وانحى وانتحى ومنه الحديث فانتحاه ربيعة اى اعتمده بالكلام وقصده ومنه حديث الخضر عليه السلام: «وتنحّى له» اى اعتمد خرق السفينة... ومنه حديث الحسن «قد تنحى فى برنسه وقام الليل فى حندسه» اى تعمد للعبادة وتوجه لها وصار فى ناحيتها [اوتجنب الناس وصار فى ناحية منهم] منه ره.

(٥١) فى طريق الصدوق ابن بابويه: وامنحه: منه ره.

(٥٢) هوذوالقرنين لان طوس من بنائه كما صرح به فى رواية النعمانى لهذا الخبر. مرآت العقول ١/٥/٤٣

(٥٣) اى المأمون.

(٥٤) وهوهارون الرشيد.

الدّاعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحسن بن علي وأُكمّل ذلك بابنه «م ح م د» رحمة اللعالمين، عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر أيّوب فيذلّ أوليائى فى زمانه وتتهادى رؤوسهم كماتتهادى رؤوس الترك والدّيلم فُيقتلون ويُحرقون ويكونون خائفين، مرعوبين، وجلين، تصبغ الأرض بدمائهم ويفشو الويل والرّنّة في نسائهم أُولئك أوليائي حقّاً، بهم أدفع كلّ فتنة عمياء حندس وبهم أكشف الزّلازل وأدفع الآصار والأغلال أُولئك عليهم صلوات من ربّهم ورحمة وأُولئك هم المهتدون.

قال عبدالرّحمن بن سالم: قال أبوبصير، لولم تسمع في دهرك، إلاّ هذا الحديث لكفاك، فصُنه إلاّ عن أهله.

إيقاظ

لايحتجبنّ عن بصيرتك فى هذا الحديث الكريم انّ اسم القائم عليه السلام انّما كانت كتبته فى اللوح المنزل من السماءِ هكذا أى بحروف متفارزة غيرمتواصلة على خلاف الامر فى أسماءِ سائر الاوصياءِ صلّى الله عليه وعليهم، فانّ الحديث إنّما هو حكاية نسخة جابر رضى الله تعالى عنه من ذلك اللوح المكتوب.

وأبوجعفر الباقر عليه السلام قد استخبره عمّا كان مكتوباً فيه، واستعرضه نسخته التى انتسخها منه وقرأ عليه ما فى نسخته من قبل أن ينظر اليها فلم يخالف حرف حرفاً، ثمّ عرض جابر عليه السلام نسخته وقال: اشهد بالله انّى هكذا رأيته فى اللوح مكتوباً، وهو عليه السلام قد حكى عن تلك النسخة ورواها بعينها.

فاذن لايُمترى فى أنّ اللوح المكتوب المنزل من عند الله ربّ العالمين قد خولف فيه بين اسم القائم عليه السلام وبين اسماءِ سائر الاوصياء، فكتبت أسماؤهم عليهم السلام بالتصريح وكتب اسمه عليه السلام بالرمز، ومن المتيقّن بتّة أنّه ما ذلك أمر يجرى عل الجزاف واللغوبل إنّما هو لحكمة حكيمة[55] لا يعلمها إلاّ الله سبحانه.

فالويل لمن غير سنّة الله وبدّل حكمته وخالف أمره وجرى فى تسمية أوليائه

---

(٥٥) محكمة.

وأوصياءِ نبيّه وذكر أسمائهم جميعاً على سبيل واحد وسنّة واحدة.

ثمّ من المستغربات ما فى أمالى الصدوق عروة الاسلام رضى الله تعالى عنه في بيان دين الاماميّة والعبارة عما فيه من عدم ذكر القائم عليه السلام والمقام ذلك بالاسم ولا بالكنية، بل إنّما باللقب والنسب على خلاف الامر فى ذكر الائمّة من قبله، وذلك فى مجلس يوم الجمعة الثاني عشرمن شعبان من سنة ثمان وستّين وثلاثماة، واجتمع فى هذا اليوم إلى الشيخ الجليل الفقيه أبى جعفر رضى الله عنه أهل مجلسه والمشايخ فسألوه أن يملى عليهم وصف دين الاماميّة على الايجاز والاختصار فقال رضى الله عنه:

دين الاماميّة هو الاقرار بتوحيد الله تعالى ذكره، ونفى التشبيه عنه، وتنزيهه عمّا لا يليق به، والاقرار بأنبياءِ الله ورسله وحججه وملائكته وكتبه، والاقرار بأنّ محمداً صلى الله عليه وآله هوسيّد الانبياءِ والمرسلين، وأنّه أفضل منهم ومن جميع الملائكة المقرّبين، وأنّه خاتم النبييّن فلا نبىّ بعده إلى يوم القيامة، وأنّ جميع الانبياءِ والرسل والأئمّة عليهم السلام أفضل من الملائكة. وأنّهم معصومون مطهّرون من كلّ دنس ورجس، لايهمّون بذنب صغير ولاكبير ولايرتكبونه، وأنّهم أمان لأهل الارض كما أنّ النجوم أمان لأهل السماءِ، وأن الدعائم التي بنى الاسلام عليها خمس: الصلاة والزكاة، والصوم، والحج وولاية النبي والائمّة بعده صلوات الله عليهم وهم اثنا عشراماما أولهم اميرالمؤمنين على بن أبى طالب، ثمّ الحسن، ثم الحسين، ثمّ على بن الحسين، ثمّ الباقر محمّدبن على، ثمّ الصادق جعفربن محمّد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ الرّضا على بن موسى، ثمّ محمّدبن على، ثمّ على بن محمّد، ثمّ الحسن بن على، ثمّ الحجة ابن الحسن بن على عليهم السلام، والاقرار بأنّهم اولوالامر الذين أمر الله بطاعتهم فقال: «أطيعوا الله وأطيعوا الرسول واولى الامرمنكم»[٥٦] وأنّ طاعتهم طاعة الله، ومعصيتهم معصية الله، ووليهم ولىّ الله وعدوهم عدوّالله عزّوجلّ...[٥٧]

وفى كتاب مهج الدعوات للسيّد الفقيه النبيه العالم العامل الزاهد العابد

---

(٥٦) سورة النساءِ: ٥٩.

(٥٧) امالى الشيخ الصدوق ٣٧٩ ــ ٣٨٠ الطبع الحجرى.

الورع البارع ذى المناقب الفاخرة، والفضائل الباهرة، نقيب نقباءِ آل أبى طالب، رضىّ الملّة والدين أبى القاسم على بن موسى بن جعفر بن محمّد بن محمّد الطاووس[58] العلوىّ الفاطمى أعلى الله درجته ورفع منزلته فى حرز مولانا زين العابدين عليه السلام فى أدعية مولانا موسى بن جعفر الكاظم عليهما السلام، أورده بعد دعاءِ الجوشن وقبل دعاءِ الاعتقاد:

اللّهم صلّ على محمّد المصطفى، وعلى على المرتضى، وفاطمة الزهراءِ، وخديجة الكبرى، والحسن المجتبى، والحسين الشهيد بكربلا، وعلى بن الحسين

---

(٥٨) ابن طاووس المشهور تنويه ذكره وتعظيم أمره، وتزيين السند وتشييده بالرواية عنه، والاسناد إليه مشترك بين العظماء الكبراء الثلاثة وهم:

السيد جمال الدين ابن طاووس شيخ الشيخ الفاضل تقى الدين الحسن بن على بن داوود صاحب كتاب الرجال.

وأخوه السيد رضى الدين ابن طاووس أعبدُ اهل زمانه وأورعهم.

وابنه السيد غياث الدين ابن طاووس الزاهد العابد الفقيه النسابة.

فإذا قيل: قال او أفتى ابن طاووس فى كتاب «البشرى» أو فى كتاب «الملاذ»، أو قيل ذكر ابن طاووس فى كتاب «أدعية الليل والنهار» أوفى كتاب الاختيار أو فى كتاب «عمل اليوم والليلة، فهو السيّد الطاهر الامام المعظم فى الفقه والتفسير والاصولين والدعاء والرواية والرجال فقيه أهل البيت جمال الدين ابوالفضائل أحمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاووس العلوى الحسنى رفع الله تعالى درجته.

وإذا قيل: أورد ابن طاووس فى كتاب «مهج الدعوات» أو فى كتاب «أمان الأخطار» أو فى كتاب «الدروع الواقية» أو فى كتاب «الاستخارات» أو فى «متمّمات المصباح» فهو الفقيه الامام الطاهر العابد الزاهد الورع الناسك الامام المعظم فى الفقه والحديث مستند الخلق ومرجع الأنام فى الدعاء والرواية نقيب نقباء آل أبى طالب رضى الملّة والدين صاحب الكرامات أبوالقاسم على بن موسى بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن محمد الطاووس العلوى الحسنى أعلى الله تعالى منزلته.

وإذا قيل: ذكر ابن طاووس فى كتاب فرحة الغرى بصرحة الغرى فهو السيّد الطاهر العابد الزاهد الامام المعظم الفقيه النسّابة النحوى العروضى المحدّث الحائرى المولد الحلى المنشأ البغدادى التحصيل الكاظمى الخاتمة، غياث الدين ابوالمظفر عبدالكريم بن احمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاووس العلوى الحسنى، استقل بالكتابة واستغنى عن المعلّم فى أربعين يوماً وعمره إذ ذاك أربع سنين، وحفظ القرآن فى مدة يسيرة وله إحدى عشر سنة، قدّس الله تعالى نفسه الزكيّة وعظم مرتبته العليّة. منه ره.

زين العابدين، ومحمّد بن على الباقر، وجعفر بن محمّد الصادق، وموسى بن جعفر الكاظم، وعلى بن موسى الرضا، ومحمّد بن على التقى، وعلى بن محمّد النقى، والحسن بن على العسكرى، والحجّة القائم المهدىّ الامام المنتظر صلوات الله عليهم أجمعين... [٥٩]

وفيه أيضا فى دعاءٍ مستجاب عظيم الرتبة جليل القدر، يروى أنّه لمولانا أبى إبراهيم موسى بن جعفر عليهما السلام، أورده بعد دعاءِ الاعتقاد:

أسألك أن تصلّى على مولانا وسيّدنا رسولك محمّد، حَبيبك الخالص، وصفيّك المستخلص، الذى استخلصته بالحبوة [٦٠] والتفويض، وائتمنته على وحيك ومحزون [٦١] سرّك وخفى علمك، وفضّلته على من خلقت، وقرّبته إليك، واخترته من بريتك، البشر النذير السراج المنير، الذى أيّدته بسلطانك، واستخلصته لنفسك، وعلى أخيه ووصيّة وصهره ووارثه، والخليفة لك من بعده فى خلقك وأرضك، أميرالمؤمنين على بن أبى طالب، وعلى ابنته الكريمة الفاضلة الطاهرة الزهراءِ الغراءِ، فاطمة، وعلى ولديها الحسن والحسين، سيّدى شباب أهل الجنّة، الفاضلين الراجحين الزكيين التقيين، الشهيدين الخيرّين الفاضلين، وعلى على بن الحسين زين العابدين، وسيّدهم، ذى الثفنات، وعلى محمّد بن على الباقر، وجعفر بن محمّد الصادق، وموسى بن جعفر الكاظم، وعلى بن موسى الرضا، ومحمّد بن على الجواد، وعلى بن محمّد الهادى، والحسن بن على العسكرىِ والمنتظر لامرك والقائم فى أمرك بما يرضيك، والحجّة لك على خلقك، والخليفة لك على عبادك، المهدىّ ابن المهديين، الرشيد المرشد ابن المرشد ابن المرشدين إلى صراط مستقيم، صلاة تامّة عامّة دائمة نامية باقية شاملة متواصلة، وأن تغفرلنا وترحمنا وتفرّج عنا كربنا وهمّنا وغمّنا... [٦٢]

وفيه أيضاً فيما اختاره من أدعية مولانا على بن موسى الرضا عليهما السلام، فى دعاءٍ ذكر قدّس الله روحه أنّه وجده فى كتاب أصل يونس بن عبدالله بن بكير،

(٥٩) مهج الدعوات ص ٢٣٢ طبع ١٣٢٣.

(٦٠) اى العطاء.

(٦١) فى المطبوع: ومكنون سرّك .

(٦٢) مهج الدعوات ٢٤٠.

وأنّه قال له الرضا عليه السلام: يايونس تحفظ ماأكتبه لك، وادعُ به فى كلّ شديدة[٦٣] تجاب وتعطى ماتتمنّاه [ثم كتب لى][٦٤]

بعد ذكر الاقرار بالنبي صلى الله عليه وآله، وبأميرالمؤمنين صلوات الله عليه، وأوصيائه عليهم السلام من أبنائه: اللّهمّ وقد أصبحت يومى هذا لا ثقة لى، ولا رجاء، ولالجا، ولامفزع، ولا منجا غير من توسّلت بهم إليك، متقرّباً إلى رسولك محمّد صلّى الله عليه وآله وسلم، ثمّ أميرالمؤمنين على عليه السلام، والزهراءِ سيّدة نساءِ العالمين، والحسن والحسين وعلى ومحمّد وجعفر وموسى وعلى ومحمّد وعلى والحسن، ومن بعدهم مقيم المحجّة إلى الحجّة المستورة[٦٥] من ولده، المرجوّ للامة من بعده، اللّهمّ فاجعلهم فى هذا اليوم ومابعده حصنى من المكاره، ومعقلى من المخاوف...[٦٦]

فهذا ما هممنا بنقله وإيراده، وكذلك فى كلّ دعاءٍ فيه ذكره صلّى الله عليه وآله وسلّم، وذكرهم صلوات الله وتسليماته عليهم. فمن المستبين أنّه لولا أنّ ذكرالاسم منهى عنه فى الدين نهياً مؤكّداً لم يكن يهمل ويترك فى أمثال تلك المواضع والمقامات.

تذنيب

حكم التحريم الذى هو موجب النصوص ومقتضاها، يختصّ بالتلفّظ والتنطّق فى المحاورات والمقاولات، ولايشمل مجرّد الكتابة من دون التلفّظ، فانّ ذلك لايعدّ تسمية وتكنية، لابحسب العرف ولابحسب اللغة، ولذلك أتى بذلك بعض العلماءِ فى بعض المصنفات فى أُصول الاعتقادات للتعيين والتعليم.[٦٧]

---

(٦٣) فى المطبوع: شدّة.

(٦٤) فى هامش النسخة: اى كتبه فى مجلس الامام عليه السلام وبحضرته. اقول هذا خلاف ما فى المهج فراجع.

(٦٥) كذا فى المطبوع وكان فى الاصل: المنشورة وفى البحار ٣٤٨/٩٤: يقيم الحجّة إلى الحجّة المنشورة.

(٦٦) مهج الدعوات ٢٥٣ ــ ٢٥٥.

(٦٧) كالعلامة فى الباب الحاد يعشر.

ومن ذلك الباب ما فى النسخ المصحّحة المعوّل عليها من كتاب الدروس، لشيخنا الفاضل المحقّق السعيد الشهيد قدّس الله تعالى لطيفه، فى كتاب المزار من ذكر الكنية فقط، دون الاسم[٦٨]، ولكن الاولى بل الاحوط بل المحكوم عليه بالوجوب وعلى ضدّه بالتحريم كتبة الاسم بحروف مقطّعة متفاصلة، محافظة على حقّ العمل بماجرت به نصوص حملة الوحى وحفظة الدين، ومراعاة للسنّة المسلوكة فى عصور العلماءِ السابقين، ومتابعة للتعليم المعهود فى اللوح السماوى الالهى المكتوب المنزل من عندالله ربّ العالمين، على خاتم أنبيائه المكرمين وأفضل عباده المرسلين.

استبصار

إنّ امور غيبة مولانا الحجّة القائم عليه السلام وشئونها وإن كانت مستورة الاسرار عن أبصار البصائر إذ تصغرعنها هذه العقول وتضيق عن حملها هذه الاوهام وهى من سرّ الله المطوية علّته على ما قدنطقت به أحاديثهم وأخبارهم صلوات الله وتسليماته على أرواحهم وأجسادهم إلاّ انه يستبين لى من الروايات أنّ من جملة الحكم والاسرار فى عدم تسمية القائم وتكنيته عليه السلام فى زمن غيبته عجّل الله فرجه و سهّل مخرجه أن يكون أوّل من يعلن ذكر الاسم ويجاهربه ويقرع الاسماع ذلك منه هو المنادى الذى ينادى من السماءِ باسمه واسم أبيه صلوات الله عليهما فيقرع أسماع الناس ذلك من قبله فيسمعه جميع من على الساهرة[٦٩] وهم عن ذلك من قبل لمحجوبون وعن السمع لمعزولون ثمّ يظهر عليه السلام قائما بين الركن والمقام وجبرئيل عليه السلام بين يديه ينادى البيعة لله فيقوم باحياءِ الدين وإقامة أركانه وإماتة البدع وإبادة بنيانها ومن شعائر دولته فى إقامة العدل وشعار سلطنته فى إحياءِ السنة العادلة ردّ المسجد الحرام إلى أساسه الذى كان عليه وتحويل المقام إلى موضعه الذى كان فيه

---

(٦٨) وهذه حكاية الفاظه: الثانى عشر الامام المهدى الحجّة صاحب الزمان ابوالقاسم بن الامام ابى محمدالعسكرى عجّل الله فرجه منه ره.

راجع الدروس الشرعية ص ١٥٤ ــ ١٥٥.

(٦٩) الساهرة وجه الارض. منه ره.

وقطع أيدى بنى شيبة وتعليقها بالكعبة مكتوب عليها هؤلاء سرّاق الكعبة وإرجاع مسجد النبي صلى الله عليه وآله إلى أصله وإخراج اللات والعزّى وإحراقهما وإجراءِ نهر من ظهر مشهد الحسين عليه السلام إلى الغريين حتّى ينزل الماء إلى النجف وتعمل على فوّهته[٧٠] القناطر والارحاء.

(٧٠) أفواه الازقّة والانهار واحدتها فُوَّهة بضمّ الفاءِ وتشديد الواو المفتوحة يقال: اقعد على فوهة الطريق. منه ره.

الرحى معروفة وهى مؤنثة وهما رحيان، ومنهم من يمدّها ويقول رحاء ورحاء ان وأرحية وثلاثة أرح والكثيرة منها أرحاء. منه ره.

إزاحة وهم

ليست التسمية والتكنية المنهيّ عنها إلاّ ذكرصراح الاسم وصراح الكنية، فامّا قولنا: سمي رسول الله وكنيّه أوالمسمّى باسم رسول الله والمكنّى بكنيته فكناية عن الاسم والكنية، وليس من التسمية والتكنية فى شيئ، وكذلك التنطّق بحروف المبانى متفاردة متفارزة، ولذلك قدشاع ذلك بين الاصحاب واستمرّت عليه طريقتهم فى تعيين الاسم والكنية بالكناية من دون التسمية والتكنية اقتداء بالنبى وأوصيائه المعصومين صلى الله عليه وعليهم أجمعين، حيث لم يسمّوا ولم يكنّوا وكنوا عن الاسم والكنية كناية، فقد تواتر عن رسول الله صلى الله عليه وآله فى أحاديث ذكرالمهدى عليه السلام من طرق الخاصّة ومن طرق العامّة أيضا بروايات غيرمحصورة وأسانيد غيرمحصاة أنّه صلى الله عليه وآله وسلم قال فى المهدى الموعود ظهوره فى آخر الزمان: إنّه رجل من أهل بيتى من ولد فاطمة ومن صلب ولدى الحسين يواطئ اسمه اسمى وكنيته كنيتى يخرج فيعلن أمرالله ويظهر دين الله ويملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

وحديث جابربن عبدالله الانصارى رضى الله تعالى عنه ــ أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم بشره بالبقاءِ إلى أن يلق من ولده صلى الله عليه وآله من اسمه محمد ولقبه الباقر لانّه يبقر العلم بقراً ــ متواتر المعنى ومختلف الالوان طريقاً وسنداً لدى الخاصّة والعامّة، ومن طرقه:

ماروواه الصدوق رضى الله تعالى عنه فى الباب الخامس والعشرين من[1] كتاب كمال الدين وتمام النعمة أيضاً وهو باب ماروى عن النبىّ صلى الله عليه و آله وسلم من النصّ على القائم عليه السلام وأنّه الثانى عشر من الائمة صلوات الله عليهم بسنده

(١) فى كمال الدين المطبوع فى الباب الرابع والعشرين.

فقال: حدّثنا محمدبن موسى المتوكّل قال: حدثنا محمدبن أبي عبدالله الكوفي قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد، عن الحسن بن على بن أبي حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفربن محمد، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حدّثني جبرئيل عن ربّ العزّة جلّ جلاله أنّه قال: من علم أن لا إله إلاّ أنا وحدى، وانّ محمداً عبدى ورسولى، وأنّ على بن أبي طالب خليفتى، وأنّ الائمة من ولده حججى أدخلته الجنّة [برحمتى] ونجيّته من النار بعفوى، وأبحت له جوارى، وأوجبت له كرامتى، واتممت عليه نعمتى، وجعلته من خاصّتى وخالصتى، إن نادانى لبيّته: وإن دعانى أجبته، وإن سألنى أعطيته، وإن سكت ابتدأته، وإن أساء رحمته، وإن فرَّمنّى دعوته، وإن رجع إلىَّ قبلته، وإن قرع بابى فتحته.

ومن لم يشهد أن لاإله الاّ أنا وحدى، أوْ شهد بذلك ولم يشهد أنّ محمداً عبدى ورسولى، أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ أنّ على بن أبي طالب خليفتى أو شهد بذلك ولم يشهد الائمّة من ولده حججى، فقد جحد نعمتى وصغّر عظمتى، وكفر بآياتى وكتبى، إن قصدنى حجبته، وإن سألنى حرمته، وإن نادانى لم أسمع نداءه، وإن دعانى لم أستجب[٢] دعاءه، وإن رجانى خيّبته، وذلك جزاؤه منّى وما أنا بظلاّم للعبيد.

فقام جابربن عبدالله الانصارى فقال: يا رسول الله ومن الائمة من ولد علىّ بن أبي طالب؟ قال: الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة، ثمّ سيّد العابدين فى زمانه على بن الحسين، ثمّ الباقر محمّدبن على وستدركه ياجابر، فاذا أدركته فاقرأه منّى السلام ــ، ثمّ الصادق جعفربن محمّد، ثمّ الكاظم موسى بن جعفر، ثمّ الرضا على بن موسى، ثمّ التقىّ محمدبن على، ثمّ النقىّ الهادى على بن محمد، ثمّ الزكى الحسن بن على، ثمّ ابنه القائم بالحقّ مهدىّ أُمّتى الّذى يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، هؤلاء ياجابر خلفائى وأوصيائى وأولادى وعترتى، من أطاعهم فقد أطاعنى، ومن عصاهم فقد عصانى، ومن أنكرهم ومن أنكر واحدا منهم فقد أنكرنى،

(٢) لم اجب. خ ل.

بهم يمسك الله السموات أن تقع على الارض إلاّ باذنه، وبهم يحفظ الله الارض أن تبيد باهلها»[٤]

ومن طرقه: ماروا رضوان الله تعالى عليه فى الباب الثالث والعشرين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة أيضا؛ وهو باب نصّ الله عزّوجل على القائم عليه السلام، بالاسناد انّ جابربن عبدالله الانصارى رضى الله عنه كان يقول: لمّا أنزل الله عزّوجل على نبيّه محمدصلى الله عليه وآله «يا ايّها الذين آمنوا اطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الامر منكم» قلت: يا رسول الله عرفنا الله ورسوله، فمن أُولوا الامر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ قال عليه السلام: هم خلفائى يا جابر، وأئمّة المسلمين بعدى أوّلهم على بن أبى طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ على بن الحسين، ثمّ محمدبن على المعروف فى التوراة بالباقر ــ وستدركه يا جابر، فاذا لقيته فأقرئه منّى السلام، ــ ثمّ الصادق جعفربن محمد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ على بن موسى، ثمّ محمدبن على، ثمّ على بن محمد، ثمّ الحسن بن على، ثمّ سميّى وكنيّى حجّة الله فى أرضه وبقيّته فى عباده، ذاك الذى يفتح الله على يديه مشارق الارض ومغاربها، ذ لك الذى يغيب عن شيعته وأوليائه غيبة لايثبت فيها على القول بامامته إلاّ من امتحن الله قلبه للايمان.

قال جابر فقلت: يا رسول الله فهل يقع لشيعته الانتفاع به[٥] فى غيبته؟ فقال صلى الله عليه وآله والذى بعثنى بالنبوّة إنّهم لينتفعون به ويستضيئون بنور ولايته فى غيبته كانتفاع الناس بالشمس وان جللّها[٦] السحاب يا جابر هذا مكنون سرّ الله ومخزون علم الله[٧] فاكتمه إلاّ عن أهله.

---

(٤) كمال الدين ١/ ٢٥٩ ــ ٢٥٨.

(٥) فهل ينتفع الشيعة به خ ل.

(٦) وان تجلّلها السحاب خ ل جلّل الشيئ تجليلا أى عمّ، والمجلّل: السحاب الذى يجلّل الارض بالمطر، وتجليل الفرس ان تلبسه الجلّ وتجلّله أى علاه. كذافى الصحاح[١٦٦١/٤]ويقال: جلّله كذا وتجلّله بكذا اذا غطاه به وألبسه إيّاه كما يتجلّل الرجل بالثوب، ومنه فى الدعاء«اللهم جلّله خزيا» أى غطه به. قاله ابن الاثير فى نهايته. [٢٨٩/١] منه ره.

(٧) علمه خ ل.

قال جابر الانصارى: فدخلت ذات يوم على عليّ بن الحسين فبينما أن أُحدّثه إذخرج محمّدبن على الباقر من عند نسائه وعلى رأسه ذؤابة وهو غلام فلمّا أبصرته ارتعدت فرائصي[٨]، وقامت كلّ شعرة على بدنى ونظرت إليه، وقلت: ياغلام أقبل فاقبل: ثمّ قلت: أدبر فادبر، فقلت: شمائل رسول الله صلّى الله عليه وآله وربّ الكعبة، ثمّ دَنَوتُ منه، قلت: ماسمك يا غلام؟ قال: محمّد، قلت: محمّدبن مَنْ؟ قال: محمدبن على بن الحسين، قلت: فَدتك نفسى فانت إذاً الباقر؟ قال: نعم،فأبلغنى ماحملك رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت يا مولاى ان رسول الله صلى الله عليه وآله بشّرنى بالبقاء إلى أن ألقاك فقال. إذا لقيته فأقرأه منّى السلام،رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأ عليك السلام، قال أبوجعفر عليه السلام: يا جابر على رسول الله السلام ماقامت السموات والارض، وعليك ياجابر كما بلّغت السلام، وكان جابر بعد ذلك يختلف إليه ويتعلّم منه...»[٩]

وفى الباب الثانى والاربعين[١٠]، وهو باب ماجاء فى من أنكر القائم الثانى عشر من الائمّة عليهم السلام:

روى رضى الله تعالى عنه بسند[١١] حسن بل صحيح أكثره من نجباء الثقات وأجلاّئهم، فقال: حدّثنا عبدالواحد بن محمّدبن عبدوس النيسابورى العطّار رضى الله عنه قال: حدّثنا علىّ بن محمّد بن قتيبة النيسابورى عن حمدان بن سليمان، قال: حدّثنا احمدبن عبدالله بن جعفر المداينى، عن عبدالله بن الفضل الهاشمى،[١٢] عن هشام بن سالم، عن الصادق جعفربن محمدعن أبيه عن جدّه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: القائم من وُلدى اسمه اسمى، وكنيته كنيتى

(٨) الفريصة اللحمة بين الجنب والكتف التى لا تزال ترعدمن الدابّة وجمعها فرائص، وفريص العنق أوداجها، الواحدة فريصة. الصحاح [١٠٤٨/٣].

(٩) كمال الدين ٢٥٤/١ ــ ٢٥٣.

(١٠) من كمال الدين.

(١١) حسن ممدوح جدّاً بل صحيح معوّل عليه.

(١٢) عبدالله بن الفضل بن عبدالله ببّه، بالبائين الموحدتين المفتوحتين والتشديد، ابن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب بن هاشم، وهو المعروف بابى محمد النوفلى ثقة صحيح، روى عن أبى عبدالله الصادق عليه السلام. منه ره.

وشمائله شمائلي، وسنّته سنّتي، يقيم الناس على ملّتي وشريعتي ويدعوهم إلى كتاب الله عزّوجلّ، من أطاعه أطاعني ومن عصاه عصاني ومن أنكر غيبته فقد أنكرني، ومن كذّبه فقد كذّبني ومن صدّقه فقد صدّقني، إلى الله أشكو المكذّبين لي في أمره، والجاحدين لقولي في شأنه، والمضلّين لامّتي عن طريقته «وسيعلم الّذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون.»[١٣]

وفي الباب الخامس والعشرين، وهو باب ماأخبربه النبي صلّى الله عليه وآله من وقوع الغيبة بالقائم عليه السلام.

روى رضوان الله تعالى عليه: بسنده المعوّل عليه[١٤] العالي الاسناد جدّاً إلى داوود بن الحُصَين، فقال: حدّثنا أبي ومحمدبن الحسن ومحمدبن موسى المتوكّل قالوا: حدّثنا أحمدبن محمدبن عيسى وإبراهيم بن هاشم وأحمد بن أبي عبدالله ومحمدبن الحسين بن أبي الخطاب جميعاً قالوا، حدّثنا الحسن بن محبوب السراد، عن داوود بن الحُصَين، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد الصادق عليه وعلى آبائه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المهدى من وُلْدى اسمه اسمي وكنيته كنيتي، أشبه الناس بي خَلقا وخلقا، تكون له غيبة وحيرة[١٥] حتى تُضِلّ الخلق عن أديانهم، فعندذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملأها عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجوراً»[١٦]

(١٣) كمال الدين ٢/٤١١ والآية في سورة الشعراءِ ٢٢٧.

(١٤) صحيح على رأى وموثّق على قول.

(١٥) هذه الواو في هذا الحديث اما أنّها جزء الكلمة على أنها فعيلة من الوحر بالتحريك، وهو وساوس الصدر وغشّه، ومنه الحديث: «الصوم يذهب وحرالصدر». وفي مغرب المطرزى [٢/٢٤٢]: «المدنة تذهب وحر الصدر اى وساوسه وغشّه» أى له غيبة موسوسة للصدور. أو من قولهم وَحِرَبه أى لزق، والوحرة بتسكين الحاءِ وقيل بالتحريك، دويبة حمراء تلزق بالارض، أى له غيبة لزيقة طويلة المدّة. وقيل: الوحرة أيضا في الصدر مثل الغلّ، وقدوحر صدره على اى وغر. وقيل: الوحر والوحرة بالتحريك: أشدّ الغيظ، فاذا أُخذت الصيغة منها كان معناها له غيبة موجبة لغلّ الصدور أو لغيظ القلوب. وإمّا أنّها أداة عاطفة ليكون الامر على مضاهاة ما في بعض الاحاديث غيره أى لـه غيبة وحيرة لشيعته في أمرهم لايدرون كيف يهتدون في غيبته، أو له في أمره لايدرى متى وقت فرجه. والله سبحانه أعلم. منه ره.

(١٦) كمال الدين ١/٢٨٧.

قلت: زوج خالة على بن الحسن بن فضّال، داوود بن الحصين الاسدىّ الكوفى من رجال الصادق والكاظم عليهما السلام، وقد وثّقه شيخنا النجاشى[١٧] وغيره من الاصحاب من غير غميزةٍ ولا مُغمزٍ فيه.[١٨]

قال أبوالعباس الزيدى الجارودى المعروف بابن عقده: انّه واقفى. وشيخنا العلامه نورالله ضريحه توقف فيه فى الخلاصة.[١٩]

وشيخ الطائفة شيخنا الطوسى رحمه الله ذكره فى الفهرست[٢٠] ولم يطعن فيه اصلا، وكذلك فى كتاب الرجال فى أصحاب أبى عبدالله الصادق عليه السلام، وذكره أيضاً فى أصحاب أبى الحسن الكاظم عليه السلام، وقال: واقفىّ[٢١] وكانّه إنّما بنى الامر هناك على ما قاله ابن عقدة، ولذلك أورده فى موضع واحد ولم يتعرّض له فى سائر المواضع.

ونعم ماصنع الشيخ حسن بن على بن داوود حيث أورده فى قسم الممدوحين. وقال: قم جش ثقة وقيل واقفىّ»[٢٢]

وبالجملة لم يثبت عندى وقف الرجل وهوثقة صحيح بشهادة الثقات والأثبات،[٢٣] فالظاهر عندى أنّ الطريق صحيح، فامّا على البناء[٢٤] على ما قاله ابن

(١٧) رجال النجاشى ١٥٩.

(١٨) غمزت الشيئ بيدى وغمزته بعينى، ومنه الغمز بالناس. والغمز بالتحريك رذال المال، ورجل غمز بالتحريك أيضا أى ضعيف، وقولهم: ليس فى فلان غميزة أى مطعن، والمغموز: المتّهم، والمغامز المعايب، وأغمزت أى عبت وصغّرت فى شأنه. قاله الجوهرى فى الصحاح [٨٨٩/٣] وقال المطرزى فى المغرب [٧٨/٢ ـ ٧٩]: قولهم ما فيه غميزة ولامغمز أى عيب، وقوله أن أذكر نكتة لامغمز لقناتها ولامقرع لصفاتها، نفى لاعوجاجها واثبات لاستقامتها، واستعارة القناة لنكتة ترشيح المجاز والمقرع إمّا مصدر أو اسم لموضع، والقرع: الضرب، والصفاة: الصخرة، وهذا مستعار من قولهم قرع صفاته، وهو مثل فى الطعن والقدح. منه ره.

(١٩) خلاصة الاقوال طبع نجف ٢٢١ وفيه: الحسين بالسين لاالصاد.

(٢٠) الفهرست ٦٨.

(٢١) رجال الشيخ ١٩٠ و ٣٤٩.

(٢٢) رجال ابن داود ٩٠.

(٢٣) الا ثبات جمع الثبت بفتحتين بمعنى الثقة الحجّة. منه ره.

(٢٤) وعلى ذلك بنى العلامة رحمه الله حيث استصح فى غير موضع من كتبه طريقا فيه داوودبن الحصين.

عقدة فوثّق.

وروى رضى الله تعالى عنه فى هذا الباب [الخامس والعشرين] بالاسناد عن جابر بن عبدالله الانصارى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المهدى من وُلْدى اسمه اسمى، وكنيته كينتى، أشبه الناس بى خَلقاً وخلقاً، تكون له غيبة وحيرة تَضلّ فيها الامم، ثمّ يقبل كالشهاب الثاقب يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً». [٢٥]

وفيه أيضا بالاسناد عن أبى جعفر محمّدبن على الباقر، عن أبيه سيّد العابدين على بن الحسين، عن أبيه سيّد الشهداء الحسين بن على، عن أبيه أميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه وعليهم السلام، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: المهدىّ من وُلْدى تكون له غيبة وحِيرةٌ تَضِلّ فيها الامم، تأتى به خيرة الإمآء[٢٦] فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً»[٢٧]

وفيه أيضا بالاسناد عن ثابت بن دينار، وهو أبوحمزة الثمالى رضى الله تعالى عنه، عن سعيد بن جبير عن ابن عباس. قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: علىّ بن أبى طالب إمام أُمّتى وخليفتى عليها[٢٨] من بعدى، ومن ولده القائم المنتظر الذى يملأ الله عزّوجلّ به الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت جورا وظلما، والذى بعثنى بالحقّ بشيرا أنّ الثابت على القول بامامته فى زمان غيبته لاعزّ من الكبريت الاحمر، فقام إليه جابر بن عبدالله الانصارى، فقال: يا رسول الله وللقائم من ولدك غيبة؟ قال: إي وربى، «وليمحّص[٢٩] الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين»[٣٠] يا جابر إنّ هذا لآمْر من أمرالله وسرّ من سرّ الله، علّته مطويّة عن عباده،[٣١] فايّاك والشكّ، فانّ الشكّ فى أمر الله عزّوجلّ كفر». [٣٢]

وفيه بسنده عن حمّاد بن عثمان بن عمرو بن خالد الفزارى عن الصادق

---

(٢٥) كمال الدين ١/٢٨٦.

(٢٦) يأتى بذخيرة الانبياءِ خ ل.

(٢٧) كمال الدين ١/٢٨٧.

(٢٨) عليهم خ ل.

(٢٩) التمحيص: الابتلاء والاختيار. الصحاح ٣/١٠٥٦.

(٣٠) سورة آل عمران: ١٤١.

(٣١) عباداللہ خ ل.

(٣٢) كمال الدين ١/٢٨٨ ــ ٢٨٧.

جعفربن محمّد عن أبيه عن جدّه عن على بن أبى طالب عليه وعليهم السلام فى حديث طويل فى وصيّة النبىّ صلى الله عليه وآله، قال له: يا على اعلم أنّ أعظم الناس [ايمانا واعظمهم] يقيناً قوم يكونون فى آخر الزمان لم **يلحقوا النبىّ** وحُجِبَ عنهم الحجة فآمنوا بسواد فى بياض». [٣٣]

وفى الباب الثامن والثلاثين، وهو باب ماروى عن أبى محمدالحسن بن على العسكرى عليهما السلام، من وقوع الغيبة بابنه القائم الثانى عشر من الائمّة عليهم السلام. روى رضوان الله تعالى عنه بسنده[٣٤] الثلاثى، فقال حدّثنا على بن عبدالله الورّاق قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن أحمدبن إسحاق بن سعد الاشعرى قال: دخلت على أبى محمدالحسن بن على عليهما السلام، وأنا أُريد أن أسأله عن الخلف [من] بعده، فقال مبتدئاً: يا أحمدبن إسحاق انّ الله تبارك وتعالى لم يخل الارض منذ خلق آدم عليه السلام ولايخليها إلى يوم القيامة[٣٥] من حجّة لله على خلقه به يدفع البلاء عن أهل الارض، وبه ينزّل الغيث، وبه يخرج بركات[٣٥] الارض.

قال: فقلت يا ابن رسول الله فمن الامام والخليفه بعدك ؟ فنهض عليه السلام مسرعاً فدخل البيت ثمّ خرج وعلى عاتقه غلام كانّ وجهه القمر ليلة البدر من أبناء ثلاث سنين. فقال يا أحمدبن اسحاق لولا كرامتك على الله وعلى حججه ما عرضت عليك ابنى هذا، إنّه سمى رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيّه، الذى يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جوراً وظلماً.

يا أحمدبن إسحاق مثله فى هذه الامّة مثل الخضر عليه السلام، ومثله مثل ذى القرنين، والله ليغيبنّ غيبة لاينجو فيها من الهلكة الاّ من ثبّته الله على القول بامامته ووفّقه للدّعاء بتعجيل[٣٧] فرجه.

---

(٣٣) كمال الدين ٢٨٨/١.

(٣٤) حسن ممدوح عال.منه.

(٣٥) إلى ان تقوم الساعة خ ل.

(٣٦) نبات الارض خ ل.

(٣٧) لتعجيل خ ل.

قال أحمدبن اسحاق: فقلت له: يا مولاى فهل من علامة يطمئنّ بها قلبى؟ فنطق الغلام بلسان عربىّ فصيح فقال: أنا بقيّة الله فى أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا احمدبن إسحاق.

قال أحمدبن إسحاق: فخرجت مسروراًفرحاً، فلمّا كان من الغد عُدتُ إليه فقلت له: يا ابن رسول الله لقد عظم سرورى بما مننت علىّ فما السنّة الجارية فيه من الخضر وذى القرنين؟ قال: طول الغيبة يا أحمدبن اسحاق، فقلت له: يا ابن رسول الله إنّ غيبته لتطول؟ قال: إي وربىّ حتّى يرجع عن هذا الامر أكثر القائلين به فلا يبقى الاّ من أخذ الله عهده[٣٨] بولايتنا وكتب فى قلبه الايمان وأيّده بروح منه.

يا أحمدبن إسحاق: هذا أمر[٣٩] من أمرالله وسرّ من سرّ الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك واكتمه وكن من الشاكرين تكن معنا غداً فى علّيّين.

ثمّ بعد الرواية قال رضى الله عنه: لم أسمع هذا الحديث الاّ من على بن عبدالله الورّاق ووجدته بخطّه مثبتا فسألته عنه فرواه لي عن سعد بن عبدالله، عن أحمدبن اسحاق رضى الله عنه كما ذكرته.[٤٠]

ونظائر هذا الاحاديث عن كلّ واحد من الائمّة عليهم السلام كثيرة. فهذه الاخبار وردت بالكناية عن الاسم والكنية، ولم يرد خبر أصلا بالنهى عن ذلك كما وردت الاخبار الجمّة ناطقة بالنهى عن التسمية والتكنية أى عن التصريح بصريح الاسم وصريح الكنية.

فلذلك جرت سنّة أعاظم الاصحاب على هذه الشرعة ومضت طريقتهم على هذه الطّرقة، والشيخ الناصرلدين الشيعة على بن عيسى الاربيلىّ شكر الله سعيه لم يتنبّه للفرق بين الامرين، فظنّ أنّه قد اعترض عليهم رضوان الله تعالى عليهم، فنقل فى كتاب كشف الغمّة عن الشيخ الفاضل المفسّر أمين الاسلام أبى على الطبرسى رحمه الله تعالى: انّه قال فى كتابه إعلام الورى فى ذكر اسم القائم وكنيته

---

(٣٨) عليه العهد خ ل.

(٣٩) ان هذا الامرخ ل.

(٤٠) كمال الدين ٢/٣٨٥ ــ ٣٨٤.

ولقبه عليه السلام: هوالمسمى باسم النبي صلى الله عليه وآله المكنى بكنيته [وقد جاء] فى الاخبار أنّه لايحلّ لاحدأن يسمّيه باسمه ولا أن يكنيّة بكنيته إلى أن يزيّن الله تعالى الارض بظهور دولته، وأمّا لقبه عليه السلام: فالحجّة والقائم والمهدى والخلف الصالح وصاحب الزمان والصاحب؛ والشيعة كانوا يكنون عنه عليه السلام ويعبّرون عن جنبته بالناحية[٤١] المقدّسة وكان ذلك[٤٢] رمزاً بين الشيعة يعرفونه به وكانوا يقولون به أيضا على سبيل الرمز والتقيّة: الغريم وصاحب الامر ويعنونه عليه السلام.

ثمّ قال منتصبا للاعتراض: من العجب أنّ الشيخ الطبرسى والشيخ المفيد رحمها الله تعالى، قالا: لايجوز ذكر اسمه ولاكنيته: ثمّ يقولان:اسمه اسمالنبىّ صلى الله عليه وآله وكنيته كنيته، وهمايظنّان أنّهما لم يذكرا اسمه ولاكنيته، وهذا عجيب والذى أراه أنّ المنع من ذلك انّما كان فى وقت الخوف عليه والطلب له والسؤال عنه عليه السلام، وأمّا الآن فلا»[٤٣]

ونحن نقول: إنّ هذا ليس بعجيب ولاهومن العجب فى شئ أصلا بل الشئ العجيب عدم الفرق بين التسمية والتكنيه والكناية عن الاسم والكنية، وحسبان أنّ الكناية عن الاسم والكنية هى ذكر الاسم والكنية على التصريح. ألم يَتَدبَّر أنّه إذا كانت الكناية عن الاسم والكنية تصريحابهما فماذا الذى هو الكناية عنهما؟

ومن أعجب العجب تأقيت المنع بالوقت الذى كان فيه الخوف عليه والطلب به والسؤال عنه عليه السلام دون هذه الاوقات، والنصوص الناطقة بالنهى التى منها ينبعث المنع منادية باعلى الصوت ومعالنة باجهر القول: أنّ الناس محرّم عليهم ذكر الاسم والكنية إلى أن يظهر عليه السلام بشخصه عليهم ويخرج فيملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلماً، فرفع هذا التحريم عنهم فى هذه الاوقات تشريع آخر

---

(٤١) الجنبة بالتحريك: الناحية، واما الجنبة بالتسكين بمعنى الجانب.

(٤٢) وفى كتاب ربيع الشيعة لابن طاووس [قدمرّ انه بعينه اعلام الورى للطبرسى] ايضا بهذه العبارة: وقد جاء فى الاخبار انه لايحلّ لاحدان يسميه باسمه ولاأن يكنيته الى زمان يزيّن الله تعالى الارض بظهور دولته، ويلقب عليه السلام بالحجّة والقائم والمهدى والخلف الصالح وصاحب الزمان. منه ره راجع اعلام الورى.ص

(٤٣) كشف الغمة ٣/٣١٠ ــ ٣٠٩.

بمجرّد الاهواء والآراء على خلاف شرع أفضل الشارعين وعلى ضدّ ما قد تطابقت عليه نصوص أوصيائه المعصومين الذين هم حملة الوحي وحفظة الدين.

ومن العجب كلّ العجب أنّ هذا الموقّت المخصّص الرافع المنع من ذلك عن هذا الآن وهذه الاوان أورد فی كتابه هذا من قبل ومن بعد طائفة من تلك النصوص الناهية عن هذا التوقيت والتخصيص والرفع ناطقة حتّى يخرج فيملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جورا وظلما وحتى يظهره الله تعالى فيملأها قسطاً وعدلاً وحتى يظهر امره فيملأها قسطاو عدلاو حتّى يبعثه الله عزّوجلّ.

ثمّ ليت شعرشاعرمامعنى الخوف عليه عليه السلام فی صدر زمن غيبته، وهو زمان الطلب له والسؤال عنه دون هذا الزمان أكان مكانه معلوما للطالبين ومأواه معهوداً عند السائلين وأكان للطالبين والسائلين أن يظفروا به فی غيبته إذا أرادوه وأن يبصروه بابصارهم إذا قصدوه.

وماالفرق فی عدم ظفر قاصديه به بالابصار وعدم مصادفتهم ايّاه بالادوار بين صدر زمن الغيبة المعبرّ عنه بزمن الغيبة الصغرىٰ وزمن السفرآء، وبين هذا الزمان المعبرّعنه بزمان الغيبة الكبرىٰ وزمان انقطاع السفارة.

وكيف هذا الخوف يرتفع بمجرّد تحريم ذكر صريح الاسم والكنية مع تجويز ذكر القائم والحجّة من آل محمّد صلى الله عليه وآله، وابن الحسن بن على عليهما السلام، والخلف الصالح، والمهدى المنتظر، والامام الغائب وصاحب الزمان، وسمى رسول الله وكنيّه.

ثم ما حقيقة ذلك الخوف وتلك التقيّة من قبل ولادته باعوام وعصور وقرون ودهور حتى أن آباءه الطاهرين عليهم السلام من قبلُ واحداً قبلَ واحدٍ يَنْهون عن تسميته وتكنيته بالتصريح، وهم يعبّرون عن اسمه وكنيته بالكناية، وهكذا إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه و آله، وحتى أ ن الله عزوجّل ينزل على رسوله لوحا مكتوبا فيه اسمه بحروف متقاطقة متفارزة على خلاف أسماء آبائه الائمّة الاوصياء من قبل فما لكم أيها الناس لا تعقلون.

ثمّ إنّ أصل غيبته عليه السلام من أسرار الله المطوية علتّها عن عباده فما خطبكم فی هذا الحكم من أحكامها وهذا الفرع من فروعها ومالكم تخوضون فيا نهاكم

الله ورسوله و أوصياء رسوله عن الخوض فيه والفحص عن علّته وأنتم مؤمنون.

«زَحْلفة [٤٤] وتثبيتٌ»

ربّ غير متثبّت فى المعرفة يصادف بنظره ما رواه رئيس المحدّثين أبوجعفر محمّدبن يعقوب الكلينى رضى الله تعالى عنه فى كتابه الكافى بسند حسن كاديكون صحيحاً [٤٥] وهو على بن إبراهيم عن أبيه عن عبدالله بن جندب [٤٦]. قال: سألت أبا الحسن الماضى عليه السلام عمّا أقول فى سجدة الشكر فقد اختلف أصحابنا فيه. فقال: قل وأنت ساجد: اللّهم إنّى اشهدك واشهد ملائكتك وأنبيائك ورسلك وجميع خلقك أنّك الله ربّى والاسلام دينى ومحمّدنبيّى وفلان وفلان إلى آخرهم ائمّتى لهم أتولّى ومن عدوّهم أتبرّء. اللّهم إنّى انشدك [٤٧] دم المظلوم [٤٨] ــ ثلا ثاً ــ إلى تمام

(٤٤) فى الصحاح [١٣٦٨/٤]: «الزحلوفة: آثار تزلّج الصبيان من فوق التلّ إلى اسفله، والزحلوفة مكان مملّس، والزحلفة كالدحرجة» وفى المغرب [٢٣٠/١] زحلف عن كذا وازحلف عنه اذا تنحّى عنه وبعد» منه ره.

(٤٥) حسن عال محقوق بان يعدّ صحيحا عاليا.

(٤٦) عبدالله بن جندب من رجال الكاظم والرضا عليهما السلام، وكان ثقة مجتهدا جليل القدر، وكان وكيلا لهما عليهما السلام، وكان رفيع المنزلة لديهما. روى الكشى [ص ٥٨٥] أنّ أبا الحسن عليه السلام اقسم فقال له: والله إنّى راض عنك والله ورسوله، وقال عليه السلام: ان عبدالله بن جندب لمن المخبتين».

(٤٧) انشدك من نشد الضّالة نِشداناً من باب طلب طلبها، أى اسألك بدم المظلوم، وأذكرك إيّاه وأطلبه منك وأطلب إليك بحقّه، وقولهم: فى الاستعطاف ونشدتك الله وبالله وناشدتك الله وبالله، اى سألتك بالله، وطلبت إليك بحقّه كانّى ذكّرتك إيّاه فنشدت، أى تذكّرت، وقولهم: تنوشِد هو فى موضع نُشِد، اى سُئِل، ونِشدك الله بكسرالنون ونصب الله: مصدر فى معنى الفعل، اى نشدتك الله، وأصله النِشدَة حُذفت منها التاء واقيمت مقام الفعل. وأمّا أنشدتك الله وبالله وأُنشدُك الله وبالله من باب أكرم فخطأ فاضح، فانّه من النّشد بمعنى رفع الصوت يقال: انشدت الضالة اذا عرّفتها. ومنه إنشاد الشعر، يقال: استنشدتُ فلاناً شعره: فانْشَدَنيهِ، والنشيد الشعر: المتناشد بين القوم. منه ره.

(٤٨) المراد بدم المظلوم دم مولانا المذبوح فى سبيل الله سيدالشهداء ابى عبدالله الحسين بن على بن ابى طالب عليهما السلام. وقد روى الصدوق ابوجعفر بن بابويه رضى الله تعالى عنه بسنده الصحيح فى كتابه الخصال [ج ٥٨/١] وفى كتاب عيون اخبار الرضا [ج ٢٠٩/١] عن الفضل بن شاذان عن مولانا ابى الحسن الرضا عليه السلام: ان الذبح العظيم الذى به فدى الله سبحانه ذبيحه اسماعيل فى قوله عزمن قائل «وفديناه ←

الحديث[٤٩]، فيتوهّم من ذلك ذكر القائم أيضا عليه السلام باسمه.

فاذا اعترى إنساناً ما هذا الوهم فليتثبّت وليشعر آنّ معناه ذكرهم عليهم السلام على الطريقة المطّردة فى سائر الادعية والسنّة المستمرّة فى سائر الاحاديث، ألم يتفرّغ هذا المتوهّم لان يتتبع الاحاديث ولم يقع له ان يتصفّح الكتب فينظر أنّ الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه قد روى هذا الحديث بعينه على تفصيل ذلك الاجمال بطريقه الحسن[٥٠] وأورده فى كتاب من لايحضره الفقيه فى أوّل باب سجدة الشكر والقول فيها بهذه الالفاظ:

روى عبدالله بن جندب عن موسى بن جعفر عليه السلام، إنّه قال تقول فى سجدة الشكر: اللّهم إنّى اشهدك واشهد ملائكتك وأنبيائك ورسلك وجميع خلقك انّك الله ربّى، والاسلام دينى، ومحمدنبيّى، وعلى امامى والحسن والحسين وعلى بن الحسين ومحمد بن على وجعفربن محمد وموسى بن جعفر وعلى بن موسى و محمدبن على وعلى بن محمد والحسن بن على والحجّة ابن الحسن بن على أئمّتى لهم أتولّى ومن عدوّهم أتبرّء.

اللّهم إنّى انشدك دم المظلوم ــ ثلاثاً ــ اللّهم انّى انشدك بايوائك[٥١] على نفسك لاعدائك لتهلكنّهم بايديهم وأيدى المؤمنين، اللّهم إنّى انشدك بايوائك على

بذبح عظيم» [الصافات /١٠٧] هوالسبط الشهيد ابوعبدالله الحسين عليه السلام: وروى ايضا رضوان الله تعالى عنه فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة [ج٢/٤٦١] بسنده عن احمدبن اسحاق صاحب مولانا ابى محمد عليه السلام عن مولانا الحجة القائم عليه السلام فى حديث طويل يحتوى على اجوبة مسائله تاويل كهيعص ان هذه الحروف من انباء الغيب اطلع الله عليه عبده زكريا ثم قصّها على محمد صلى الله عليه وآله، فالكاف: اسم كربلا، والهاء: هلاك العترة، والياء: يزيد؛ وهوظالم الحسين عليه السلام، والعين: عطشه، والصاد: صبره. منه.

(٤٩) الكافى ٣/٣١٠ ــ ٣٠٩.

(٥٠) حسن عال بل صحيح.

(٥١) انشدك بايوائك كاطلبك، أى أذكرك وعدك على نفسك. وأسألك به وأقسم عليك بحقّه من قولهم نشدتك بالله والرّحم. وناشدتك، أى سألتك بالله والرّحم، وأقسمت عليك بها، آو معناه أطالبك بوعدك وأطلب منك إنجازه والايفاء به، على ما فى الحديث عنه صلّى الله عليه وآله و سلم، انى انشدك عهدك ووعدك ، اى اذكرك ما عاهدتنى به ووعدتنى وأطلبه منك. منه ره.

نفسك لاوليائك لتظفرنّهم لعدوّك وعدوّهم أنّ تصلّى على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد ـ ثلاثاً ـ اللّهم انّى أسالك اليسر بعد العسر ـ ثلاثاً ـ ثمّ تضع[٥٢] خدّك الايمن على الارض وتقول: ياكهفى حين تعيينى المذاهب وتضيق على الارض بما رحبت ويابارئ خلقى رحمة بى وكنت عن خلقى غنيّاً، ثمّ تضع خدّك الايسر على الارض وتقول يامذل كلّ جبّار ويامعزّكل ذليل قد وعزّتك بلغ مجهودى ـ ثلاثاً ـ ثمّ تقول يا حنّان يامنّان يا كاشف الكرب العظام ـ ثلاثاً ـ ثمّ تعود للسجود وتقول مائة مرّة شكراً شكراً ثمّ تسأل حاجتك إن شاءالله»[٥٣]

وأنّ شيخ الطائفة شيخنا أباجعفر الطوسى نورالله تعالى ضريحه أورده بعينه برواية التفصيل مكاتبة **بالطريق** الحسن أيضا وكاد يكون صحيحا فى مصباح المتهجد بعد ما ذكر من دعاءِ السر[٥٤] بهذه العبارة:

ثمّ اسجد سجدة الشكر، وقل ما كتب أبو إبراهيم عليه السلام إلى عبدالله بن جندب فقال: إذا سجدت فقل: اللّهم إنّى اشهدك واشهد ملائكتك وأنبيائك ورسلك وجميع خلقك بانّك انت الله ربّى والاسلام دينى ومحمّد نبييّ وعلى وليىّ والحسن والحسين وعلىّ ومحمد وجعفر و موسى و على و محمد و على والحسن والخلف

---

(٥٢) وفى طريق الكافى، ثم ضع خدك الايمن على الارض وتقول وكذلك ثم ضع خدك الايسر على الارض وتقول. منه ره.

(٥٣) الفقيه ٢١٧/١ مع اختلاف يسير.

(٥٤) ادعية السرّ كانها من ضروب الاحاديث القدسية، والفرق بين القرآن وبين الحديث القدسى وبين الاحاديث النبوية: ان القرآن كلام يوحيه الله سبحانه الى النبى صلّى الله عليه وآله معنىً ولفظاً فيتلقاه النبى من روح القدس مرتبا ويسمعه من العالم العُلْوىّ منظما.

والحديث القدسى كلام يوحى الى النبى معناه فيجرى الله على لسانه فى العبارة عنه الفاظاً مخصوصة فى ترتيب مخصوص ليس للنبى ان يبدّ لها الفاظا غيرها او ترتيباً غيره.

والحديث النبوى كلام معناه مما يوحى الى النبى فيعبرّعنه حيث يشاء كيف يشاء.

آوان القرآن: هو الكلام المنزل بالفاظه المعيّنة فى ترتيبها المعين للاعجاز بسورة منه. والحديث القدسى: هو الكلام المنزل بالفاظه بعينها فى ترتيبها لالفرض الاعجاز والحديث النبوى: هوالكلام الموحى اليه بمعناه لا بالفاظه فما اتانابه النبى صلّى الله عليه وآله وسلم فانّما هو جميعاً من تلقاء ايحاء الله سبحانه اليه، «وما ينطق عن الهوى إن هو الاوحى يوحى» [سوره النجم/٣و٤] لكن الوحى على انحاء ثلاثة، منه ره.

الصالح صلواتك عليهم ائمّتی لهم أتولیّ ومن عدوّهم أتبرّء.

اللهم إنّی انشدك دم المظلوم ــ ثلا ثاً ــ اللهم إنّی انشدك بایوائك[٥٥] علی نفسك لاولیائك لتظهرنّهم علی عدوّك وعدوّهم أن تصلّی علی محمّد وعلی المستحفظین من آل محمد ــ ثلا ثاً ــ وتقول: اللهم انّی انشدك بایوائك علی نفسك لاعدائك لتهلكنّهم ولتخزینهم بایدی المؤمنین وأیدیهم أن تصلّی علی محمّد وعلی المستحفظین من آل محمد ــ ثلا ثاً ــ وتقول: اللّهم انّی أسالك الیسر بعد العسر ــ ثلا ثاً ــ ثمّ تضع خدّك الایمن علی الارض، وتقول: یا كهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت، ویاباریٔ خلقی رحمة لی وكان عن خلقی غنیّاً صلّ علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ــ ثلا ثاً ــ ثمّ تضع خدّك الایسر علی الارض وتقول: یامذلّ كلّ جبّار ویامعزكل ذلیل قد وعزّتك بلغ مجهودی ففرّج عنّی ــ ثلا ثاً ــ

ثمّ تقول: یا حنّان یا منّان یا كاشف الكرب العظام ــ ثلا ثاً ــ ثمّ تعود إلی السجود فتضع جبهتك علی الارض وقل: شكراً شكراً مائة مرّة.

ثمّ تقول: یا سامع الصوت یا سابق الفوت یا باریٔ النفوس بعد الموت صل علی محمد و آله محمد و افعل فی كذا وكذا»[٥٦]

وأنّه نور الله مضجعه أورد التفصیل فی سجدة الشكر أیضاً فی «المصباح» حیث قال بعد ذكر الدعاء عقیب سادسة صلاة اللیل: ثمّ تسجد سجدة الشكر فتقول فیها: اثنا عشر مرّة الحمدلله شكراً، ثمّ تقول: اللّهم صل علی محمد و آل محمد وصل

---

(٥٥) فی النهایة الابن الاثیریة: «وفی حدیث وهب ان الله تعالی قال: انی أویت علی نفسی أن أذكر من ذكرنی قال القتیبی: هذا غلط إلاّ أن یكون من المقلوب، والصحیح وأیت من الوأی ای الوعد، یقول جعلته وعداً علی نفسی» [النهایة ٨٢/١] ولتصحیحه سبیل آخر غیر القلب، وهو أن یؤخذ من آویته إذا أنزلته بك وهو معنی آخرغیرآویته إذاأرددتّه إلی منزلة وأرجعته إلی مأواه، وغیر آویته إذا اعطیته منزلاً وعیّنت له مأوی أی أنزلت بنفسی وجعلت متمكنّا مستقرّا فی نفسي أن أذكر من ذكرنی، قال الجوهری فی الصحاح [٢٢٧٤/٦]: «المأوی كلّ منزل یأوی إلیه شیئ لیلا أونهارا وقد آوی إلی منزله یأوی أُویّاً وإواءِ وآویته أنا إیواءً وآویته إذا أنزلته بك» منه ره.

(٥٦) مصباح المتهجد ٢١٣ ــ ٢١٤.

على على و فاطمة والحسن والحسين و على و محمّد و جعفر و موسى وعلى ومحمد وعلى والحسن والحجّة القائم المنتظر المهدى صلوات الله عليهم اجمعين، اللّهم لك الحمد على ما مننت به على من معرفتهم و عرّفتنيه من حقّهم فاقض بهم حوائجى ــ وتذكرها ــ ، ثمّ تقول: الحمدلله شكرا سبع مرّات»[٥٧].

وانّ الاصحاب أعلى الله تعالى درجاتهم قدرو واتفصيل ذلك الاجمال أيضا فى السجدة فى دعاء الكربة؛ وأورده شيخنا العلامة قدّس الله تعالى روحه فى منهاج الصلاح بهذه الالفاظ: روى أحمدبن محمّدبن عيسى عن أبى الحسن العسكرى عليه السلام، قال: كتبت إليه، أساله أن يعلّمنى دعاء أدعوبه عندالكربة، فقال: صلّ ركعتين، وقل فى كل سجدة منها: اللهم أنت انت انقطع الرجاء الامنك يا أحد من لاأحدله، ولا احدلى غيره وتردّد ذلك مرارا، وتقول أسالك بحقّ محمد وعلى والحسن والحسين و على بن الحسين ومحمّد وجعفر وموسى وعلى و محمّد وعلى والحسن والحجّة صاحب الزمان فانّ لهم عندك شأنا عظيما من الشّان أن تصلّى على محمّد وآل محمد، وان تكفينى شرّ فلان بن فلان، وتكفينى مؤنته بلامؤنة»[٥٨]

وأنّ شيخنا شيخ الطائفة رفع الله تعالى مكانته فى «مصباح المتهجّد» وشيخنا العلامه نورالله ضريحه فى «منهاج الصلاح» قد أوردا كيفيّة تسميتهم والسنة فى ذكر أسمائهم عليهم السلام على التفصيل فى الدعاء بعد التسليمة الرابعة من نوافل العصر هكذا: يا من أظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر، يا عظيم العفو، يا حسن التجاوز، يا باسط اليدين بالرحمة، يا صاحب كلّ حاجة،[٥٩] ياواسع المغفرة، يامفرّج كلّ كربة يا مقيل العثرات يا كريم الصّفح يا عظيم المنّ يا مبتدئا بالنّعم قبل استحقاقها ياربّاه يا سيّداه يا غاية رغبتاه أسألك بك وبمحمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين وعلى بن الحسين ومحمدبن على وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلى بن موسى و محمدبن على و على بن محمد والحسن بن على

---

(٥٧) مصباح المتهجد ١٢٨.

(٥٨) منهاج الصلاح.

(٥٩) نجوى خ ل.

والقائم المنتظر المهدى والائمّة الهادين عليهم السلام أن تصلّى على محمد وآل محمد وأسألك يا الله أن لا تُشَوِّه خَلْقِى [بالنار] وأن تفعل بى ما أنت أهله، وتذكر ماتريد»[٦٠]

وبما نحن تلونا على سمعك وثبّتنا قلبك فى معرفته دريت سنّة الامر فيما ذكره العلامة فى منهاج الصلاح . وأورده الشيخ فى «المصباح»رواية عاصم بن حميد،[٦١] وهو أبوالفضل الحنّاط الكوفى الثقه العين الصدوق عن مولانا أبى عبدالله الصادق عليه السلام، وبرواية أبان بن تغلب بن رباح[٦٢] الثقة الجليل القدر العظيم المنزلة فاضل عصره وفقيه دهره ومعتمد الائمة عليهم السلام عن مولانا الصادق ابى عبدالله عليه السلام.

ورواه فى التهذيب أيضا بطريق صحيح[٦٣] نقىّ السند نجيب الاسناد. فطريق الشيخ أعلى الله منزلته فى كتابيه التهذيب والاستبصار إلى أبى عبدالله البَجلّى موسى بن القاسم بن معاوية بن وهب البجلّى الثقة الجليل الواضح الحديث الحسن الطريقة صحيح وثيق حصيف.

وكذلك طريق الصدوق عروة الاسلام أبى جعفربن بابويه رضى الله تعالى عنه إليه فى كتاب «كتاب من لايحضره الفقيه» وفى غيره من كتبه صحيح حصيف.

وقال رحمه الله تعالى فى التهذيب فى باب صلاة الحاجة: روى موسى بن القاسم البجلى عن صفوان بن يحيى ومحمدبن سهل عن ابى عبدالله(ع) إذا حضرت لك حاجة مهمة إلى الله عزوجل فصم ثلاثة أيّام متوالية: الاربعاء والخميس والجمعة، فاذا كان يوم الجمعة ــ إن شاءالله ــ فاغتسل والبس ثوبا جديدا ثمّ اصعد إلى أعلى بيت فى دارك فصلّ فيه ركعتين وارفع يديك إلى السماء. ثمّ قل: اللهم إنّى حللت بساحتك لمعرفتى بوحدانيك وصمدانيّتك فانّه لاقادر على حاجتى غيرك[٦٤]

---

(٦٠) مصباح المتهجد ٦٢ ــ ٦٣ ــ منهاج الصلاح.

(٦١) مصباح المتهجد ٢٨٧ و ٢٩٩ ــ منهاج الصلاح.

(٦٢) بالباءِ الموحدة والحاءِ المهملة. منه ره.

(٦٣) صحيح حصيف جداً.

(٦٤) وفى طريق المصباح [٢٨٧ ــ ٢٩٩] وأنّه لاقادر بالواو وفتح الهمزة عطفا على بوحدانيتك .منه ره.

وقد علمت يا ربّ أنّه كلّما تظاهرت نعمك على اشتدّت فاقتى إليك ، وقد طرقنى همّ كذا وكذا وانت بكشفه عالم غير معلّم واسع غير متكلّف، فاسألك باسمك الذى وضعته على الجبال فنسفت و وضعته على السّماء فانشقّت، وعلى النجوم فانتشرت وعلى الارض فَسَجَت[٦٥] وأسالك بالحق الذى جعلته عند محمّد والائمة وتسمّيهم الى آخرهم أن تصلّى على محمد وأهل بيته وأن تقضى حاجتى وأن تيّسر لى عسيرها وتكفينى مُهَمَّها، فان فعلت فلك الحمدوان لم تفعل فلك الحمد غير جائر فى حكمك ولامتّهم فى قضائك ولا حائف[٦٦] فى عدلك وتُلصق خدّك بالارض. وتقول: اللهم إنّ يونس بن متّى عبدك دعاك فى بطن الحوت فاستجبت له وهو عبدك وأنا عبدك أدعوك فاستجب لى، ثمّ قال: أبو عبدالله عليه السلام: إذا كانت لى الحاجة فادعو بهذا فأرجع، وقد قضيْت»[٦٧]

فالمراد بقوله عليه السلام فى هذا الحديث وتسميهم إلى آخر هم تسميتهم عليهم السلام على القاعدة المعهودة الماخوذة عنهم صلوات الله عليهم فى سائر الادعية، وهى ذكرهم إلى القائم باسمائهم صلوات الله عليهم، وذكر القائم صلوات الله وتسليماته عليه بالقابه على ما قد وقع التصريح به عنه عليه السلام فى هذا الحديث بعينه من طريق المصباح.

فهذا طريق المصباح فيه بالفاظه: صلاة اخرى للحاجة، روى عاصم بن حميد[٦٨] قال: قال ابوعبدالله عليه السلام اذا حضرت أحدكم الحاجة فليصم يوم الاربعاء ويوم الخميس ويوم الجمعة، فاذا كان يوم الجمعة اغتسل ولبس ثوباً نظيفاً ثمّ يصعد إلى أعلى موضع فى داره فيصلّى ركعتين ثمّ يمدّ يديه الى السماء، ويقول الّلهم انى حللت بساحتك لمعرفتى بوحدانيتك وصمدانيتك وأنّه لاقادر على قضاء حاجتى غيرك ، وقد

(٦٥) فسطحت خ ل. سجى يسجو سجوّا سكن ودام ومنه البحر الساجى الصحاح[٦/٢٣٧٢] أى: الساكن ومنه ليلة ساجية أي ساكنة الريح. منه ره.

(٦٦) ولاحائف بالحاءِ المهملة وبغير الهمزة من الحيف، وربما يوجد فى بعض النسخ: ولاخائف بالخاءِ المعجمة وبالهمزة من الخوف، والصحيح هوالاول. منه ره.

(٦٧) التهذيب.٣/ ١٨٣

(٦٨) صحيح الطريق نجيب السند منه ره.

علمت يارب انّه كلّما شاهدت نعمتك على اشتدّت فاقتى إليك وقد طرقنى يارب من مهم امرى ما قد عرفته قبل معرفتى، لانك عالم غير معلّم فاسالك بالاسم الذى وضعته على السموات فانشقّت وعلى الارضين فانبسطت وعلى النجوم فانتشرت[٦٩]، وعلى الجبال فاستقرّت وأسالك بالاسم الذى جعلته عند محمّد وعند على وعندالحسن وعندالحسين وعند الائمة كلّهم صلوات الله عليهم أجمعين ان تصلّى على محمد وآل محمد وان تقضى لى يارب حاجتى وتُيَسِّر لى عسيرها وتكفيُنى مهمّها وتفتح لى قُفلها فان فعلت فلك الحمد وان لم تفعل فلك الحمد غير جائر فى حكمك ولامُتّهمٍ فى قضائك ولاحايف[٧٠] فى عدلك.

ثمّ تبسط خدّك الايمن على الارض، وتقول: اللهم إنّ يونس بن متّى عبدك ونبيّك دعاك فى بطن الحوت بدعائى هذا فاستجبت له وأنا ادعوك فاستجب لى بحق محمد وآل محمد عليك.

ثمّ تقول: الّلهم إنّى اسالك حسن الظن بك والصدق فى التوكل عليك وأعوذبك أن تبتلينى ببليّة تحملنى ضرورتها على ركوب معاصيك وأعوذبكَ أن أقول قولا التمس به سواك وأعوذبك أن تجعلنى عظة لغيرى وأعوذبك ان يكون احدٌ أسعد منى بما آتينى، وأعوذبك ان أتكلّف طلب مالم تقسم لى وماقسمت لى من قسم

---

(٦٩) فانتشرت خ ل.

(٧٠) الضابط فى بناءِ اسم الفاعل من الثلاثى الاجوف ابدال العين همزة ان كانت قد اعلت فى الفعل الماضى نحوقام فهوقائم وقال فهوقائل وسار فهو سائر وباع فهو بائع بالهمزة فى الجميع.

فاما إذا صحّت الواو أوالياء فى الفعل الماضى فانّها تصحّ فى اسم الفاعل أيضا، وذلك نحو عور فهو عاور وصيد فهو صايد وايس فهو آيس غير مهموزة جيعاً، وكذلك الحايف بغير الهمزة من الحيف: الجور والظلم ذكره صاحب الغريبين وغيره و قال صاحب المفتاح [اى السكاكى فى ص ١٨] فى القسم الاول من كتابه فى فصل هيآت المجرد من الافعال: وهذا اعنى التفرع على الفعل الثابت االقدم فى الاعلال هوالاصل عندى فى دفع ماله مدخل فى المنع عنه، كسكون ماقبل المعتل من يخاف واخواته [اللهم] الاّ اذا كان المانع امتناع ما قبل المعتل عن التحريك كالالف فى قاول وبايع وتقاولوا وتبايعوا فانه يحتاج فى دفعه الى تقوية الدّافع كنحو ماوجدت فى باب قاول وبايع اسمى فاعلين من قال وباع حتى اعلا فلزم اجتماع ألفين فعدل الى الهمزة وهى تحصيل الفرق بينها وبين عاور وصايد مثلاً اسمى فاعلين من عور و صيد وهذا المعنى قد يلتبس بمعنى التفرع فيعدّان شيئاً واحداً. فليتأمل» ــ ثم قال ــ وهذا فصل، كلام اصحابنا فيه مبسوط وسيجد الماهر فى هذا الفن ما اوردت. وبالله الحول وللمتقدّم الفضل.» [مفتاح العلوم/١٨] منه ره.

أو رزقتنى من رزقٍ فاتنى به فى يسرمنـك وعافيةٍ حلالاً طيّباً، وأعوذبك من كل شئٍ يزحزح بينى وبينك او يباعد بينى وبينك اويصرف بوجهك الكريم عنّى، وأعوذبك أن تَحُولَ خطيئتى وجرمى وظلمى واتّباعى هواى، واستعمال شهوتى دون مغفرتك ورضوانك وثوابك ونائلك وبركاتك ووعدك الحسن الجميل على نفسك ياجواد يا كريم.

اللهم إنى اتقرّب اليك بنبيّك وصفيك وحبيبك وامينك ورسولك وخيرتك من خلقك الذّابّ عن حريم المؤمنين القائم بحجّتك المطيع لامرك المبلّغ لرسالتك، الناصح لامّته حتى أتاه اليقين إمام الخير وقائد الخير وخاتم النبيّين وسيّد المرسلين وإمام المتقين وحجتك على العالمين الدّاعى إلى صراطك المستقيم الذى بَصرَّتَهُ سبيلك وأوضحت له حجّتك وبرهانك ومهّدت له أرضك وأَلْزمته حقّ معرفتك وعرجت به إلى سماواتك، فَصَلّى بجميع ملائكتك وغيّبته فى حجبك فنظر إلى نورك وراى آياتك وكان منك كقاب قوسين أو ادنى فَأَوْحَيْتَ إليه بما أوحيتَ، وناجيتَه بِما ناجَيْتَ وأنزلت عليه وحيك على لسان طاووس الملائكة الروح الامين رسولك ياربّ العالمين فاظهر الدين لاوليائك المتقين وادّى خلقك وفعل ما امرت به فى كتابك بقولك: «يا ايّها الرسول بلّغ ما انزل إليك من ربّك. وان لم تفعل فما بلغت رسالاته والله يعصمك من الناس»[٧١]

ففعل صلّى الله عليه وآله، وبلغ رسالاتك، وأَوْضَحَ حجّتك، فصلّ اللهم عليه أفضل ما صلّيت على أحد من خلقك أجمعين، واغفرلى وارحمنى وتجاوزعنّى، وارزقنى وتوفّنى على ملّته واحشرنى فى زمرته واجعلنى من جيرنه فى جنّتك إنّك جواد كريم.

اللهم وأتقرّب إليك بولايتك وخيرتك من خلقك ووصىّ نبيّك مولاىَ ومولى المؤمنين والمؤمنات وقسيم الجنة والنار وقائد الابرار وقاتل الكفرة الفجّار، ووارث الانبياء وسيّد الاوصياء والمؤدّى عن نبيّك والموفى بعهده والذائد[٧٢] عن حوضه كريم. المطيع لامرك عينك فى بلادك وحجّتك على عبادك زوج البتول سيّدة نساء العالمين

(٧١) سورة المائدة: ٦٧.

(٧٢) الذائد اى الدافع.

ووالد السّبطين الحسن والحسين، ريحانتي رسولك وشُنْفَي عرشك، وسيّدي شباب أهل الجنّة مغسّل جسد رسولك وحبيبك الطيّب الطاهر وملحده في قبره.

اللهم فبحقّه عليك وبحقّ مُحِبّيه من أهل السموات والارض اغفرلي ولوالدي واهلي وولدي وقرابتي وخاصّتي وعامّتي وجميع إخواني المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات وَسُقْ إليَّ رزقا واسعاً من عندك تَسُدُّ بِهِ فاقتي وتَلُمُّ به شَعْثِي وتغني به فقري ياخير المسؤولين وياخَير الرّازقين ارزقني خير الدنيا والاخرة يا قريب يا مجيب.

اللهم وأتقرّب إليك بالوليّ البارّ التقي الطيب الزكي الامام ابن الامام ابن السيد أبن السيّد الحسن بن علي، وأتقرّب إليك بالقتيل المسلوب قتيل كربلا الحسين بن علي، وأتقرّب اليك بسيد العابدين وقرّة عين الصالحين علي بن الحسين، وأتقرّب اليك بباقرالعالم صاحب الحكمة والبيان ووارث من كان قبله محمدبن علي، وأتقرّب إليك بالصادق الخَيِّر الفاضل جعفربن محمد، وأتقرّب إليك بالكريم الشهيد الهادي المولى موسى بن جعفر، وأتقرّب إليك بالشهيد الغريب الحَبيب المدفون بطوس علي بن موسى، وأتقرّب إليك بالزكيّ التقيّ محمدبن علي، وأتقرّب إليك بالطهر الطاهر النقيّ علي بن محمّد، وأتقرّب إليك بوليّك الحسن بن علي، وأتقرّب إليك بالبقيّة الباقي المقيم بين أوليائه الذي رضيته لنفسك الطيّب الطاهر الفاضل الخير نور الارض وعمادها ورجاء هذه الامة وسيّدها الآمر بالمعروف الناهي عن المنكر الناصح الامين المؤدي عن النبيين وخاتم الاوصياءِ النجباءِ الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين اللهم بهؤلاء أتوسل إليك وبهم أتقرّب إليك وبهم أقسم عليك فبحقّهم عليك إلاّ غَفَرت أوْرحمتني ورَزَقْتني رزقا واسعا تُغْنيني به عمّن سواك، يا عدّتي عند كربتي يا صاحبي عند شدّتي ياوليّي عند نعمتي يا عصمة الخائف المستجير يا رازق الطفل الصغير يا مغني البائس الفقير ويا مغيث الملهوف الضّرير ويامطلق المكبل الاسير ويا جابر العظم الكسير يا مخلّص المكروب المشجون[٧٣] اسألك أن تصلي على محمد وآل محمد وأن

---

(٧٣) الشجن بالتحريك: الحاجة حيث كانت، والجمع الشجون، وقد شجنتني الحاجة أي حبستني، والشجن: الحزن والجمع أشجان. كذا في الصحاح [٢١٤٣/٥] منه ره.

ترزقني رزقا واسعاتـلّم به شعثي وتجبربه فاقتي وتستر به عورتي و تُغني به فقري وتقضي به ديني وتُقـرّبه عيني يا خيرمن سئل ويا أوسع من جاد وأعطى ويا آرْءَف من ملك ويا أقرب من دُعِي ويا ارحم من استرحم اَدعُوك لهمّ لايفرّجه الاّ انت ولكرب لايكشفه غيرك ولِهَمّ لايُنَفِسُهُ سواك ولرغبةٍ لا تنال الامنك.

اللهم إنّي أسالك بحقّ من حَقُّكَ عليهم عظيم وبحقّ من حقّهم عليك عظيم أن تصلّي على محمد وآل محمد وأن ترزقني العمل بما علّمتني من معرفة حقّك وأن تبسط على ما حَظَرتَ من رزقك، يا قريب يا مجيب يا أرحم الراحمين.[٧٤]

ومن طريق المصباح[٧٥] ايضا بألفاظه: وروى أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام: قال: إذا كانت لك حاجة فصم الاربعاء والخميس والجمعة وصلّ ركعتين عند زوال الشمس تحت السماءِ، وقل: اللهم انى حللت بساحتك لمعرفتي بوحدانيّتك وأنّه لاقادر على خلقه غيرك وقد علمت أنّ كلّما تظاهرت نعمك عليّ اشتدّت فاقتي اليك وقد طرقني من مُهِمّ همّ كذا وكذا ما أنت أعلم به منّي وأنت بكشفه عالم غير معلّم واسع غير متكلف. فاسألك باسمك الذى وضعته على الجبال فُنسِفت وعلى السماءِ فانشقّت وعلى النجوم فانتشرت وعلى الارض فسطِحَت، وبالاسم الذى جعلته عند محمد صلواتك ورحمتك عليه وعلى آله عند علي و الحسن والحسين وعلي و محمد و جعفر وموسى و عليّ و محمد و علي والحسن والحجّة عليهم السلام أن تصلّي على محمد وآل محمد وأن تقضي لى حاجتي وتيسّرلى عسيرها وتفتح لى قفلها وتكفيني مُهِمَّها، فان فعلت فلك الحمد وإن لم تفعل فلك الحمد غير خائف[٧٦] في حلمك ولاَمُتَّهِمٍ في قضائك ولاحايف في عدلك.

وتقول: اللهم إنّ يونس بن متّى عبدك ورسولك دعاك في بطن الحوت فاستجبت له وفرّجت عنه فاستجب لى كما استجبت له وفرّج عنّي كما فرّجت عنه، ثمّ تضع خدّك الايمن على الارض، وتقول: يا حسن البلاء عندى يا كريم العفوعني

(٧٤) مصباح المتهجد ٢٨٧ ــ ٢٩٢.

(٧٥) صحيح السند نجيب الطريق.

(٧٦) غيرجائرخ ل.

يامن لاغنى لشئ عنه يا من لابدّ لشئ منه يا من مصيركلّ شئ اليه، يا من رزق كل شئ عليه، تولّني ولا تُولّني شرار خلقك وكما خلقتنى فلا تُضَيّعنى، ثمّ تضع خدّك الايسر على الارض، وتقول: الله الله ربّى لاأُشركُ به -عشرمرّات- وتعود إلى السجود وتقول: اللهم أنت لها ولكلّ عظيمة وأنّ لهذه الامور التى قد أحاطت بى واكتنفتنى فاكفنيها وخَلِّصْنى منها إنّك على كلّ شئ قدير.[٧٧]

ومن طريق المصباح أيضا بروايةٍ أُخرى الدُعاء بعد الصلاة بهذه الالفاظ: اللهم انّى حللتُ بساحتك لمعرفتى بوحدانيّتك وصمدا نيّتك وأنّه لايقدرعلى قضاء حاجتى غيرك ، وقد علمت ياربّ انه كلما تظاهرت نعمتك علىّ اشتدّت فاقتى اليك وقدطرقنى هَمٌّ كذا وكذا[٧٨] وانت تكشُفه وأنت عالم غيرمعلم وواسع غيرمتكلّف فاسالك باسمك الذى وضعته على الجبال فاستقرّت ووضعته على السماء فارتفعت، وأسالك بالحق الذى جعلته عند محمد وآل محمد وعند الائمة: على والحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن والحجّة عليهم السلام أن تصلّى على محمد واهل بيته وان تقضى حاجتى وتيسّر عسيرها وأن تكفينى مُهمّاتِها، فان فعلت فلك الحمد وان لم تفعل فلك الحمد غيرجائر فى حكمك وغيرمتّهم فى قضائك ولاحايف فى عدلك». [٧٩]

وعلى هذا السبيل قياس الامر فى الدّعاء المجرّب المروى عن مولانا الصادق عليه السلام لقضاء الدين ولدفاع الظالم. رواه الاصحاب بطرقهم.

واورده العلامة فى منهاج الصلاح: جاء رجل الى الصادق عليه السلام، فقال: يا سيدى أشكواليك ديناً كربنى وسلطانا ركبنى وغشمنى فاريدان تعلّمنى دعاءً أغنم فيه غنيمة اقضى بها دينى واكفى بها ظلم السلطان، فقال عليه السلام: إذا جنّك الليل فصلّ ركعتين تقرء فى الاول الحمد وآية الكرسى وفى الثانية الحمد وآخر الحشر -وهى لوانزلنا الى آخر السورة- ثمّ خذ المصحف وضعه على رأسك وقل: بحقّ هذا

---

(٧٧) مصباح المتهجد. ص ٢٩٩

(٧٨) الواو حالية.

(٧٩) مصباح المتهجد. ص ٢٩٤

القرآن ويحقّ من مدحته فيه و بحقك عليهم السلام فلا احد أعرف بحقّك منك ثمّ قل: يا الله ــ عشراً ــ ثمّ قل: يا محمد ــ عشراً ــ ثمّ قال: يا على ــ عشراً ــ ثم قل: يا فاطمة، ثم تنادى باقى الائمة كلّ واحد عشراً، ثمّ سل حاجتك، قال فمضى الرجل ثم عاد بعد مدّة يسيرةٍ وقد قضى دينه وصلح له سلطانه»[٨٠]

فنداداتهم عليهم السلام والتوسّل باسمائهم فى هذا الدعاء وفى كلّ دعاء على قياس المناداة والتّسمية فى دعاء الوسائل العظيم[٨١] المرتبة السريع الاستجابة وعلى قياس ما فى الدعاء المعروف بدعاء السارای.

وقدأورده السيّد الورع البارع العابد الزاهد، عمدة آل الرسول جمال العارفين أبوالقاسم رضى الملّة والدين على بن طاووس رضى الله عنه و أرضاه فى كتابه مُهج الدعوات باسناده و ذكر أنّه وجده بخط الرضى الموسوى رضى الله تعالى عنه[٨٢] وهو دعاء منيع القدر رحيب الصدر طويل الباع كبير الصاع.

وفيه: هذا مقام مَن باء بخطيئته وتاب وأناب إلى ربّه وتوجّه بوجهه إلى الذى فطر السماوات والارض عالم الغيب والشهادة على ملّة ابراهيم ومنهاجه وعلى دين محمد و شريعته و على ولاية على وإمامته وعلى نهج الاوصياء والاولياء المختارين من ذريّتهما المخصوصين بالامامة والطهارة والوصاية والحكمة والتسمية بالسبطين الحسن والحسين

---

(٨٠) منهاج الصلاح. ص

(٨١)

(٨٢) قوله: «بخط الرضى الموسوى» السيّد الرّضى فى أقاويل متأخّرى الاصحاب واطلاقاتهم وطرقهم ورواياتهم مشترك بين الرضيّين الثلاثة النجباء الاجلاّء الكبراء العظماء الموسوى والحسينى والحسنى رفع الله تعالى درجاتهم.

فالاول: هوالسيّد النقيب الامام المعظم جامع نهج البلاغة المكرم اخوالسيد امام المرتضى علم الهدى ذوالمَجْدَيْن رضى الدين ابوالحسن محمدبن على بن الحسين بن موسى بن محمدبن موسى بن ابراهيم بن مولانا المعصوم موسى بن جعفربن محمدبن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام. رضى الله تعالى عنه وارضاه. والثانى: السيد السعيد النقيب الامام الفقيه المحدّث صاحب الحكاية المعروفة والكرامة المأثورة فى دعاء العبرات رضى الدين محمدبن محمدبن محمد الحسينى القاضى الآوى قدس الله تعالى روحه.

والثالث: السيد الامام رضى الدين على بن موسى بن طاووس الحسنى اعلى الله تعالى منزلته، منه ره.

سيّدى شباب اهل الجنة أجمعين وبعلى بن الحسين سيد العابدين وبمحمد بن على باقر علم الاولين وبجعفر بن محمد الصادق عن ربّ العالمين وبموسى بن جعفر العبد الصالح [الامين] من الصالحين وبعلى بن موسى الرضا من المرضيّين وبمحمدبن على التقى من المتّقين وبعلى بن محمد الطاهر من المطهرين وبالحسن بن على الهادى من المهديين و بابن الحسن المبارك من المباركين على سنتّهم وسبيلهم.»[۸۳] الى آخر الدعاء[۸۴]

وعلى قياس ما فى دعاء رواه أبوحمزة الثمالى عن مولانا السجّاد سيّد العابدين والسجادين عليه السلام، وذكر أنّه قد قرأه على يدابنه وقد انكسرت كسراً قبيحاً فاستوى الكسرمن غير حاجة إلى المُجبّر.

وأورده الرضى الحسنى[۸۵] فى مهج الدعوات[۸۶].

وعلى قياس ما فى دعاء العهد الذى رواه الصدوقان بالاسناد عن مولانا ابى جعفر الباقر عليه السلام، ورواه الرضى الحسنى وأورده باسناده فى مهجه:[۸۷]

فهذه جملة صالحة قد اظفرناك بها فى نصابٍ تام من القول، القيناه عليك لنثبّت به فؤادك ، فايّاك وان يزلقَ قلبُك ويُقلِق سِرّك من بعد ماقد ثبّتناك ، وإيّاك وأن يفوتك استذكارما قد قاله العقلاء: تعثّر برجلك خير من أن تعثّر بلسانك وتعثّر بلسانك خير من أن تعثّر بقلبك . واعلمن أنّ زلقَ القلب وقلق السِّر حريم التعرّب بعد الهجرة المستعاذ منه المعدود من موبقات الكبائر فى طرقنا[۸۸] وفى طرق العامة.

---

(۸۳) على سنتهم وسبلهم خ ل.

(٨٤) مهج الدعوات ۳۲۸.

(۸۵) قوله الرضى الحسنى، قديقال لهولاخيه ولابن اخيه ولكل واحد من آل الطاووس:الحسنى والحسينى من جهة انّ جدّهم سليمان بن داوودبن الحسن المثنى حسنى الاب حسينى الامّ، وذلك أن داوود بن الحسن أخا مولانا ابى عبدالله جعفر الصادق عليه السلام من الرضاعة، وهو الذى علّم الصادق امّه الدعاء المعروف بدعاء ام داوود لخلاص داوود من حبس المنصور الدّوانقى. قد تزوج ام كلثوم بنت زين العابدين وسيدالسّاجدين على بن الحسين عليهما السلام فولدت له سليمان بن داوود بن الحسن بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهما السلام جدّ محمد الطاووس ابى بنى طاووس. منه ره.

(٨٦) مهج الدعوات. ص ١٦٥

(۸۷) مهج الدعوات. ص ٣٣٤

(۸۸) قوله: فى طرقنا الخ، ومن تلك الطرق ما لرئيس المحدّثين ابى جعفر الكلينى رضى الله تعالى عنه ←

«شكٌ واماطةٌ»

ولعلّك تقول: روى رئيس المحدّثين أبو جعفر الكليني رضى الله تعالى عنه توقيعاً فيه إشعار بانّ المنع عن الاسم للخوف والتقيّة. فقال فى كتابه الكافى: على بن محمّد، عن أبى عبدالله الصالحى [89] قال: سألنى أصحابنا بعد مضىّ أبى محمد عليه السلام أن أسأل عن الاسم والمكان، فخرج الجواب: إن دَلَلْتهم على الاسم

←

فى كتابه الكافى [اصول الكافى:ج۲/۹ ــ ۲۷۸، ط بيروت] بسند حسن كاديكون من حقّه أن يعدّ صحيحا، ومن أصحّ الصحاح، وهو على بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن عبدالرحمان الحجاج عن عبيدبن زرارة قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن الكبائر، فقال: هنّ فى كتاب على عليه الصلاة السلام سبع: الكفر بالله، وقتل النفس، وعقوق الوالدين، واكل الربوا بعد البيّنة، واكل مال اليتيم ظلماً، والفرار من الزّحف، والتعرّب بعد الهجرة، قال قلت: فهذا اكبر المعاصى؟ قال: نعم، قلت فاكل درهم من مال اليتيم ظلماً اكبرام ترك الصلاة؟ قلت فما عددت ترك الصلاة فى الكبائر؟ قال: اىّ شئ اوّل ما قلت لك؟ قال قلت: الكفر، قال: فانّ تارك الصلاة كافر». يعنى من غير علّة، قوله: «يعنى» من كلام المصنف قلت التعرب بعدالهجرة بالعين المهملة والراء، قال ابن الاثير في النهاية [ج ۳/۳ ــ ۲۰۲] وفى الحديث ثلاثة من الكبائر: منها التعرب بعد الهجرة، وهو ان يعود الى البادية ويقيم مع الاعراب بعد ان كان مُهاجراً، وكان من رجع بعد الهجرة الى موضعه من غير عُذر يعدّونه كالمرتدّ. ومن هناك ما جعل المهاجر ضدّ الاعرابى، والاعراب: ساكنوا البادية من العرب الذين لايقيمون فى الامصار ولايدخلونها الا لحاجةٍ، والعرب: اسم لهذا الجيل المعروف من الناس ولاواحد له من لفظه. وسواء أقام بالبادية اَوْ المدن. والنسب اليها: اعرابى وعربى.

وفى حديث سطيح «يعودُ خيلاً عِراباً» اى عربية منسوبة الى العرب: فرّقوابين الخيل والناس، فقالوا: فى الناس: عرب واعراب، وفى الخيل عراب».

وقال المطرزى فى المغرب [ج ۳۵/۲] «العربى واحدالعرب، وهم الذين استوطنوا المدن والقرى العربيّة، والاعراب: اهل البدو واختلف فى نسبتهم فالاصح انّهم نُسبوا الى عَرَبة بفتحتين. وهى من تهامة؛ لان اباهم اسماعيل عليه السلام نشأبها ويقال فَرَس عربىّ، وخيل عِراب فرّقوا فى الجمع بين الاناسى والبهائم. وفى الحديث «لا تعرّب بعد الهجرة» اى لارجوع الى البدء وان يصير اعرابيا وذلك انه كان ردّةً فى ذلك الزمان فنهى عنه».

هذا كلامهما. وفسرّه الاصحاب بالالتحاق ببلاد الكفر والاقامة بها بعد المهاجرة عنها الى بلاد الاسلام. وبالجملة هوكناية عن الزّيغ والحيود عن الحق والالتحاق باهل الضلال بعد الهداية واما التغرب بعدالهجرة بالغين المعجمة فتصحيف ومن بدع التصاحيف منه ره.

(۸۹) ابو عبدالله الصالحى هو محمدبن صالح بن محمد الهمدانى الدهقان الوكيل من اصحاب مولانا العسكرى عليه السلام و وكلائه ممدوح جليل القدر. منه ره.

أذاعوه و إن عرفوا المكان دلّوا عليه». [٩٠]

وكذلك حكى عن أبي عمر وعثمان بن سعيد العمرى قولا يظهر منه ذلك، فقال في باب تسمية من رآه عليه السلام: محمدبن عبدالله ومحمدبن يحيى جميعا، عن عبدالله بن جعفر الحميرى. قال: اجتمعت أنا والشيخ أبوعمر ورحمه الله عند أحمدبن اسحاق فغمزني أحمدبن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له: يا ابا عمرو انّى أُريد أن أسألك عن شيء، وما أنا بشاكّ فيما أُريد أن أسألك عنه. فانّ اعتقادى وديني أنّ الارض لاتخلو من حجّة إلاّ إذا كان قبل القيامة باربعين يوما، فاذا كان رُفعت الحجّة وأُغلق باب التوبة، فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أوكسبت في إيمانها خيرا، فاولئك أشرار من خلق الله عزّوجل، وهم الذين تقوم عليهم القيامة، ولكنّي أحببت أن أزداد يقينا، وانّ ابراهيم (ع) سأل ربّه عزّوجلّ أن يريه كيف يحيى الموتى «قال: أَوَلَمْ تؤمن، قال: بلىٰ ولكن ليطمئنّ قلبي» [٩١] وقد اخبرني أبوعلي أحمدبن إسحاق عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته مَنْ أُعامِل وعمّن آخذو قول من أقبل؟ فقال له: العمرى ثقتي فما أدّى إليك عنّى فعنّى يؤدّي، وما قال لك عنّى فعنّى يقول، فاسمع له وأطِعْ، فانّه الثّقة المامون. وأخبرني أبوعلي انه سأل أبامحمد عليه السلام عن مثل ذلك. فقال له: العمرى وابنه ثقتان، فما أدّيا إليك عنّى فعنّى يؤدّيان، وما قالا لك عنّى فعنّى يقولان، فاسمع لهما وأطعهما فانّهما الثقتان المأمونان فهذا قول إمامين قد مضيافيك.

قال: فخرّ أبوعمر وساجدا وبكى ثمّ قال: سل حاجتك فقلت له: أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد عليه السلام؟ فقال: اى والله ورقبته مثل ذا–وأومأبيده – فقلت له: فبقيت واحدة فقال لي: هات، قلت: فالاسم؟ قال: محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلك، ولاأقول هذا من عندى، فليس لي أن أُحلّل ولاأُحرّم، ولكن عنه عليه السلام، فان الامر عندالسلطان، إنّ أبا محمدعليه السلام مضىٰ ولم يخلف ولداً وقسم ميراثه وأخذه من لاحق له فيه وهو ذا [٩٢] عياله يجولون [٩٣] ليس احد يجسر أن

(٩٠) الكافي ٣٣٣/١.

(٩١) البقرة: ٢٦٠.

(٩٢) هو ذا بفتح الهاءِ وتسكين الواو كلمة مفردة تستعمل للتأكيد والاستمرار وللتحقيق ومرادفته في ←

يتعرّف اليهم اوينيلهم شيئاً، وإذا وقع الاسم وقع المطلب، فاتقوا الله وامسكوا عن ذلك».

قال الكليني رحمه الله: وحدّثني شيخ من أصحابنا ــ ذهب عنّي اسمه ــ إنّ أبا عمرو سأل عن أحمدبن إسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا.[٩٤]

فنقول لك أمّا حديث التوقيع فليس منطوقه من التعرض لتحريم التسمية أوْ إباحتها فى شيء،بل إنّما مدلوله النهى عن دلالتهم على الاسم وتعريفهم ايّاه بايّ نحو كان ولو بالكتابة أوبالكناية لانهم لم يكونوا بحيث إذا أحاطوا بالاسم عِلماً اكَنُّوه فى صدورهم وضمائرهم على ما هوسبيل المذهب فى زمان الغيبة بل إنّهم كانوا إذا عرفوه أعلنوه وأذاعوه، وذلك غير سائغ مادامت الغيبة على ما قد وردت به النصوص وتواترت به الاحاديث وليس المراد بالمكان الذى كان أبوعبدالله الصالحى يُسال أنْ يَسْأل عنه، فخرج الجواب: إنهم ان عرفوه دلّوا عليه، هومكانه الذى يكون عليه السلام فيه فى زَمَن الغيبة. فمن المستبين انّه عليه السلام حين الغيبة لايكون فى مكان يظفر به القاصدون ويهتدى اليه الطالبون ويخاف عليه هناك من شرّ الصادر والوارد ولم يكن ابوعبدالله الصالحى من يخفى عليه ذلك، بل انما المراد به **المكان** الذى كان قد وقعت فيه الغيبة، ويختلف اليه السّفراء و تخرج منه التوقيعات وهناك بقيّة من عيال الماضى ابى محمّد عليه السلام وأصحابه وخرج الجواب بنهى أبى عبدالله بن صالح عن إيقاف السائلين على المكان وإعلامهم بالامر لانّهم لم يكونوا اذا عرفوا ذلك اَجَنُّوه[٩٥] فى افئدتهم و سرائرهم، بل إنهم كانوا اذا علموه اَفشَوْهُ فكان يبلغ الخبر إلى السلطان فيبالغ فى التجسّس والتحسّس وتستضربذلك بقيّة عيال الماضى عليه السلام وأصحابه، فهذا النهى عن **الاسم** والمكان متعلق بالاستعلام والاعلام مطلقا، سواء كان بالتصريح او بالتعريض وسواء كان بالتنطّق أو بالكتبة بالقياس

لغة الفرس: «همى» وهى مستعملة فى الاشعار بلغاتهم كثيراً. منه ره.

(٩٣) جال يجول جولا وجولاءاً وكذلك انجال واجتال، والاجالة: الادارة التجوال: التطواف. الصحاح[١٦٦٤/٤].

(٩٤) الكافى ٣٢٩/١ ــ ٣٣٠.

(٩٥) اجننته إذا واريته، وأجننت الشيئ فى صدرى اكننته. الصحاح[٢٠٩٣/٥].

إلى طائفة بخصوصها ووقت بخصوصه. وذلك أمر آخر وراءما نطقت به الرّوايات من ذكره عليه السلام بالنسب واللقب أو بالكناية عن الاسم و الكنية لابالتصريح بصريح الاسم والكنية إلى زمان الظهور وأوان الفرج وعصر العدل وعهد الدولة.

وأمّا قول أبي عمرو العمرى رحمه الله تعالى و رضى عنه، فصريح منطوقه ردع اصحابه عن ذكر القائم عليه السلام باسمه النسبي الواردفى الاخبارذكره عليه السلام به مادامت الغيبة، وهو ابن الحسن بن على عليهما السلام أو مايجرى مجراه، سواء كان بالتصريح أو بالكناية باللفظ او بالكتابة وعدّ ذلك تسمية على وفق مافي دعاءٍ في «مهج الدعوات» قد نقلناه، وقال: إنّ الامر عند السلطان، أنّ أبا محمدعليه السلام مضى ولم يخلّف ولداً وقُسِمَ ميراثه وأخذه من لاحقّ له فيه وعياله هَوْذا يجولون لايجسر أحد أنْ يتعرّف اليهم وينيلهم معروفا، فاذا وقع الاسم أى قيل ابن الحسن أو ابن أبى محمد عليه السلام اوالخلف أوالخلف الصالح أو الحجّة من آل محمد عليه السلام أو ما جرى مجرى ذلك وقع الطلب من السلطان والمشاقاة والمعاناة منه على عيال الماضى أبى محمد عليه السلام بالمقاساة والتعنية[٩٦] فاتقوا الله وأمسكوا عن ذلك.

والصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه أيضا قد حكى مثل ذلك عنه فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة، فقال فى باب ذكر من شاهد القائم عليه السلام ورآه وكلّمه، وهو الباب السابع والاربعون[٩٧] حدثنا[٩٨] ابى ومحمدبن الحسن رضى الله عنهما قالا: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميرى قال: كنت مع احمد بن اسحاق عندالعمرىّ فقلت للعمري: انى اسألك عن مسألة كما قال الله عزّوجلّ فى قصّة ابراهيم «أولم تؤمن قال بلىٰ ولكن ليطمئنّ قلبى» هل رأيت صاحبى؟ فقال نعم وله عنق مثل ذى ــ وأومأ بيده جميعاً الى عنقه ــ، قال: قلت: فالاسم؟ قال: اياك ان

---

(٩٦) المشاقاة: المعاناة والممارسة. الصحاح ٦/٢٣٩٤.

المعاناة: المقاساة. الصحاح ٦/٢٤٤١.

التعنية: الحبس والاسر؛ والعانى: الاسير. يقال: عنى فيهم فلان أسيرا أى اقام فيهم على اساره واحتبس، وعنّاه غيره: حبسه واسره. منه ره.

(٩٧) فى المطبوع هو الباب السابع والاربعون.

(٩٨) [هذا السند] صحيح نجيب جداً.منه.

تبحث عن هذا فانّ عندالقوم ان هذا النسل قد انقطع». [٩٩]

وبالجملة فهذا شيىء آخروراء المسألة التى نحن فى سبيلها، و قد وردت فيها النصوص والاخبار على انك إن **كنت** قد تحققت علم الاصول كان لك سبيل آخر مستبين من القول، وهو أنّ اختصاص علة الحكم ببعض أفراد الموضوع ليس ممّا يوجب تخصيص الحكم بذلك الفرد بل إنّ تعميم الحكم المعلّل بعلّة بالنسبة إلى افراد الموضوع على العموم يكفى فيه وجود العلّة فى بعض الافراد ولايتخصص الحكم بذلك اللهم الا ان يرد نصّ آخر يخصص الحكم بذلك الفرد الموجودة فيه العلة بخصوصه لاغير، ومالم يرد نصّ كذلك مخصص يحمل ذلك الحكم على الجنس اوالنوع بالعموم.

وذلك كما حكم التحريم على الخمر فانه معلل بالاسكار، والاسكار انّما هو فى قدر يعتدّبه والحكم يعم جميع الافراد والاقدار ويستوعب الكثير والقليل والخالص والممزوج بشىء مطلقا. [١٠٠]

وبذلك يسقط وهم من يتوهم ان قول النبى صلى الله عليه وآله: العين: وكآء السّه فمن نام فليتوضأ». وفى رواية: العينان وكاءُ السّت فاذا نامت العينان أُسْتُطْلِقَ الوكاء» يؤذن بان النوم ليس بحسب نفسه ناقضاً للوضوء بل انما بحسب ما أنه مَظِنّة الناقض **لاستطلاق** الوكاء، ولذلك ذهب العامّة على ان النوم قاعداً وخصوصاً على بعض أوضاع القعود ليس بناقض. وقد بسطنا تحقيق ذلك فى كتاب عيون المسائل. [١٠١]

وايضا هناك سبيل آخر للقول مستبين أيضا، وهو انّ الفرد لايعارض الطبيعة بل يحققها، والمقيّد لايعارض المطلق بل يحققه. وربما يكون الحكم المستوعب للطبيعة فى بعض الافراد بخصوصه آكد، وذلك لايرفع استيعاب الحكم عن الطبيعة إلاّ أن يكون هناك ما يعارض استيعاب الحكم ويدافعه لتعارض المدارك وتدافعها

---

(٩٩) كمال الدين ٢/٤٤٢ ــ ٤٤١.

(١٠٠) قوله مطلقا، رد على العامة حيث زعمواحلّ الخمر الممزوج بشيئ مزجا استهلا كياً لعدم إطلاق الاسم. منه ره.

(١٠١) عيون المسائل ص ٦٧ و راجع المجازات النبوية للسيد الرضى ره ص٢٧٧-٢٧٨.

فيخصّص الحكم بذلك الفرد الخاص بخصوصه توفيقا بين المدارك وجمعاً بين الادلة، فامّا إذا لم توجد ادلة متدافعة فلايسوغ لاحد تخصيص الحكم أصلا، مثلاً إذا قال الشارع: لا تصلّ فى مكانٍ مغصوبٍ ثم قال: لا تصل فى مكان غُصِبَ عن يتيم، فهذا القول الاخير لايكون مخصّصاً للحكم بالمكان المغصوب عن اليتيم، بل يكون حكم النهى بذلك فيه آكد وأغلظ ولايسوغ لنا تخصيص النهى ما لم يثبت لدينا قول آخر من الشارع يدافعه، كأن يقول مثلاً صلّ فى المكان المغصوب أوْلا باس بالصلاة فى المكان المغصوب اَوْ شيئا ممّا فى معناه.

ولا يتوهمنّ ذو وهم أنّ الادلّة فى مسألتنا التى نحن بسبيلها متعارضة إذا الاصل جواز تسميته عليه السلام بذكر صريح الاسم على التصريح كما تسمية غيره من الائمة عليهم السلام فيسوغ لنا تخصيص النصوص الناطقة بالنهى؛ لأنّ الاصل لاحكم له بعد ورود النصّ، وهو أضعف الادلّة، وليس فى قوّته أن يعارض نصّا بل إنما منتهى مُنّته[١٠٢] وقصاراها أن يؤيّد بعض النصوص المتدافعة ويرجّح بعض الادلّة المتعارضة، وفى مسألتنا هذه نصوص ناصّة على التحريم عامة الحكم مستوعبة النهى مقرونة بادوات العموم والاستيعاب مؤكدّة بتعيين مايقال فى ذكره عليه السلام عوضا عن صريح الاسم والكنية وبدلاً عنها غير معارضة بما يدافعها من الادلّة أصلا، فاذن لامساغ للتخصيص ولامحيص عن الامتثال.

تكملة

هنالك أخبار جَمَّةٌ قضيّتها أنّ غيبتهُ عليه السلام من الاسرار المختفية علّتها المستورة حكمتها، كانّا قد أوردنا شيئاً منها؛ فلنورد الآن طَرَفا مستطرفا.[١٠٣]

روى رئيس المحدّثين رضى الله تعالى عنه: فى باب فى الغيبة من كتاب الحجّة من كتابه الكافى بسنده[١٠٤] المعوّل عليه، فقال علىّ بن محمّد، عن الحسن بن

---

(١٠٢) المنّة بالضمّ القوة. الصحاح[٢٢٠٧/٦].منه ره.

(١٠٣) قال فى الصحاح [١٣٩٤/٤]: استطرفه أى عدّه طريفا، واستطرفت الشيئ: استحدثته. والمراد بالمستطرف هنا المنتخب المختار المسترى•استريت الناس والغنم أى اخترتهُم.منه ره.

(١٠٤) حسن ممدوح نجيب جداً بل صحيح عال معوّل عليه.منه ره.

عيسى بن محمدبن على بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن على بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: اذا فُقِد الخامس من ولد السابع فالله الله فى أديانكم لا يزيلكم عنها أحد، يا بنىّ إنّه لابد لصاحب هذا الامر من غيبة حتّى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به، إنّما هى محنة من الله عزّوجلّ امتحن بها خلقه، لو علم آباؤكم وأجدادكم ديناً أصحّ من هذا لا تبعوه، قال: فقلت: يا سيّدى من الخامس من وُلد السابع؟ فقال: يا بنىّ عقولكم تصغر، عن هذا، وأحلامكم[١٠٥] تضيق عن حَمله، ولكن إن تعيشوا فسوف تدر كونه».[١٠٦]

ورواه بعينه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه بسنده[١٠٧] الحسن الممدوح المعتبر. فقال فى الباب الرابع والثلاثين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب ماروى عن ابى الحسن موسى بن جعفر عليه السلام فى النصّ على القائم عليه السلام، وانه الثانى عشر:

حدّثنا أبى، ومحمدبن الحسن رضى الله عنهما قالا: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن الحسن بن عيسى بن محمدبن على بن جعفر[١٠٨]، عن أبيه، عن جدّه محمدبن على، عن على بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فى أديانكم لايزيلنّكم أحد عنها، ياأخى إنه لابدّ لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به، إنّما هى محنة من الله عزّوجلّ امتحن الله بها خلقه، ولو علم آباؤكم واجدادكم ديناً أصحّ من هذا لا تّبعوه

---

(١٠٥) الاحلام: العقول والالباب، واحدها حلم بالكسر. منه ره.

(١٠٦) الكافى ٣٣٦/١.

(١٠٧) حسن نجيب بل صحيح حصيف عال.

(١٠٨) محمدبن على بن جعفر ذكره شيخنا الطوسى فى كتاب الرجال [ص ٣٨٦] فى اصحاب مولانا ابى الحسن على بن موسى الرضا عليهما السلام، وهو غير مذكور فى كتاب شيخنا النجاشى ولا فى خلاصة شيخنا العلامة ولا فى كتاب الشيخ الفاضل تقى الدين الحسن بن داوود. وعيسى بن محمد والحسن بن عيسى لم يذكرهما شيخنا الطوسى ولاشيخنا النجاشى ولا شيخنا العلامة ولا الشيخ ابن داوود. ولكنّا قد حقّقنا من طبقات الطرق والاسانيد ومن كتاب الانساب ومن غيرها انّهم فقهاء محدّثون عابدون زاهدون، والله سبحانه اعلم. منه

فقلت: ياسيدى مَن الخامس من وُلد السابع؟ فقال: يابنى عقولكم تصغر عن هذا وأحلامكم تضيق عن حمله، ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه»[١٠٩]

وروى الصدوق رضوان الله تعالى عليه، فى الباب الثامن والاربعين[١١٠] من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب علّة الغيبة: بسنده الحسن الممدوح و كاديكون صحيحا. فقال: حدّثنا عبدالواحد بن محمدبن عبدوس العطار رحمه الله قال: حدّثنى على بن محمدبن قتيبة النيسابورى قال: حدّثنى احمدبن عبدالله بن جعفر المدائنى، عن عبدالله بن الفضل الهاشمى قال: سمعت الصادق جعفربن محمد عليهما السلام يقول: إنّ لصاحب هذا الامر غيبة لابدّ منها يرتاب فيها كل مبطل، فقلت له: ولم جعلت فداك؟ قال: لأمر لم يؤذن لنا فى كشفه إلاّ بعد ظهوره، كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما أتاه[١١١] الخضر عليه السلام من خرق السفينة، وقتل الغلام، وإقامة الجدار لموسى عليه السلام إلى وقت افتراقهما. يا ابن الفضل: إنّ هذا الامر أمر من أمر الله وسرّمن سرّ الله وغيب من غيب الله، ومتى علمنا أنّه عزّوجلّ حكيم صدّقنا بانّ أفعاله كلّها حكمة وان كان وجهها غير منكشف»[١١٢]

وروى رضوان الله تعالى عليه فى هذا الباب، بسنده القوى الموثق لمكان الحسن بن محمدبن سماعة الصيرفى وحنان بن سدير. فقال: حدثنا المظفربن جعفربن المظفر العلوى رضى الله عنه، قال: حدثنا جعفربن محمدبن مسعود و حيدربن محمد السمرقندى جميعاً قالا:[١١٣] حدثنا محمدبن مسعود قال: حدثنا جبرئيل بن احمد، عن موسى بن جعفر البغدادي قال: حدثنى الحسن بن محمدالصيرفى، عن حنان بن سدير عن أبيه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إنّ للقائم منّا غيبة يطول

---

(١٠٩) كمال الدين ٣٦٠/٢.

(١١٠) فى المطبوع فى الباب الرابع والاربعين.

(١١١) اتاه خ ل. اتاه اى اتى به قال الجوهرى فى الصحاح [٢٢٦١/٦] الاتيان المجيئ، وقد أتيته أتياً «وانه كان وعده مأتياً» [مريم٦١] اى آتيا، وتقول اتيت الامر من مأتاته. وآتاه اى أعطاه، وآتاه ايضا اى اتى به، ومنه «آتنا غداءنا» [الكهف٦٢] اى ائتنابه. منه ره.

(١١٢) كمال الدين ٤٨٢/٢ ــ ٤٨١.

(١١٣) قالوا خ ل.

أمدها، فقلت لـه: يا ابن رسول الله ولم ذلـك ؟ قال: لانّ الله عزّوجلّ أبى ان لاتجرى فيـه[١١٤] سنن الانبيـاء عليهـم السلام فى غيـباتهـم، وانّه لابّد يـا سديـر من استـيفاءمدد غيـباتهـم، قال الله تبـارك وتعـالى: «لتـركبن طبقـاً عن طـبق»[١١٥] اى سنن من كان قبلكم». [١١٦]

وفى هذا الباب أيضا بطريقه القوى الموثـق من جهة أحمد بن محمد الهمدانى قال حدّثنا أحمدبن محمدالهمدانى[١١٧] قال: حدّثنا على بـن الحسن بن على بن فضال، عن أبيه، عن أبى الحسن على بـن موسى الرضا عـليهما السلام انه قال: كانّـى بالشيعة عند فقدهم الرابع من ولـدى يجولون جولان النعم يطـلبون المرعى فلايجدونـه، قلت له: ولم ذلك يا ابن رسول الله؟ قـال: لانّ إمامهم يغـيب عنهم فقلت: ولِمَ؟ قال كيلا تكون لاحد فى عنقه بيعة إذا قام بالسيف». [١١٨]

وفى هذا الباب ايضـا بسنده الصـحيح[١١٩]، حدثـنا أبى رحمه الله قـال: حدثنا سعـدبن عبـدالله، عن يـعقوب بـن يزيـد و الحسن بن ظريـف جميعاً، عـن محمدبن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن ابى عبدالله عليه السلام قال: يقوم القائم وليس لاحد فى عنقه بيعة» [١٢٠]

وفيه من غير طريق واحد بسنده عن ابن ابى عمير، عن سعيد بن غزوان، عن

---

(١١٤) ابى الا ان يجرى فيه. خ ل.

(١١٥) سورة الانشقاق: ١٩.

(١١٦) كمال الدين ٢/٤٨٠ ــ ٤٨١.

(١١٧) هو احمدبـن محمدبـن سعيد بـن عبدالرحمن بن زياد بـن عبدالله بن زيـاد بن عجـلان، مولى عـبدالرحمن بن سعيـد بـن قيس الهمدانى بتسكين الميم واهمـال الـدال السبيعى الـكوفى المكنى بأبى العباس المعروف بابـن عقدة الحـافظ، امره فى الجلالة والـثقة والحفظ اعظم من ان يذكـر الا انه كان زيـديا جاروديا وعلى ذلك مات بالـكوفة سنة ثلاث وثلا ثين وثـلا ثمائـة. قال الشيخ فى كتاب الرجـال [ص ٤٤٢] سمعت جماعة يحكون عنه انـه قال: احفظ مائة وعشرين الف حديث باسانيدها واذاكر بثلا ثمائة الف حديث. روى عنه التلعكبرى من شيوخنا وغيره. منه ره.

(١١٨) كمال الدين ٢/٤٨٠.

(١١٩) صحيح معول عليه عال الاسناد جداً.

(١٢٠) كمال الدين ٢/٤٨٠.

ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام وعن ابن ابی عمیر، عن جمیل بن صالح، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: صاحب هذا الامر تغیب ولادته عن الخلق کیلا تکون لاحد فی عنقه بیعةٌ إذا خرج ویصلح الله عزّوجل امره فی لیلة وقال: یبعث القائم ولیس فی عنقه بیعة لاحد. وقال صاحب هذا الامر تعمی ولادته علی الخلق کیلایکون لاحد فی عنقه بیعة إذا خرج».[١٢١]

وروی رضی الله تعالی عنه فی الباب الثالث والثلاثین بسنده عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان سنن الأنبیاء علیهم السلام بما وقع علیهم من الغیبات جاریة فی القائم منّا اهل البیت حذو النعل بالنعل والقذّة بالقذّة.[١٢٢] فقال ابوبصیر: یا ابن رسول الله من القائم منکم اهل البیت؟ فقال: یا ابابصیر هو الخامس من ولد ابنی موسی، ذلك ابن سیّدة الاماء، یغیب غیبة یرتاب فیها المبطلون، ثم یظهره الله عزّوجلّ فیفتح علی یده مشارق الارض ومغاربها، وینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلّی خلفه و تشرق الارض بنور ربّها ولا تبقی فی الارض بقعة عبد فیها غیرالله عزّوجلّ الا عُبدالله فیها، ویکون الدین کلّه لله ولوکره المشرکون»[١٢٣]

وفیه ایضا بسنده الحسن بل الصحیح[١٢٤] حدّثنا أبی رحمه الله قال: حدّثنا علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن محمدبن الفضل، عن أبیه، عن منصور قال: قال ابوعبدالله علیه السلام: یا منصور إنّ هذا الامر لایاتیکم إلاّ بعد یأس لاوالله حتّی تمیّزوا، لاوالله حتی تمحّصوا، لاوالله حتی یشقی من شقی ویسعد من سعد».[١٢٥]

وفیه ایضا فی حدیث آخر بسنده، عن خالدبن نجیح، عن زرارة بن اعین، عن الصادق علیه السلام حیث قال: وهوالمنتظر الذی یشك الناس فی ولادته؛ فمنهم من یقول:

---

(١٢١) کمال الدین ٢/٤٧٩ ــ ٤٨٠.

(١٢٢) القذ ریش السهم واحدها قذّة ومنه الحدیث «لترکبنّ سنن من کان قبلکم حذو القذة بالقذة» ای کما تقدر کل واحد منها علی قدر صاحبتها وتقطع تضرب مثلا للشیئین یستویان ولایتعارتان وقد یتکرر ذکرها فی الحدیث مفردة ومجموعة. [النهایة ٤/٢٨].

(١٢٣) کمال الدین ٢/٣٤٦ ــ ٣٤٥.

(١٢٤) حسن نجیب بل صحیح.

(١٢٥) کمال الدین ٢/٣٤٦.

إذا مات أبوه مات، ولاعقب له، ومنهم من يقول: وُلد قبل وفاة أبيه بسنين؛ لان الله عزّوجلّ يحبّ أن يمتحن خلقه فعند ذلك يرتاب المبطلون»[١٢٦]

وروى رضوان الله تعالى عليه فى باب التوقيعات بسنده الصحيح[١٢٧] من طريقه الصحّى إلى ابى جعفرمحمدبن يعقوب الكلينى، عن إسحاق بن يعقوب الكلينى قال: سألت محمدبن عثمان العمرىّ رضى الله عنه أن يوصل لى كتابا قد سألتُ فيه عن مسائل اشكلت علّى فورد [ت فى خ] التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان صلوات الله عليه ــ وهذا آخر ما فى ذلك التوقيع بخطه عجل الله فرجه وصلّى عليه وعلى آبائه المعصومين ــ وامّا علة وقوع الغيبة فان الله عزّوجلّ يقول: «يا ايّها الذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبدلكم تسؤكم»[١٢٨] أنّه لم يكن أحدمن آبائى عليهم السلام إلاّ وقعت[١٢٩] فى عنقه بيعة لطاغية زمانه، وإنّى أخرج حين أخرج، ولابيعة لاحد من الطواغيت فى عنق.

وأمّا وجه الانتفاع بى فى غيبتى، فكلانتفاع بالشمس إذا غيّبتها عن الابصار السحاب، وإنّى لامان لاهل الارض كما أنّ النجوم أمان لاهل السماء، فاغلقوا أبواب السؤال عما لايعنيكم ولا تتكلّفوا علم ما قد كفيتم، واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فانّ ذلك فرجكم والسلام عليك يا إسحاق بن يعقوب، وعلى من اتّبع الهدى»[١٣٠]

وفى باب فى الغيبة من كتاب الحجّة من كتاب الكافى لرئيس المحدّثين

(١٢٦) كمال الدين ٣٤٦/٢.
(١٢٧) صحيح عال معوّل عليه جداً.
(١٢٨) سورة المائدة: ١٠٢.
(١٢٩) معناه: الا وقد أُدُّعى عليه أنّ فى عنقه بيعة لطاغية زمانه؟ فانّ أميرالمؤمنين صلوات الله وتسليماته عليه لم يبايع طاغية زمانه أصلا، بل إنّما ترك مطالبة حقّه، والمنازعة على طلبه لقّلة الاعوان والانصار، ولعلّة هوبهاأعلم ومصلحة هو بها اعرف، مع تجاهره و تعالنه بانّ الامر والخلافة حقّه بالوصيّة السابقة وأنّه أحقّ بالبيعة له والدخول فى ولايته من غيره للفضيلة الساطعة، وهذا أمر فوق التواتر فى الاحاديث الخاصيّة وفى الروايات العاميّة، وهو أبين من ضوء النهار عند من له بصيرة ما فى تتبّع الآثار وقسط مّا من تصفّح كتب الاخبار، ومع ذلك فانّ العلماءِ الجمهوريّة يتقحون ويدّعون عليه عليه السلام انّه قد صار إلى الدخول فى بيعة الطاغية وإن هى الاّ وقاحة فاضحة وشناعة واضحة.منه ره.
(١٣٠) كمال الدين ٤٨٣/٢.

رضى الله عنه، من طريقة أحمدبن إدريس، عن محمدبن أحمد، عن جعفربن القاسم، عن محمدبن الوليد الخزّاز، عن الوليد بن عقبة، عن الحارث بن زياد، عن شعيب، عن أبى حمزة قال: دخلت على أبى عبدالله عليه السلام فقلت له: أنت صاحب هذا الامر؟ فقال: لافقلت: فولدك ؟ فقال: لا، فقلتُ فولد ولدك ؟ فقال: لا، فقلت: فولد ولد ولدك ؟ فقال لا، قلت: من هو؟ قال: الذى يملأها عدلا كما ملئت ظلما وجورا، على فترة من الائمّة، كما أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله بعث على فترة من الرُّسل». [١٣١]

وفيه أيضا من طريقة محمدبن يحيى، عن أحمدبن محمد، عن ابن أبى نجران، عن محمد بن المساور، عن المفضّل بن عمر قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إيّاكم والتتويه[١٣٢] أما والله ليغيبنّ إمامكم سنيناً من دهركم ولتُمحصنّ[١٣٣] حتّى يقال: مات، قُتِلَ هلك، بأىّ وادسلك ؟ ولتدمعنّ عليه عيون المؤمنين، ولتكفأنّ كما تكفأ[١٣٤] السفينة فى امواج البحر فلا ينجو إلاّ من أخذالله ميثاقه، وكتب فى قلبه الايمان، وأيّده بروح منه، وليرفعّن اثنتا عشرة راية مشتبهة، لايدرى أىّ من أىّ، قال: فبكيت ثم قلت: فكيف نصنع؟ قال فنظر إلى شمس داخلة فى الصفّة فقال: يا اباعبدالله ترى هذه الشمس قلت: نعم، فقال: والله لأمرنا أبين من هذه الشمس. [١٣٥]

---

(١٣١) الكافى ٣٤١/١.

(١٣٢) امّا بتائينِ مثناتين من فوق، اى اياكم وتضليل انفسكم وتحييرها من تَاهَ يتيه تَيْهاً اذا ضلّ وتحيّر وتاه فى الارض، اى ذهب متحيّراً تيهاً وتيهانا. قال فى الصحاح [ج٢٢٢٩/٦]«وتيّه نفسه وتوَّهَ بمعنًى اى حيّرها وطوّحها».

أوْ اياكم و تصيير انفسكم من اهل العجب و التكبر فى الدين.

قال ابن الاثير فى نهايته [نهاية ابن الاثير: ج ٢٠٣/١]. «فى الحديث: انك امْرُوتائه، اى متكبّر آوْضَالٌ متحيّر، ومنه الحديث: فتاهت به سفينته. وقدتاه يَتيه تَيْهاً: اذا تحيّر وضلّ، واذا تكبَّر».

وامّا بالتاء المثناة من فوق والنون من نوّه بكذا، اى شهّره وعَرَّفه، ونَوَّهت بفلان تنويهاً، اذا رَفعتَ ذكره و شهرته». منه.

(١٣٣) من التمحيص الابتلاء والاختبار، وأمّا بالاعجام فتصحيف وتحريف، منه ره.

(١٣٤) كفأت القوم كفأ إذا ارادوا وجهاً فصرفتهم إلى غيره فانكفؤوا أى رجعوا. وكفأت الاناء: كببته وقلبته. الصحاح [ج٦٧/١].

(١٣٥) الكافى ٣٣٦/١.

وفيه أيضا بسنده من طريق آخر الحسين بن محمد و محمدبن يحيى، عن جعفربن محمد، عن الحسن بن معاوية، عن عبدالله بن جبلة، عن ابراهيم بن خلف بن عباد[١٣٦] الأنماطى، عن مفضل بن عمر قال: كنت عند أبى عبدالله عليه السلام وعنده فى البيت اناس فظننت أنّه إنّما أراد بذلك غيرى، فقال: أما والله ليغيبنّ عنكم صاحب هذا الامر وليَحملنّ[١٣٧] هذا حتى يقال: مات هلك، فى أىّ وادسلك؟ ولتُكَفَّأنّ كما تكفأ السفينة فى أمواج البحر، لاينجو الاّ من أخذ الله ميثاقه، وكتب الايمان فى قلبه وأيّده بروح منه و لترفعنّ اثنتاعشرة رأية مشتبهة لايُدرى أىّ من أىّ، قال: فبكيت، فقال:مايبكيك يا اباعبدالله قلت: جعلت فداك كيف لاابكى وانت تقول: اثنتاعشرة راية مشتبهة لايدرى اىّ من اىّ!؟ قال: وفى مجلسه كوّة تدخل فيها الشمس فقال: ابيّنة هذه؟ فقلت: نعم، قال: أمرنا أبين من هذه الشمس».[١٣٨]

ومن طريق الصدوق[١٣٩] عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه فى كتاب كمال الدين و تمام النعمة، عن أبيه ومحمدبن الحسن رضى الله عنهما جميعا، عن سعدبن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميرى واحمدبن ادريس جميعا، عن احمدبن محمدبن عيسى و محمدبن الحسين بن أبى الخطاب ومحمدبن عبدالجبار و عبدالله بن عامر بن سعيد الاشعرى جميعا، عن عبدالرحمان بن أبى نجران، مثل ما فى الكافى من الطريق الاول.[١٤٠]

ومن طريقه الموثّق[١٤١] رضى الله تعالى عنه فى كتابه ذا [كمال الدين] فى الباب التاسع والعشرين بالاسناد عن حنان بن سدير، عن ابيه سدير بن حكيم الصيرفى عن ابيه حكيم بن صهيب، عن ابى سعيد عقيصا[١٤٢] انّ مولانا الحسن بن على

---

(١٣٦) عباد بضمّ المهملة وتخفيف الموحدة من تحت. منه ره.

(١٣٧) وليخملنّ. خ ل وهو الصحيح ظاهراً.

(١٣٨) الكافى ١/٣٣٩ ــ ٣٣٨.

(١٣٩) صحيح عال معولّ عليه جداً.منه ره.

(١٤٠) كمال الدين ٢/٣٤٧.

(١٤١) موثّق قوىّ، كذا فى الهامش.

(١٤٢) ابوسعيد عقيصان من خواص اميرالمؤمنين صلوات الله عيله و من اصفياءِ اصحابه، ضبطه ــ

بن ابى طالب عليهما السلام قال لـمّا صالح [الحسن بن على عليهما السلام] معاوية بن ابى سفيان: ويحكم ماتدرون ما عملت والله للذى عملت خير لشيعتى مما طلعت عليه الشمس او غربت، ألا تعلمون آنّى امامكم ومفترض الطاعة عليكم، وأحد سيدى شباب اهل الجنة بنصٍّ من رسول الله صلى الله عليه وآله علىَّ؟ قالوا: بلى، قال اما علمتم ان الخضر عليه السلام لـمّا خرق السفينة وقتل الغلام واقام الجدار كان ذلك سخطاً لموسى بن عمران عليه السلام اذ خفى عليه وجه الحكمة فى ذلك، وكان فعل الخضر عليه السلام عندالله حكمة وصوابا، اما علمتم انّه ما منّا احد الا ويقع فى عنقه بيعة لطاغية زمانه الاّ القائم الذى يصلّى روح الله عيسى بن مريم خلفه، فانّ الله عزّوجلّ يخفى ولادته ويغيّب شخصه لئلايكون لاحد فى عنقه بيعة إذ خرج، ذاك التاسع من ولد أخى الحسين ابن سيّده: الاماء، يطيل الله عمره فى غيبته، ثم يظهره بقدرته فى صورة شابّ دون[143] اربعين سنة، ذلك ليعلم ان الله على كل شئ قدير»[144]

ومن طريقه رضى الله تعالى عنه فيه فى الباب السادس والعشرين، بالاسناد عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى، عن مولانا ابى جعفر الثانى عليه السلام، عن ابيه، عن ابيه، عن ابيه، عن ابيه، عن ابيه، عن ابيه، عن ابيه امير المؤمنين صلوات الله عليه و عليهم، قال: للقائم منّا غيبة أمدها طويل كأنّى بالشيعة يجولون جولان النعم فى غيبته، يطلبون المرعى فلايجدونه، ألا فمن ثبت منهم على دينه ولم يقس قلبه لطول مدّة غيبة إمامه فهو معى فى درجتى يوم القيامة، ثمّ قال عليه السلام: إنّ القائم منّا إذا

شيخنا العلامة رحمه الله تعالى فى الخلاصة [ص/١٩٣] عقيصان بفتح العين المهملة، والقاف قبل الياء المنقطة تحتها نقطتين، والصاد المهملة، والنون بعد الالف من بنى تيم الله بن ثعلبة.

وقال الشيخ تقى الدين الحسن بن داوود فى كتابه [الرجال ص ٢١٨]: ابوسعيد عُقَيصان بضم العين ثم القاف.

وشيخنا الطوسى نورالله تعالى ضريحه، ذكره فى كتاب الرجال [ص٧٦] فى اصحاب سيدنا الحسين ابن على بن ابى طالب عليهما السلام. لكن اورده عقيصا بغيرنون، فلذلك نحن ايضا اوردناه كذلك. منه ره.

(١٤٣) ابن اربعين خ ل.

(١٤٤) كمال الدين ٣١٦/١ ــ ٣١٥.

قام لم يكن لاحد فی عنقه بیعة فلذلك تخفی ولادته ويغيب شخصه»[١٤٥]

تتمّة متمّة

اعلموا معاشر الاصحاب والاحباب أنّ الاخبار المتواترة الناطقة انّ القائم عليه السلام سمی رسول الله وكنيّه صلّی الله عليه وآله، وأنّ اسمه عليه السلام يواطئ اسمه صلّی الله عليه وآله وانه عليه السلام يشبهه صلی الله عليه وآله فی السمات والصفات والاعراق والاخلاق مقتضاها فی اطلاقها أنّه كما أنّ لرسول الله صلی الله عليه وآله اسماً عالناً ظاهراً هو محمّد واسماً دونه فی العلوان والظهور كانّه خفی بالنسبة إليه وهو أحمد، وكان صلی الله عليه وآله مذكوراً بهما فی كتب الله المنزلة علی أنبيائه، وكان صلی الله عليه وآله فی زمنه يدعی ويذكر بالاوّل علی كلّ لسان وفی كلّ وقتٍ، وبالثانی علی طائفة من الألسنة وفی آونة[١٤٦] من الأزمنة، فكذلك يكون للقائم عليه السلام فی عصر ظهوره وفی عهد دولته اسمان يُدعی ويُذكر بهما جميعاً، هما اسما رسول الله صلی الله عليه وآله بعينهما، فيدعی ويذكر عليه السلام بأحدهما عالناً وظاهراً وغالبا وشائعاً وهواسمه الشريف المعيّن المعلوم الذی به سمّاه أبوه أبومحمد عليه السلام، وبالآخر فی آونة من الاوقات وعلی طائفةٍ من الألسنة وهو أحمد وربما وجدنا بذلك أخباراً مسندةً من طرق أهل البيت عليهم السلام.

ومن ذلك ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالی عليه، فی الباب الثالث والستين[١٤٧] من كتابه كمال الدين وتمام النعمة وهو باب علامات خروج القائم عليه السلام بالإسناد فقال: حدّثنا علی بن أحمدبن محمد رضی الله عنه، قال: حدثنا أحمدبن أبی عبدالله قال: حدّثنا محمدبن إسماعيل البرمكی قال: حدّثنا إسماعيل بن مالك عن محمدبن سنان عن أبی الجارود زيادبن المنذر عن أبی جعفرمحمدبن علی الباقر عليهما السلام عن أبيه عن جدّه عليه السلام، قال قال

(١٤٥) كمال الدين ٣٠٣/١.

(١٤٦) جمع الاوان وهو الزمان منه ره.

(١٤٧) فی كمال الدين المطبوع: فی الباب السابع والخمسين.

أمير المؤمنين عليه السلام على المنبر[١٤٨] يخرج رجل من ولدى فى آخر الزمان أبيض مشرب حمرة[١٤٩] مُندح[١٥٠] البطن عريض الفخذين عظيم مشاش المنكبين، بظهره شامتان، شامة على لون جلده وشامة على شبه شامة النبى صلى الله عليه وآله له اسمان: اسم يخفى واسم يعلن، فأمّا الذى يخفى فأحمد، وأمّا الذى يعلن ف «م،ح،م،د»؛ فإذا هَزَّ رايته أضاءبها مابين المشرق والمغرب، ووضع يدَه على رؤوس العباد فلا يبقىٰ مؤمنٌ إلاّ صار قلبُه أشدّ من زبر الحديد وأعطاه الله عزّوجلّ قوّة أربعين رجلاً، ولايبقى ميِّت إلاّ دخلت عليه تلك الفرحة[١٥١] فى قبره، وهم يتزاورون فى قبورهم ويتباشرون بقيام القائم صلوات الله عليه».[١٥٢]

وفى «ربيع الشيعة»[١٥٣] الحديث بعينه إلاّ «مُنْدَخ» بالنون والدال المهملة والخاء المعجمة؛ «وله اسمان» :اسم خفيٌّ واسم عَلِنٌ» مكان «اسم يخفى واسم يعلن» و «**أضاء لها**» مكان «أضاءبها» و«**فهم**» مكان «وهم يتزاورون».

فهذا الخبر وإن كان ضعيف الطرق جدّاًمن جهة أبى الجارود الأعمى الزيدى المسمى سرحوباً باسم شيطان أعمى يسكن البحر الاّ أنّه يصلح أن يُخَرَّجَ شاهداً لمتواتر مضمون الأحاديث الجمّة المطلقة أنّ اسمه عليه السلام اسم النبى صلى الله عليه وآله وكنيته كنيته؛ أى كما اسم النبىّ عندالله عزّوجلّ وفى كتبه التى أنزلها على أنبيائه

---

(١٤٨) وهو على المنبر. كذا فى المصدر.

(١٤٩) فى المصدر: مشرب بالحمرة.

(١٥٠) مبدح خ ل مندخ خ ل. فى النهاية الابن الاثيرية [٤٥٤/٢] فى صفته عليه السلام «أبيض مشرب حمرة» الاشراب خلط لون بلون كأنّ أحدا للونين سقى اللون الاخر، يقال وبياض مشرب حمرة مخففا وإذا شدّد كان للتكثير والمبالغة»

ومندح بالنون وبالدال والحاءِ المهملتين أى عريض متّسع يقال: اندحّ بطن فلان اندحاحا أى اتسع، وكذلك مبدح بالباءِ الموحّدة والدال المهملة المفتوحة والحاءِ المشدّدة المهملة وفى نسخ كتاب ربيع الشيعة [اى اعلام الورى] فى هذا الحديث بعينه مندخ بضمّ الميم وتسكين النون واهمال الدال المفتوحة وإعجام الخاءِ المشدّدة، وهو أيضاً بمعنى المتّسع، يقال وادنادخ اى واسع، منه ره.

(١٥١) فى المصدر: فى قلبه وهو فى قبره.

(١٥٢) كمال الدين ٦٥٣/٢.

(١٥٣) هو بعينه كتاب اعلام الورى كما مرّ راجع اعلام الورى

وعند الخلق حين ما يدعونه وينادونه و يذكرونه؛ فكذلك اسم القائم عليه السلام عندالله عزّوجلّ وفى كتبه وصحفه التى أنزلها على رسله وأنبيائه وعندالخلق حين ما يدعونه ويذكرونه فى زمن ظهوره وفى عهد دولته عجلّ الله تعالى فرجه.

وذلك أمرٌ لاينافيه ما فى كتاب «الكافى» لرئيس المحدّثين الكلينى رضى الله عنه فى باب الاشارة [والنص] إلى صاحب الدار عليه السلام من كتاب الحجة: الحسين بن محمدالأشعرى عن معلّى بن محمد عن أحمدبن محمد بن عبدالله الأشعرى[١٥٤]، قال: خرج عن أبى محمد عليه السلام حين قُتِلَ الزبيرى ــ لعنه الله ــ: هذا جزاء من اجترأ على الله فى أوليائه يزعم أنّه يقتلنى وليس لى عقب فكيف رأى قدرة الله عزّوجلّ فيه وَوُلِدَله ولدٌ سمّاه «م ح م د» فى سنة ستّ وخمسين ومأتين.[١٥٥]

وفى أبواب التاريخ من كتاب الحجّة من كتاب «الكافى» أيضاً فى مولد الصاحب عليه السلام: الحسين بن محمد الأشعرى عن معلّى بن محمّد عن أحمد بن محمد. قال: خرج عن أبى محمد عليه السلام حين قُتِلَ الزبيرى:[١٥٦] هذا جزاء من افترىٰ على الله فى أوليائه، زعم أنّه يقتلنى وليس لى عقب؛ فكيف رأى قدرة الله وَوُلِدَ له ولد سمّاه «م ح م د» سنة ستّ وخمسين ومائتين»[١٥٧]

وكذلك الصدوق عُروة الإسلام ــ رضى الله تعالى عنه ــ رواه أيضاً بعينه فى باب ما روى فى ميلاد القائم عليه السلام وهو الباب الخامس والاربعون من كتابه[١٥٨]؛ ثمّ إنّه رضوان الله تعالى عليه روى فى الباب الثالث والستين[١٥٩]

---

(١٥٤) [هذا السند] حسن ممدوح على رأى، ومنظور فيه على قول من جهة معلّى بن محمد. كذا فى الهامش.

(١٥٥) الكافى ١/٣٢٩.

(١٥٦) الزبيرى كان لقب بعض الاشقياءِ من ولد الزبير كان فى زمانه عليه السلام وقتله الله على يد الخليفة أو غيره، وصحّف بعضهم وقرأ بفتح الزاى وكسر الباءِ من الزبير بمعنى الداهية كناية عن المهتدى العباسى حيث قتله الموالى.

(١٥٧) الكافى ١/٥١٤.

(١٥٨) كمال الدين ٢/٤٣٠ وفيه فى الباب الثانى والاربعين.

(١٥٩) فى المطبوع: السابع والخمسين.

بالإسناد عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إنّ العلم بكتاب الله عزّوجلّ وسنّة نبيّه صلّى الله عليه وآله لينبت في قلب مهديّنا كما ينبت الزرع على أحسن نباته، فمن بقي منكم حتّى يلقاه فليقل حين يراه: السلام عليكم يا أهل بيت الرحمة والنبوّة ومعدن العلم وموضع الرسالة. وروى أنّ التسليم على القائم عليه السلام أن يُقال له: السلام عليك يا بقيّة الله في أرضه»[١٦٠]

تختمة نُصحيّة

هل لك قسط صالح من استقصاء الأحاديث وتتبع الروايات فتكون قد صادفت بنظرك في كتب الأخبار العامية والخاصية ماروى أنّ سلالة الجلالة وسبط الرسالة مولانا المؤتمن أبامحمدالحسن صلوات من الله عليه وعلى جدّه وأبيه واُمّه وأخيه كان يحضر مجلس رسول الله صلّى الله عليه وآله وهو ابن سبع سنين يسمع الوحي فيحفظه فيأتي اُمّه فيلقي إليها ما حفظه، فلمّا (ظ: فكلّما) دخل علي عليه السلام وجد عندها علماً بالتنزيل فسألها (خ ل: فيسألها) عن ذلك، فقالت: من ولدك الحسن، فتخفّى يوماً في الدار وقد دخل الحسن وقد سمع الوحي، فأراد ان يلقيه إليها فأُرتِجَ[١٦١] عليه فعجبت اُمّه سيّدة النساء من ذلك، فقال: لا تعجبين يا امّاه! فإنّ كبيراً يسمعني واستماعه قد أوقفني. فخرج عليه السلام فقبّله. وفي روايةٍ: قلّ بياني وكلّ

---

(١٦٠) كمال الدين ٤٥٣/٢.

(١٦١) بالتاءِ المثناة من فوق، وبالجيم، وعلى البناءِ للمفعول، إمّا بالتخفيف على ما عليه الاكثر، قال الجوهري في الصحاح [٣١٧/١]: «وارتج على القارئ على مالم يسمّ فاعله، اذالم يقدر على القراءة، كأنّه أُطبق عليه كما يرتج الباب» وإمّا بالتشديد على ما حقّقه بعضهم. قال المطرزي في مغربه [٢٠١/١]: «قولهم: ارتج على الخطيب أو على القارئ مبنياً للمفعول إذا استغلق عليه القراءة فلم يقدر على إتمامها وهو من الاوّل ــ يعني من اول المذكورين من قولهم: هو ارتج الباب: أغلقه إغلاقاً وثيقاً. قال: ألا تراهم قالوا للمرشد فتح على القارئ. قال شيخنا: والعامّة تقول: ارتجّ بالتشديد. وعن بعضهم انّ له وجها وان معناه: وقع في رجّة، وهي الاختلاط. قلت: ويعضده قولهم: ارتج الظلام: إذا تراكم والتبس وأظهر منه ما حكى الازهري عن عمرو عن أبيه: الرتج: استغلاق القراءة على القارئ، يقال: ارتج عليه وارتجّ عليه واستبهم عليه بمعنى». منه ره.

لسانى، لعلّ سيداً يرعانى.[١٦٢]

فإذا تَذكَّرتَه فاستذكر من ذلك أنّ سيّدك القيوم الواجب بالذات جلّ ذكره وهو السميع البصير العليم الخبير بما يغشاك من الأعمال والأقوال ويعتريك من الخواطر والنيّات، يُبْصرك ويراك ويحيط بك ويرعاك ويشهدك حيثما ذهبت فى مذهبك وممشاك وهو معك اينما كنت فى مَقِيلك[١٦٣] ومسعاك فراقب سرّك وجهراك ولاحِظ بَداك ورُجعاك وراع سبيلك فى ذكراك ونجواك واذكر أمرك فى منقلبك ومثواك، وإيّاك وأن تكون لك فى سرّك عوزة قلبية مكشوفة للعين الباقية وإن كانت مستورة عن عيون بائدة وفى نفسك سوأة روُعيّة مشهودة للبصر الدائمة، وإن كانت مكتومة عن أنظار داثرة و إذا هممتَ بصنيعة فاعلمن أنّ أعيناً من الملكوت لناظرة إليك وأبصاراً من السماوات لشاهدة عليك.

خاتمة كريمة العرق نجيبة الأصل

عِطريّة الختم مِسكيَّة الختام، تفوح منها رائحة كَرَم الكتاب ختمه، ممّا وردت به الروايات عن أهل البيت عليهم السلام من الدعاء فى زمان الغيبة مارواه رئيس المحدّثين رضى الله عنه فى كتاب الحجّة من كتابه «الكافى» بطريق ممدوح معوّل عليه، محقوق بأن يعَدّ صحيحاً وهو على بن ابراهيم عن الحسن بن موسى الخشّاب عن عبدالله[١٦٥] بن موسى عن عبدالله بن بكير[١٦٦] عن زرارة قال: سمعت ابا

(١٦٢)

(١٦٣) المقيل هنا مطلق موضع السكون والاستراحة مستفاداً من موضع القائلة وهى القيلولة اى النوم فى الظهيرة اوالاستراحة نصف النهار وإن لم تكن معها نوم. والمقيل أيضاً مصدر قال يقيل قيلولة، وقيلاو مقيلا فهو قايل لا بالهمز كالقايلة لا بالهمز والقايلة أيضا بمعنى الظهيرة. منه ره.

اقول: فى القرآن المجيد: وهم قائلون بالهمز فراجع.

(١٦٤) فى الهامش: حسن ممدوح حقيق بأن يعدّ صحيحاً.

(١٦٥) جدّا بى تراب...

(١٦٦) هو عبدالله بن موسى بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليهما السلام ذكره الشيخ فى الفهرست. [ص ١٠٤] منه ره.

عبدالله عليه السلام يقول: إنّ للغلام غيبةً ــ إلى حيث قال عليه السلام ــ: وهو المنتظر، غير أنّ الله عزوجل يريد أن يمتحن الشيعة، فعند ذلك يرتاب المبطلون؛ يا زارة! إذا ادركتَ ذلك الزمان فادع بهذا الدعاء: اللّهم عرّفني نفسك فانّك إن لم تعرّفني نفسك لم أعرف نبيّك اللهم عرّفني رسولك فإنّك إن لم تعرّفني رسولك لم أعرف حجّتك، اللّهم عرّفني حجّتك فانّك إن لم تعرّفني حجّتك ضللتُ عن ديني...»[١٦٧]

وفيه من طريق آخر: الحسين بن أحمدعن أحمدبن هلال، قال: حدّثنا عثمان بن عيسى عن خالدبن نجيح عن زرارةبن أعين قال، قال أبوعبدالله عليه السلام: لابّد للغلام من غيبةٍ ــ إلى حيث قال زرارة: ــ فقلت: وما تأمرني لوأدركتُ ذلك الزمان؟ قال: ادع الله بهذا الدعاء: اللهم عرّفني نفسك، فانّك إن لم تعرّفني نفسك لم أعرفك، اللهم عرّفني نبيّك فانّك إن لم تعرّفني نبيّك لم أعرفه قطّ، اللهم عرّفني حجتك فإنّك إن لم تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني»[١٦٨]

ورواه أيضاً الصدوق عروة الإسلام رضى الله تعالى عنه فى كتابه «كمال الدين وتمام النعمة» بأسانيد عديدة، فقال فى باب ما روى عن الصادق جعفربن محمد عليهما السلام فى القائم عليه السلام وغيبته: حدّثنا أحمدبن محمدبن يحيى العطّار رضى الله عنه، قال حدّثنا سعدبن عبدالله، عن احمدبن محمدبن عيسى، عن عثمان بن عيسى الكلابى، عن خالدبن نجيح، عن زرارة بن أعين[١٦٩] قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن للغلام غيبة قبل أن يقوم ــ إلى أن قال عليه السلام ــ: وهو المنتظر غير أنّ الله تبارك وتعالى يحبّ أن يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون، قال زرارة فقلت له: جعلت فداك فإن أدركت ذلك الزمان فكيف أصنع؟ قال: فالزم هذا الدعاء: اللهم عرّفني نفسك فإنك إن لم تعرّفني نفسك لم أعرف نبيك، اللهم عرّفني رسولك فإنّك إن لم تعرّفني رسولك لم أعرف حجتك، اللهم عرّفني

---

(١٦٧) الكافى ٣٣٧/١.

(١٦٨) الكافى ٣٤٢/١.

(١٦٩) [هذا السند] قوى مقبول: كذا فى الهامش.

حجتك فإنّك إن لم تعرّفنى حجتك ضللتُ عن دينى.[١٧٠]

ثمّ قال الصدوق بعد تمام الحديث: وحدّثنا بهذا الحديث محمدبن إبراهيم بن إسحاق رضى الله عنه، قال: حدثنا أبوعلى بن همام، قال: حدثنا محمدبن أحمد النوفلى، قال: حدثنا أحمدبن هلال عن عثمان بن عيسى[١٧١] الكلابى[١٧٢] عن خالدبن نجيح عن زرارة بن أعين عن الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام».[١٧٣]

قال: وحدّثنا محمدبن الحسن رضى الله عنه قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميرى عن على بن محمد الحجال[١٧٤] عن الحسن بن على بن فضّال عن عبدالله بن بكير عن زرارة بن أعين عن الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام انّه قال: انّ للغلام غيبة قبل أن يقوم ـــ وذكر الحديث مثله سواء.[١٧٥]

ونحن نقول: وطريقه الأخيرذا صِحِيٌّ

ومن ذلك دعاء العهد رواه السيد المعظم المكرّم الرّضى الحسنى رضى الله تعالى عنه فى كتابه «مهج الدعوات» بالاسناد عن شيخنا الصدوق ابى جعفر محمدبن

---

(١٧٠) كمال الدين ٢/٣٤٢ ـــ ٣٤٣ وفيه: «ان للقائم» مكان «إنّ للغلام».

(١٧١) عثمان بن عيسى ابوعمرو الرواسى. بضم الراءِ والهمزة بعدها والسين المهملة، منسوب الى رؤس بن كلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بالتخفيف على المشهور وبالتشديد على ما ضبطه ابن داوود [فى رجاله ص ٢٥٨] والتخفيف هوالمشهور.

(١٧٢) فى الايضاح [للعلاّمة] عثمان بن عيسى أبوعمرو ـــ بالواو ـــ العامرى الكلابى ـــ بالباءِ المنقطة تحتها نقطة والكاف المكسورة من ولد عبيدبن رؤاس، فتارة يقال: كلابى وتارة يقال: الرؤاسى، وأيضا انّه مولى بن رؤاس شيخ الواقفة.

(١٧٣) كمال الدين ٢/٣٤٢.

(١٧٤) فيا عندنا الآن من نسخ الكتاب عن على بن محمد الحجال، ولكن الصحيح عن عبدالله بن محمد الحجال. ولعلّ ذلك سهو من الناسخ والله سبحانه اعلم. منه ره. فالحجال قال الكشى [الصحيح: النجاشى راجع ص ٢٢٦ منه]: «انه ثقة ثقة ثبت» وكذلك اورده الشيخ تق الدين بن داوود [فى ص ١٢٢ من رجاله] والشيخ ذكره فى الفهرست [ص ١٠٢] من غير مطعن ولا مغمز فيه اصلا، والحسن بن على بن فضال معظم عظيم المنزلة جليل القدرجداً. وعبدالله بن بكيرو إن كان يقال إنّه فطحى فهو ثقة وجه فقيه من فقهاءِ الاصحاب بالاتفاق. وقال ابوعمروالكشىّ رحمه الله [فى ص ٥٥٦] إنّه ممن أجمعت العصابة على تصحيح مايصحّ عنه والاقرار له بالفقه. منه ره.

(١٧٥) كمال الدين ٢/٣٤٣.

بابويه عن ابيه الصدوق أبى الحسن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى باسناده عن جابربن يزيد الجعفى، قال: قال ابوجعفر عليه السلام: من دعا بهذا الدعاء مرةً واحدة فى دهره كُتِبَ فى رقّ ورفع فى ديوان القائم عليه السلام، فإذا قام قائمنا ناداه باسمه واسمه ابيه ثمّ يدفع إليه هذا الكتاب ويقال له: هذا كتاب العهد الذى عاهدتنا به فى دار الدنيا، وذلك قوله عزوجل: «إلاّ من اتّخذ عندالرحمن عهداً».

وادع به وأنت طاهر تقول: اللهم يا إله الآلهة يا واحد يا أحد يا آخرالآخِرين يا قاهرالقاهرين، يا عليُّ ياعظيمُ أنت العلىّ الأعلى علوتَ فوقَ كلّ عُلُوّ. هذا يا سيدى عهدى[١٧٦] وأنْجِزْ وعدى آمنت بك وأسألك بحجابك العربىّ و بحجابك العجمى وبحجابك العبرانى وبحجابك السريانى وبحجابك الرومي وبحجابك الهندى وأثْبِتْ (ظ أُثبتُ) معرفتك بالعناية الأولى فإنّك أنت الله لا ترى (ظ :تَرىٰ ولا تُرىٰ) وأنت بالمنظر الأعلى وأتقرّب إليك برسولك المُنذِر صلّى الله عليه وآله وسلّم وبعلى أميرالمؤمنين صلوات الله عليه الهادى وبالحسن السيّد وبالحسين الشهيد سبطَىْ نبيّك وبفاطمة البتول وبعلى بن الحسين زين العابدين ذى الثفنات وبمحمد بن على الباقر عن علمك وبجعفربن محمدالصادق الذى صدق بميثاقك وميعادك وبموسى بن جعفر الحصور (خ ل: الحضور) القائم بعهدك وبعلى بن موسى الرضا الراضى بحكمك وبمحمدبن على الحِبْر (خ ل : الخيّر) الفاضل المرتضى فى المؤمنين وبعلى بن محمد الأمين المؤتمن هادى المسترشدين وبالحسن بن على الطاهر الزكىّ خزانة (خ ل:خُزانة)[١٧٧] الوصيين و أتقرّب إليك بالإمام القائم العدل المهدى المنتظر إمامنا وابن امامنا صلوات الله عليهم أجمعين يا من جلَّ فعظم وأهل ذلك فعفى ورَحِمَ، يا من قدر فلَطُفَ أشكوا إليك ضعفى وما قَصُرَ عنه أملى (خ ل:عملى) من توحيدك وكُنه معرفتك ، وأتوجّه إليك بالتسمية البيضاء وبالوحدانية الكبرى التى قصُرَ عنها من أدبر وتولّىٰ وآمنتُ بحجابك الأعظم وبكلماتك التامّة العُلْيا التى خلقت منها دار البلى وأحللتَ من أجبت [ظ : أحْبَبْتَ] جنّة المأوى وآمنت بالسابقين والصدّيقين ــ من

---

(١٧٦) علوت فوق كل علو وانت منجز وعدى يا مولاى عهدى خ ل.

(١٧٧) الخزانة بالضمّ والتخفيف: عيال الرجل الذى يتحزن بامرهم الصحاح [٥/٢٠٩٨].

أصحاب اليمين[١٧٨] من المؤمنين الذين خلطوا عملاً صالحاً وآخر سيّئاً الاّ تُوَلّنى غيرهم ولا تفرّق بينى وبينهم غداً إذا قدّمت الرضا بفصل القضاء. آمنت بسرّهم وعلانيتهم وخواتِمِ أعمالهم فإنّك تختم عليها إذا شئتَ يا من أتحفنى بالإقرار بالوحدانيّة وحبانى بمعرفة الربوبية وخَلَّصنى من الشكّ والعمى، رضيتُ بك ربّاً وبالأصفياءِ حججاً وبالمحجوبين أنبياء وبالرسل أدلاء وبالمتقين أُمراء، وسامعاً لك مطيعاً. هذا آخر دعاء العهد.[١٧٩]

ومن أدعيةٍ كريمة قد استريناها والتزمناها فى أورادنا وتعقيبات صلواتنا دعاءٌ لسيّدنا ومولانا سيّد الأوصياء وسند الأصفياء، مولى العلماء ومقتدى العقلاء، باب أبواب المآرب والمطالب، أبى السبطين أميرالمؤمنين على بن أبى طالب صلوات الله و تسليماته عليه؛ فى «نهج البلاغة» المُكرّم، فلنجعله على فصل الخطاب كالختم على الكتاب:

«اللهم إنّك آنس الآنسين لأوليائك، وأحضرهم بالكفاية للمتوكّلين عليك، تشاهدهم فى سرائرهم وتطلّع عليهم فى ضمائرهم، وتعلم مبلغ بصائرهم، فأسرارهم لك مشكوفة وقلوبهم إليك ملهوفة، إن أوحشتهم الغربة آنسهم ذكرك، وان صبّ عليهم المصائب[١٨٠] لجأوا إلى الاستجارة بك علماً بأنّ أزمّة الامور بيدك،

---

(١٧٨) «من اصحاب اليمين» متعلقة بـ«من أحببت» ومبيّنة له، وأمّا «آمنت بالسابقين والصديقين» فجملة فى البين. منه ره.

(١٧٩) مهج الدعوات. ص ٣٣٥

(١٨٠) قوله عليه السلام «المصائب»؛ الواو والياء إذا وقعتا بعد الألف فى أوزان «مفاعل» و «فعايل»، فان كانتا اصليتين فالقياس القانونى إبقاء هما على الأصل غير مقلوبتين همزةً، وذلك كما فى «مقاول ظ،» ومعايش على خلاف الأمر فى الزائدة، كما فى «رسائل» و «صحائف» و«عجائز» فانها تقلب همزةً فرقاً بين الأصلية والزائدة، والزايدة أحرى بالتغيير، إلاّ إذا ما كانت حرف العلّة قد اكتنفت الألف من حاشيتها كما فى «أوائل» و «عوائق» و «بوائع» و «جنائز» فإنّ هنالك تقلب التى من بعد الألف همزة وإن كانت أصليةً، وكذلك الأمر فى «الحوائج» على الضابط القياسى لكنهّا تستعمل لا بالهمز على ←

ومصادرها عن قضائك، أللهم وإن فَهِهتُ عن[١٨١] مسألتى أوعمهتُ[١٨٢] عن طلبتى فَدُلّنى على مصالحى و خذبقلبى إلى مراشدى، فليس ذلك بِنُكرٍ من هداياتك ولا ببِدْعٍ من كفاياتك اللهم احملنى على عفوك ولا تحملنى على عدلك[١٨٣] برحمتك يا أرحم الراحمين، وصلّى الله على سيّدنا ونبيّنا محمدٍ وآله الطاهرين.

وكتب بيمناه الجانية الفانية أحوج المربوبين إلى الربّ الغنىّ: محمدبن محمد يُدعى باقر الداماد الحسينى ختم الله له بالحسنى فى عام ١٠٢٠ من الهجرة المقدسة المباركة النبويّة،[١٨٤] حامداً مصلّياً مسلّماً مستغفراً، والحمد لمن له الحمد كلّه حقّ حمده، وسبحانه وتعالى عمّا يصفون.[١٨٥]

الأصل على خلاف القياس، وهناك ضرب من التفصيل أوردنا فى حواشينا على الصحيفة الكريمة السجادية [ص ٦١ ـــ ٦٢ و ص ٢٣٢]؛ وأما الأمر فى «المصائب» فبالعكس من ذلك، فالأصل فيه عدم الهمزة، وابقاءِعين الكلمة وهى الواو على الأصل، لكنهم التزموا همزها على خلاف القياس، تنبيهاً [على] أنها ليست جمع «مَفْعِلة» بفتح الميم وكسر العين؛ ولا «مَفْعَلة» بفتحها جميعاً، كما [فى] «مقاوم» و «معايش»؛ بل انها جمع «مُفْعِلة» بضمّ الميم وكسر العين وهى «المصيبة» وأصلها «المُصْوِبة» نُقِلَتْ حركة الواو الى الصاد وقلبت ياءً لسكونها وانكسار ما قبلها وذلك جمع تكسير على خلاف مقتضى الأصل إذ الأصل هناك جمع التصحيح على «المصيبات» فقلب الواو همزةً ينبّه على أنّ هناك خروجاً عن حمى الأصل وحريم القياس.

(١٨١) الفهّة والفهاهة: العىّ، وقد فههت يارجل بالكسر فههـا اى عييت صحاح اللغه [٢٢٤٥/٦].

(١٨٢) العمه: التحيّر والتردّد، وعمه بالكسر فهو عمه وعامه. صحاح اللغة [٢٢٤٢/٦].

(١٨٣) نهج البلاغة طبع صبحى الصالح ٣٤٩- ٣٥٠ وفيه «عميت» مكان «عمهت».

(١٨٤) وهذا تاريخ الفراغ من التأليف كما فى النسخ الاربعة التى راجعناها.

(١٨٥) تمّ استنساخها وتحقيقها واعدادها للطبع فى شوال ١٤٠٨ من الهجرة المقدسة المباركة النبوية.

مصادر و مراجع مقدمه و اصل کتاب (۱)

۱ ـ قران کریم
۲ ـ المعجم المفهرس
۳ ـ الاثنی عشر رسالة تألیف میرداماد
٤ ـ احتجاج طبرسی چاپ نجف
۵ ـ احیاء العلوم غزالی
٦ ـ اختیار معرفة الرجال
۷ ـ ارشاد شیخ مفید چاپ آخوندی
۸ ـ اعلام الوری طبرسی چاپ ایران و نجف
۹ ـ امالی شیخ صدوق چاپ سنگی
۱۰ ـ ایضاح الاشتباه علامه حلی
۱۱ ـ باب حادیعشر علامه حلی
۱۲ ـ بحارالانوار علامه مجلسی
۱۳ ـ البلد الامین کفعمی
۱٤ ـ تفسیر علی بن ابراهیم قمی
۱۵ ـ تنقیح المقال ممقانی
۱٦ ـ توحید صدوق چاپ غفاری
۱۷ ـ تهذیب الاحکام شیخ طوسی
۱۸ ـ ثواب الاعمال شیخ صدوق چاپ غفاری
۱۹ ـ خلاصة الاقوال = رجال علامه حلی
۲۰ ـ الدروس الشرعیة شهید اول
۲۱ ـ الذریعه حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی
۲۲ ـ ذکری شهید اول
۲۳ ـ ربیع الشیعة = اعلام الوری
۲٤ ـ رجال ابن داود
۲۵ ـ رجال شیخ طوسی
۲٦ ـ رجال نجاشی = فهرست نجاشی
۲۷ ـ الرواشح السماویة میرداماد
۲۸ ـ سنن ابن ماجه
۲۹ ـ شارع النجاة میرداماد
۳۰ ـ شرح صحیفه سجادیه میرداماد
۳۱ ـ شرح کلیات قانون از قطب الدین شیرازی
۳۲ ـ شرح مختصر الاصول عضدی
۳۳ ـ شرح منهاج الاصول غزی
۳٤ ـ الشفاء ابن سینا
۳۵ ـ صحاح اللغة جوهری چاپ شش جلدی

(۱) باواسطه و بی واسطه

٣٦ ــ صفات الشيعه شيخ صدوق
٣٧ ــ العوارف چاپ شده در حاشيه احياء العلوم
٣٨ ــ عيون اخبار الرضا چاپ قم
٣٩ ــ عيون المسائل ميرداماد
٤٠ ــ غيبت شيخ طوسى
٤١ ــ فلك المشحون سيد باقر قزوينى
٤٢ ــ فهرست كتابخانه آستان قدس
٤٣ ــ فهرست كتابخانه دانشگاه
٤٤ ــ فهرست كتابخانه مجلس
٤٥ ــ فهرست كتابخانه آية الله مرعشى
٤٦ ــ فهرست كتب چاپى مشار
٤٧ ــ فهرست شيخ طوسى
٤٨ ــ قاموس اللغة فيروز آبادى
٤٩ ــ كافى شيخ كلينى چاپ آخوندى
٥٠ ــ كامل الزيارات ابن قولويه
٥١ ــ كتابنامه حضرت مهدى عليه اسلام
٥٢ ــ كشف الغمه اربلى چاپ سه جلدى
٥٣ ــ كشف الظنون حاج خليفه
٥٤ ــ كفاية المهتدى ميرلوحى
٥٥ ــ كمال الدين شيخ صدوق چاپ غفارى
٥٦ ــ لسان العرب چاپ جديد
٥٧ ــ المجازات النبوية سيدرضى
٥٨ ــ محاسن برقى چاپ محدث
٥٩ ــ محبوب القلوب قطب الدين لاهيجى
٦٠ ــ مرآت العقول علامه مجلسى
٦١ ــ مستدرك الوسائل محدث نورى
٦٢ ــ مصباح المهتجد شيخ طوسى
٦٣ ــ المغرب مطرزى
٦٤ ــ مفاتيح الجنان محدث قمى
٦٥ ــ مفتاح العلوم سكاكى
٦٦ ــ مقالات و بررسيها دفتر سوم و چهارم سال ١٣٤٩
٦٧ ــ مكيال المكارم ميرزا محمد تقى موسوى چاپ قم
٦٨ ــ مقدمه تعليقه بر رجال كشى ميرداماد
٦٩ ــ مقدمه تعليقه بر كافى ميرداماد
٧٠ ــ مقدمه شرح صحيفه ميرداماد
٧١ ــ مقدمه قبسات ميرداماد
٧٢ ــ منتهى الآمال محدث قمى چاپ علميه اسلاميه
٧٣ ــ من لايحضره الفقيه شيخ صدوق
٧٤ ــ منهاج الاصلاح علامه حلى
٧٥ ــ مهج الدعوات ابن طاووس چاپ جديد
٧٦ ــ نجم الثاقب محدث نورى چاپ علميه اسلاميه
٧٧ ــ نهاية اللغة ابن اثير چاپ ٥ جلدى
٧٨ ــ نهج البلاغة چاپ صبحى صالح
٧٩ ــ وافى فيض كاشانى چاپ سه جلدى
٨٠ ــ هدية الزائرين محدث قمى چاپ سنگى

اشعار معلم ثالث

مرحوم میـــر داماد (ره)

در بارهٔ :

ائمهٔ معصومین (ع)

خاصه

حضرت صاحب الامر (عج)

مناجات اول

ای خرد از حلقه بگوشان تو — خلق خوش از عطر فروشان تو
ای ز تو این کوی گریبان چرخ — گوی شده پیش تو چوگان چرخ
ایز تو نه طاق فلک پر شروق (۱) — وی ز تو آراسته این چهار سوق
داغ تو بر جبهه روح القدس — خاک درت آب چهار اسطقس (۲)
حلقه تعلیم تو در گوش عقل — غاشیهٔ (۳) حکم تو بر دوش عقل
زنگ غمت صیقل مرآت دل — یاد تو تعمیر خرابات دل
ذات تو مصداق وجود صفات — ایک صفات تو همه عین ذات
گردن ما سخرهٔ طوق فنا — ملک قدیم خاص و مسلم ترا
قد ابد پیش بقای تو پست — قامت معنی ز ثنای توپست
از تو ضمیر خرد آراسته — فیض تو پهلوی عدم کاسته
از تو جهان کوکب و هستی مدار — از تو فلک پخته زمین‌خام کار
گردش چرخ از تو بانجام شد — کار عدم از تو چنین خام شد
خور ز تو چون باده افق همچو جام — کار فلک از تو چنین با نظام
تخم کواکب تو پراکنده‌ای — ناف شب از مشک تو آکنده‌ای
تاج خرد از تو مکلل (۴) شده — زیج وجود از تو مجدول (۵) شده
روی زمین روز تو رخشان کنی — زلف فلک شب تو پریشان کنی
بی تو روان ره نبرد سوی تن — جان نرهد بی تو ز جادوی تن
قالب گردنده تو بیجان کنی — باز رگ مرده تو شریان کنی
چهره خورشید درخشان ز تست — گردش نه چرخ بسامان توست
از تو جهان هستی جاوید یافت — مار شب و مهره خورشید یافت
یافت ز تو جوف سپهر برین — زهره دریا و سپر ز زمین
طفل سخن دامن لب را دهی — مهره صبح افعی شب را دهی

---

(۱) نور و روشنائی (۲) عنصر ــ چهار ماده آب و باد ــ خاک و آتش
(۳) فرمان ــ رکابدار (۴) درخشان ملمح (۵) جدول بندی شده

یاد تو شد صحت جان سقیم (۱) — بوی تو شد قوت دماغ نسیم
منطقه چرخ شتاب از تو یافت — ملت ایجاد کتاب از تو یافت
کنـــه تو اندیشه تصور نکرد — جام تصور ز تو کس پر نکرد
عقل به تائید دلیل و قیاس — گفت نهد معرفتت را اساس
برق تو خود خرمن ادارک سوخت — بال و پر مرغ خرد پاک سوخت
ای گهر ما صـدف نعمتـت — وی گنه ما علف رحمتت
خاک درت سرمهٔ اشراق شـد — زین شرف اندر دو جهان طاق شد
ذمت (۲) جانش بتو بسپرده‌ام — وقف غلامی تواش کـرده‌ام
هرکه غلامی تو را درخور است — از گهـر عقـل گرامـی‌تـر است

مناجات دوم

ای سخنت نقل سـر خوان عقـل — خاک رهت توشهٔ انبـان عقل
محو تو ابصار بـدور و شموس — ظل تو انوار عقول نفـوس
پی سپر از نور خورت شبهه‌ها — نور ور از خاک درت جبهه‌ها
چرخ یکی گردش پرکار توست — نور خور از سایه دیوار توست
مزرع ابداع قنات از تو یافت — جوی وجود آب حیات از تو یافت
جز تو بافلاک که این زاد داد — خاک عدم جز تو که بر باد داد
جز تو بخاک اینهمه پستی که داد — خاک جهانرا نم هستی که داد
جمله جهان پیش تو مشت گلند — حق توئی و جمله دگر باطلند
چشم سر عقل که بیننده کرد؟ — قطب فلک را که نشنیده کرد؟
ظل (۱) زمین موی سیاهش که داد؟ — زلف ز شب روی ز ماهش که باد؟
در نگه حسن که ناز آفـرید؟ — زلف شب غم که دراز آفرید؟
مرکز افلاک ثبات از تو یافت — دفتر تقدیر برات از تو یافت
دیده ز تو تابش شیدی گرفت — خاک ز تو نور جلیدی (۴) گرفت
از تو پر از نور جبین خرد — وز تو شده طور یقین خرد

(۱) نادرست ـ بیمار (۲) عهده ـ زینهار (۳) سایه (۴) پوستی و جلدی

تازه ز باران تو بستان عقل — پاک بتابید تو دامان عقل
جسم تو دیدهٔ جان روشنش — آب طبیعت تو در گلشنش
گشته ولود(۱) از تو چمن دی‌عقیم(۲) — از تو فلک سایر و مرکز مقیم
ور نه کنی گردش گردون قبول — چرخ شود ساکن و مرکز عجول(۳)
از تو توانگر دل پیر خرد — وز تو همه نور ضمیر خرد
وهم بحکم تو رئیس قوی — عقل غریزی ز تو شد مقتدا
آب رخ جوی قناعت ز تو — نور در آئینه طاعت ز تو
جوی کمال از تو پر آب شرف — در شرف را ز تو انسان صدف
یاد غمت خورده ز اندیشه باج — خواسته سودای تو از سر خراج
دامن هستی ز تو پر در شده — جیب دل از درد غمت پر شده
از تو جهان یافت قوام وجود — پخته ز تو جام نظام وجود
جوهر جان گوهر ذات از تو یافت — مرغ خرد صبح نجات از تو یافت
آتش تو جزیه گرفت از جگر — داد بشام تو جبایت(۴) سحر
گل که اقالیم گلستان گرفت — در ره تو شغل مغیلان گرفت
خور که رعیت ز کواکب گزید — غاشیه بر سفت(۵) غلامی کشید
سفت هیولی چه که عقل نخست — غاشیه گردان غلامی تو است
هرکه در این طارم اخضر رسید — خاک رهت سرمه خورشید دید
هرکه در این عرش برین راه یافت — داغ تو بر ناصیه ماه یافت
این سگ درگاه اشراق نام — کز غم تو وام گرفت احترام
مهر فلک شد که سماک تو شد — آب جهان گشت که خاک تو شد
ناصیه‌آر ای بداغ قبول — تا من از این غصه بطبع عجول
مژده برم طالع خود را بگاه — وز سر تختش بربایم کلاه

در طلب مغفرت از خداوند عظیم

ای کرمت مایهٔ امید من — سرو جوان از تو کهن بید من

---

(۱) زاد و ولد کننده زیاد (۲) نازا (۳) شتابنده (۴) باج و خراج
(۵) دوش و کتف

یاد توام قوت تن و جان دل — درد توام مایه درمان دل
مرگ ز تو هستی جاوید من — سایه دیوار تو خورشید من
دیده من خاک درت راست باج — داغ تو را ناصیهٔ من خراج
قافله سالار نویدم توئی — آب ده کشت امیدم توئی
پیش تو داروی مداوای من — مایه سود ازتو زیانهای من
گر بنوازی تو اگر افکنی — من نتوانم ز تو بودن غنی
گر دهیم خواری اگر عزتی — نیست‌مرا بر در تو حجتی
گوش من و حلقهٔ افکندگی — دوش منو غاشیهٔ بندگی
جز تو ندارم کس و یار دگر — کیست کنون از من کس دارتر
جز تو کسی کس بود آن‌خواریست — چون تو کسی اینهمه کس داریست
آه که در حکم تو عاصی شدم — تاجر بازار معاصی شدم
روی دلم در عرق معصیت — خون تنم از شفق معصیت
خال دو صد معصیتم بر جبین — پیش تو چون جبهه نهم بر زمین
دیدهٔ دل نایب جیحون کنم — دامن جان دجلهٔ از خون کنم
ز ابر دو چشم آنقدر اندر سجود — قطره بریزم بکنار وجود
کش بخیال آنکه در آرد دلیر — رویدش اقسام گیاه از ضمیر
بر در جود تو بیارم شفیع — از در اشک اینهمه طفل رضیع (۱)
نالش از آئین بدیع آورم — خواجهٔ کونین شفیع آورم
تا مگر آنجا که کرمهای تو است — لطف تو سازد غلط مادرست
در حرم عفو تو تقصیرها — خورده زعفران تو تشویرها (۲)
چشم دلم بر کنف عفو توست — جرم دو عالم علف عفو توست
قطرهٔ از عفو تو موج بحار — ترسم از آلایش مشتی غبار
کنج دل او که بتابید تواست — مهر رسول تو و توحید تواست
خواجهٔ کونین شفیعی چنین — سهل بود بخشش یک کف زمین
دولت اشراق که در طینتش — خاک رسول تو بدوعترتش

---

(۱) شیرخوار (۲) شرمندگی ــ پریشانی

آب رخ نه فلک از جوی توست — ملک شرف رهن سر کوی توست
عرش اگر دعوی رفعت نمود — چرخ ز درگاه تو برهان شنود
نافه بخلق تو فرستاده باج — یاد تو ز اندیشه گرفته خراج
گر شده تعلیم تو استاد وهم — کرد همای خرد از خاد وهم
لطف تو کرده نظر بر زیان — دامنش ازسود زده بر میان
کرده اگر تیر قبولت هدف — گشته بدن غیرت روح از شرف
نافهٔ چین داغ کش بوی تواست — جزیه ده غالیه موی تواست
رای تو مهر فلک خانه زاد — جود سحاب از کف تو مستفاد
یافته چون روح بخاری جنین — تا لب شک از تو روان یقین
خلق تو از نافه جبایت (۱) گرفت — کوی تو از کعبه ولایت گرفت
حکمت حق قاعدهٔ دین تو — ملت روح القدس آئین تو
پیش شبانی تو عالم رمه — سایه نداری که تو نوری همه
فذ (۲) لکهٔ هستی و خاتم توئی — غایت ایجاد در عالم توئی
اینهمه پاکی که بزینت گرفت — دامن عقل از تو ودیعت گرفت
آب خضر چون سرمن چاکرت — خواسته در یوزه (۳) ز خاک درت
چونکه نسیم تو حمایت کراست — شعله ز بستان ارم خوشتر است
روضهٔ دین تو چو باغ ارم — از تف (۴) با حور معاصی چه غم
ذمت اشراق رهین تو شد — خاک نشین در دین تو شد

---

(۱) خراج و باج (۲) از این جهت (۳) گدائی (۴) گرمی و حرارت

"نعت اول"

شاه رسل خواجهٔ این‌چهار سوی
ساخته از خاک قدم آبروی
آب رخ عقل نم جوی او
هر دو جهان تعبیه(۱) دو کوی او
حلقه آن میم که درنام اوست
کش افق از خاک نشینان اوست
نه فلکش پیش کنند ازنخست
نسخه ده منطقه خود درست
خاک بیاراست بانعام او
دوش خود از غاشیه نام او
حلقه‌اش از گوش فلک خواست باج
دامنش از دور معدل خراج
دال که از نافهٔ اسمش نشان
داد ستد جزیه ز زلف بتان
گر ز درش حلقهٔ آید بچنگ
گوش خرد جزیه دهد بی‌درنگ
خاک درش کاصل دوای تن است
کوثر و تسنیم(۲) روان من است
خود شرف گوهراشراق از اوست
در همه عالم بشرف طاق از اوست

"نعت دوم"

ای شرف مسند پیغمبری
نه فلکت نایب انگشتری
چرخ نهم سفره دربان تو
عقل دهم ریزه خورخوان تو
عهد تو چون موسم باران عزیز
شرع تو چون صحبت یاران عزیز
طوف کن کوی تو ایوان چرخ
نازکش گوی تو چوگان چرخ
مهر فلک آینهٔ رای تو
قلزم هستی کف دریای تو
در حرم بندگی تو قوی
جمع چو در قوت بنطاکیا
جمله قوی عالیه و سافله
در ره اخلاص تو همقافله
گوش فلک حلقه کش بندگی است
خنده صبح از لب فرخنده‌گی است
موسی و عیسی همه محتاج تو
هفت سما سلم(۳) معراج تو
گشته بلند از سر تو سروری
هندوی تو جای زحل مشتری

---

(۱) آراسته ــ درست شده (۲) نام چشمهٔ در بهشت (۳) نردبان

در مدح و منقبت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام

نفس بنبی بـاب مدینـه علـوم — در کف او آهن مـریـخ موم
سید ابـرار و شـه اتقیـاء — سرور و سرخیل همه اصفیـاء
خازن سبحانی تنزیل وحـی — عالم ربانی تاویل وحی
داغ کش نافه او مشک نـاب — جزیه ده سایه او آفتاب
فذلکه عالم و بـاب وجود — سورهٔ توحید و کتاب وجود
حامل دین غیبـه علم خـدا — عقل دهم کرده بر او اقتدا
خاک درش تاج سر سروران — آب کفش کوثر دین پروران
راست به بازوش همی پشـت دین — لاغر از او پهلوی کفر اینچنین
اوست که در ظلمتسـت جهات — کعبهٔ نور است و سفینه نجات
کفر برآویخته دینـش ز دار — بر در او شرک همی سنگسـار
کردن او گوش نه در بیعت است — عروهٔ (۱) کفر و علم شقوت ا مت(۲)
جبهه آن گوش نه خاک ره است — تیه (۳) ضلالی است‌که در لهله‌است
نسل نبی‌زایجه (۴) صلب اوست — خیل سعادت همه در طلب اوست
تا که شـده کنیت او بو تـراب — نه فلک از جوی زمین خورده آب
صورت اشراق چه از خاک اوست — در ره معنی سک چالاک اوست

فضل الخطاب فی‌منقبت علی‌علیه‌السلام

ای پدر عترت و زوج بتـول — حلقه کش علم تو گوش عقـول
ای ید و بیضای کفت ابر جود — ذات تو سرمایهٔ نظم وجـود
ای بتو در خطـهٔ اقلیم دین — مسجد اقصـای جهان یقیین
ای بتو مرجوع حساب وجـود — وی بتو مختوم کتاب وجـود

---

(۱) دستگیره ـ حلقه (۲) بدبختی (۳) بیابان بی‌آب و علف
(۴) پیسدونی پسب

عقل تو مفطوم (۱) ز هر شک و ریب ذات تو معصوم ز هر شین (۲)وعیب
صورت عقل آیت تنویر(۳) تو عالم معنی همه تفسیر تو
باطل از اعجاز تو افسون کفر ریختهٔ خنجر تو خون کفر
آدم از اقبال تو موجود شد چون تو خلف داشت که مسجود شد
بانبی از مرتبه توام توئی میرلوا صاحب توسم توئی
راه حق و هادی هر گمرهی ما ظلماتیم و تو نور اللهی
صورت میزان الهی توئی معنی قرآن الهی توئی
مصحف هستی ز تو تفسیر یافت دعوی ملت ز تو تحریر یافت
نایب حقی تو و سلطان دین نباء (۴) عظیمی و امام مبین
بحر و سحاب امت دست تواند خاک در ملت دست تواند
داده بدرگاه تو افلاک باج دست تو از ابر گرفته خراج
نعت جلال تو برون از حساب اسم تو من عنده علم الکتاب
خاتم دین‌نقش نگینش توئی پیر خرد نور جبینش توئی
رای تو با نور ز یک دودمان دست تو و بحر همی توامان
جهل ز تو شخص روانش مریض نقطه ز فیض تو طویل و عریض
خواب سخا دست تو تعبیر کرد آیت دین علم تو تفسیر کرد
طاق خلافت ز تو پر نور شد بیت هدایت ز تو معمور شد
شاخ یقین میوهٔ تر از تو یافت کوکب دین پرتو خود از تو یافت
آنگه گذشت از تو و غیری گزید نور بداد ابله و ظلمت خرید
وانکه بشب بردگری دیده دوخت خاک سیه بستد و گوهر فروخت
از تو منور حرم اهل بیت یافته مصباح نبی از تو زیت
معرکه به کعبه هدی اندر رسید از تو و سبطین پیمبر رسید
هر که ره سرمع‌الله یافت نور شما بدرقه راه یافت
مرصد(۵) اشراق رصد بند تو دین تو و یازده فرزند تو

---

(۱) بازگرفته (۲) زشتی (۳) نوردادن ـ کتاب ـ قرآن

(۴) خبر (۵) رصدخانه

در مدح و منقبت ائمه هدی سلام‌الله علیهم

ای گهر غیب ز کان شما / وی حرم قدس مکان شما
قدس جهان وادی طور شماست / مصحف کل سورهٔ نور شماست
ای ز ازل نور شما مقتدا / دین دو جهان را بشما اقتدا
حلقه کش علم شما گوش عقل / واله و شیدای شما هوش عقل
شمس و قمر نور یقین شما / سطح فلک روی زمین‌شما
آب شما روغن قندیل (۱) عقل / باز شما شهبر جبریل عقل
خاک شما خاک سر طور شرع / مقتبس(۲) از نار شما نور شرع
دور فلک حلقه بگوش شماست / پیر خرد نکته نیوش شماست
دولتتان منطقهٔ چرخ دین / رایتتان اختر برج یقین
طینتتان گوهر شرع رسول / اصل همه عالم و فرع رسول
مهر شما داروی جان همه / یاد شما حرز زبان همه
قائمتان خسرو هر دو جهان / حجت حق مهدی آخر زمان
سرمه کش اشراق از آن خاک پای / تا کنمش جان و دل و تن فدا

در نعت و فضائل امام دوازدهم عجل‌الله تعالی فرجه

ای علمت کنیت و نام نبی / خورده لبت آب ز جام نبی
مهدی دین هادی عالم توئی / روشنی دیدهٔ آدم توئی
حافظ شرعی و امام امم / طاعت تو فرض همی بر ذمم
جان توئی و هر دو جهانت تنست / مهر و مه از نور رخت روشن است
آهن مریخ شده موم تو / عیسی عقل آمده ماموم (۳) تو
چرخ که این اوج فروشی کند / بر در تو حلقه بگوشی کنه
عقل که لافش ز سروشی بود / پیش تو در نکته نیوشی بود

---

(۱) چراغ آویزان (۲) گرفته شده (۳) اقتدا کننده

ای ملک ملتت از خون دین — خاک جهان کرد زمانه عجین
فتنه بر اقطار جهان تاخته است — تیغ حوادث زنیام آخته(۱) است
بحر چه یک لحظه بخون ستم — کل کنی‌خاک وجود و عدم
ای بدرت مقتدی افلاکیان — سایه فکن بر سر این خاکیان
شخص تو چون نفس و جهان چون بدن — در چمنش طرح تصرف فکن
ماهمه مقهور و توئی قهرمان — خون دل و دین ز جهان و استان
ظلم ز عدل تو سقیم المزاج — خود ز چه عدل تو ندارد رواج
عالم دین را بجهان شکفت — ظلمت طوفان حوادث گرفت
شرع تو کشتی است بیا نوح باش — ما همگی تن تو بیا روح باش
اسب تو بر آخر عطلت چراست؟ — خود دو رکاب مه ومهرت کجاست؟
زین فلک چونت ابر باره نیست — اشهب(۲) روزا دهم(۳) شب‌بهرکیست
یار نشد دل تو بیا یار شو — گردن غم بشگن و دلدار شو
درد تو جان داروی جانهای ماست — خاک درت آب روانهای ماست
دیده بدیدار بیا باز کن — پرده آهنگ دگر ساز کن
کن فکن خلوت اسرار باش — ما همه مستیم و تو هشیار باش
تا که در افلاک بود سعد و نحس — یادی و امروز بود قبل و بعد
سعد فلک باد بفرمان تو — عیش جهان باد بدوران تو
عیش گر آبستن کامت شود — یا چو می فتح بجامت شود
باد میسر ز تو تا صور عشق — کار سقنقور(۴) ز کافور عشق
روغن اشراق از آب تو باد — در قدمت هم چو رکاب تو باد

درمعرفی خود گوید

شه ملک دانشم من بجنود(۵) آسمانی — که‌بودزفضل‌دیهیم(۶)وسریرم(۷)ازمعانی

---

(۱) کشیده شد ــ از غلاف بیرون آمده (۲) اسب سفید (۳) اسب خاکستری
(۴) جانور گزنده شبیه به سوسمار (۵) لشکرها (۶) تاج
(۷) تخت

ز مداد من سوادی در چشم آفرینش ز ظلال من کلاهی برتارک معانی
دراتقای فکرم خط استوا ز دانش نطق (۴)میان نطقم افق درر فشانی
صدف محیط طبعم کنف (۵) در حقایق محک نفوذ طرزم فلک رسوم (۶)دانی
نقط سواد نطقم همه جیب قوس گردون وتر (۷)قسی فضلم همه قطر آسمانی
شوس (۸) صواب‌بینم به‌حبس(۹) مصاف‌دانی رقم قضا نشانم حکم قدر بیابی
همه اختران طبعم فلک آورد بتحفه همه دختران غیبم خرد آرد ارمغانی
ز ردای من کناغی (۱۰) بردوش سعد اکبر ز ثنای من کنانی (۱۱)درلوح عقل ثانی
لقب من است جز من بکسی سزا نباشد چه ممهد (۱۲)حقایق چه‌مشید (۱۳) مبانی
دل مرده را بجز من نکند کسی مسیحی تن حکمه را بجز من ندهد کسی روانی
پرن (۱۴) سمای عقلم مه چرخ نامجوئی سقط(۱۵) نهادپاکم نمط(۱۶) خردفشانی
سر کوی دانش من عرفات‌را ز گردون حرم حریم فکرم در کعبه معانی
زشفای من ارسطو شده بهرمند دانش ز رموز من فلاطون زده گام در معانی
سخن ازحدوث(۱۷) پی‌من‌بنوائب(۱۸) غرامت خرد از وجود بیمن بمضیق(۱۹) ایرمانی
خردم بعذر خواهی ز تقدم زمانه فلکم بعفو جوئی ز تصدر مکانی
ز کنان (۲۰) فکر هرگه بکشم خدنگ برهان چه فلک ز قامت خود خردم کند کمانی
فکنم بجوی باغ سخن آبی ازطراوت که نمی از آن نیابی بر دجلهٔ جوانی
ز ستاک باغ طبعم بغرامت است‌طوبی ز نگار نقش فکرم بخجالت است مانی
درمن چو کعبه سازد که‌خلیل فضل ودانش دل من مطاف سازد که سروش آسمانی
ز هنرخراج گیرم ز خرد جبایت (۲۱) اما بوفور فضل و دانش نه بزور حکمرانی
رسع (۲۲) شک آورم من زدوپلک چشم بیرون دعی(۲۳)خطاکنم من ز مزاج فکرفانی

---

(۴) جایگاه مشرف (۵) پناه ــ جانب
(۶) باج و خراج ــ شتر ــ شاهره ــ نگارش ــ آداب (۷) کمان (۸) بگوشه چشم نگریستن (۹) سخت و درشت (۱۰) تار ابریشم (۱۱) در شعر کناخ بود ولی در لغت‌نامه‌ها کناخ نیامده بلکه کناد است بمعنی صیغه دعا و دعائی و کنان بمعنی پوشش که در معنی شعر بیشتر کنان است (۲) گسترانیده شده ــ هموار (۱۳)محکم ــ افروخته شده (۱۴) ستاره ثریا (۱۵) افتاده و غلط (۱۶) روش ــ راه (۱۷) تازه و نو ــ ایجاد (۱۸) سختیها (۱۹) پشیمانی.
(۲۰) پردهٔ ــ پوشش (۲۱) باج و خراج (۲۲) پیه چشم (۲۳) متهم در نسب و ادعا

اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ

صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰبَائِهٖ فِي

هٰذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ

وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ

دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتّٰى تُسْكِنَهٗ اَرْضَكَ

طَوْعًا وَتُمَتِّعَهٗ فِيهَا طَوِيلًا ۝

بارالها : در این هنگام و برای همیشه

ولیّ امرت امام زمان حُجّة بن الحسن را

(که درودهایت بر او و پدرانش باد)

سرپرست و نگهدار و رهبر و یاور و

رهنما و نگهبان باش تا گیتی را بفرمان

او آوری و تا دیر زمان بهره مندش گردانی

علاقة التجرید
شرح تجرید الاعتقاد
تألیف
علامه میر محمد اشرف سبط میرداماد
منتشر میگردد

شرح
الصحیفة الکاملة السجادیة
تألیف
المعلم الثالث الفیلسوف المحدث الفقیه
الأمیر السید محمد باقر المشتهر بالداماد
المتوفی سنة ۱۰۴۱ هـ

تحقیق:
السید مهدی الرجائی

باهتمام:
السید محمود المیرداماد

تفسیر
ان الذی فرض علیک القرآن
تألیف
معلم ثالث فیلسوف و عالم جامع
مرحوم میرداماد
ترجمه سید محمود میردامادی (ره)
منتشر میگردد

شرح
تقدمه تقویم الایمان
تألیف
معلم ثالث فیلسوف و عالم جامع
مرحوم میرداماد (ره)
در ولایت ائمه اطهار (ع)
منتشر میگردد

تبریک ۱۵ شعبان

هزار و صد و پنجاه و چهارمین سالگرد ولادت با سعادت

منجی جهان بشریت، پیشوای پاکی و عدالت، امام انس و جان

حضرت صاحب الزمان (ع)

را به طرفداران نور و منتظرین ظهور تبریک گفته برای تعجیل فرج آن بزرگوار

دعا می کنیم

(مهدیه میرداماد)

وَأَكْثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعْجِيلِ الفَرَجِ فَإِنَّ ذٰلِكَ فَرَجُكُمْ
و برای تعجیل فَرَج بسیار دعا کنید که آن فَرَج شما است.

امام زمان

عجل الله تعالی فرجه الشریف

به توفیق الهی و عنایت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام کتاب حاضر به نفقهٔ دوست و خادم اهل بیت عصمت جناب آقای امیرآقا حسن‌زاده فرزند مرحوم مغفور عباس حسن‌زاده به طبع رسید امید دعای خیر و قرائت فاتحه برای پدر و مادر ایشان از خوانندگان عزیز داریم.

مهدیه میرداماد